

احمد سیف



آقای احمدی نژاد
و اقتصاد ایران

آقای احمدی نژاد
و اقتصاد ایران

H&S

۱۳۹۰

آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران

مقالات

احمد سیف

احمد سیف
آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران
مقالات

چاپ اول ۱۳۹۰
طرح جلد: شیرین حسابی
صفحه بندی: فاطمه فراهانی

شابک ۹۷۸۱۷۸۰۸۳۰۴۸۳

تمامی حقوق برای نویسنده محفوظ است



Published and Distributed by
H&S Media Ltd
UK © 2011
info@handsmedia.com

فهرست

۱	مقدمه
۳	پیش درآمد
۲۱	اقتصاد آقای احمدی نژاد
۲۷	آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران
۴۷	اقتصاد ایران در سالی که گذشت
۵۳	اقتصاد پادگانی ایران
۵۷	چرا رکورزden شاخص بورس تهران خطرناک است؟
۶۱	بحران در اقتصاد ایران: شواهد و مصاديق
۶۷	بحران بیکاری در ایران
۷۹	تراژدی مسکن در ایران
۸۳	«هدفمند کردن یارانه‌ها» و تورم
۸۷	بحران در صنعت خودروسازی
۱۰۳	«شیریمار» ایران: بحران در کشاورزی ایران
۱۰۷	بحران در صنعت نساجی ایران
۱۱۳	آقای احمدی نژاد و مصیبت هدفمند کردن یارانه‌ها
۱۱۷	چرا اقتصاد ایران در این سالهای به دست انداز افتاده است؟
۱۲۳	ما و حقیقت که آسیب پذیرتر شده است!
۱۳۳	پول، پول قانونی و ذخایر ارزی
۱۴۳	مثلث چارگوش: رکود تولید و افزایش صادرات غیر نفتی

- ۱۴۷ ریشه‌ها و علل گستردگی فساد مالی و اقتصادی در ایران
- ۱۵۳ سرمایه‌گذاری خارجی: بازی با آمار
- ۱۵۷ معضل مالیات در جمهوری اسلامی
- ۱۶۲ مصیبت نشر در ایران و هدفمند کردن یارانه‌ها
- ۱۶۷ «معمای» رشد اقتصادی ایران
- ۱۷۳ عمدۀ ترین مشکل اقتصادی ما راه حل اقتصادی ندارد
- ۱۸۳ فقدان سیاست ضد تورمی
- ۱۹۱ درباره یارانه‌ها: مصاحبه با رادیو زمانه
- ۱۹۹ پانوشت‌ها

مقدمه

مجموعه مقالاتی که در دست دارید در چند سال گذشته در سایتها و نشریات اینترنتی گوناگون منتشر شده‌اند. به نظرم آمد که جمع کردن‌شان در یک جا برای کسانی که از دور و نزدیک به سرنوشت ایران علاقمندند، مفید خواهد بود. درباره این نوشهای بسیار نکته را پیشاپیش توضیح بدهم.

اگرچه در این نوشهای بسیار کسان و بسیار دیدگاه‌ها انتقاد کرده‌اند، ولی امیدوارم به هیچ کس بذیبانی نکرده باشم. می‌خواهم بر این نکته تاکید بکنم که کوشیدم در این نوشهای بنظر و دیدگاه برخورد بکنم نه به شخص.

همان گونه که گفتم این مقالات در چند سال گذشته نوشته شده‌اند. بعضی از نشریات، روزنامه‌ها یا حتی سایتها که مورد استفاده من قرار گرفته‌اند دیگر وجود خارجی ندارند. نه تنها دیگر منتشر نمی‌شوند و وجود ندارند بلکه حتی آرشیوی هم از آنان در انترنت در دسترس نیست. در مواردی مجبور شدم که روایت را با یافتن منابع قابل دسترسی بازنویسی بکنم و در مواردی دیگر ناچار شدم که اصل روایت را حذف بکنم. این توضیح را می‌دهم تا اگر کسانی این روایتها را در زمان دیگر و درجای دیگرخوانده اند حداقل علت اختلاف‌های احتمالی موجود را بدانند. تا جایی که برای من امکان پذیربود کوشیدم در همه جا مستند حرف بزنم. یعنی منبع گفته‌ها و شنیده‌های خودم را به دست بدهم. البته مواردی هم بود که نتوانستم این کار را بکنم.

نمی‌دانم به خاطر دارید یا خیر که در اوایل به قدرت رسیدن، آقای احمدی‌ثزاد یک وبلاگ شخصی داشت که در آن یادداشت‌هایی می‌نوشت.

من حتی متن چند مصاحبه مطبوعاتی را دراین سایت شخصی ایشان خوانده بودم. به دلایلی که من نمی‌دانم، این سایت را متوقف کرده‌اند و حتی آرشیوی هم از آن در انترنت نیست. دریکی دو مورد یادداشت‌های من از این سایت، به گمان من، مهم تر از آن بودند که حذف‌شان بکنم. تا جائی که برای من امکان پذیربود کوشیدم منابع مشابه پیدا کنم و هرجا که چنین شده است به منابع تازه تر ارجاع داده‌ام. درموارد به واقع محدود، اشاره کرده‌ام که سایت مورد نظر را برچیده‌اند.

دراین نوشه‌ها کوشیدم به اقتصاد ایران دراین دوره پردازم و اگر به دیگر مسایل اشاره نکرده‌ام، دلیل اش تنها این است که خواستم به اصطلاح یک کار کارشناسی شده و مشخص از یک مقوله و مشکل مشخص ارایه بدهم. پاسخ به این پرسش که چه الگوی اقتصادی برای ایران مناسب است، در این نوشه‌ها مدنظر من نبود. این پرسش بسیار مهم و بسیار اساسی است که باید خود موضوع هزار و یک نوشه‌های دیگر باشد. من در این نوشه‌ها کوشیده‌ام تصویری از واقعیت اقتصادی ایران به دست بدhem و به خصوصی، یادآوری بکنم که دراین ۶ سال گذشته، منابع اقتصادی ایران به چه شکل و شیوه‌ای مدیریت شده‌اند و تا حدودی که برای من امکان پذیربود درباره پی آمده‌اند نیز اطلاعاتی به دست بدhem.

از خوانندگان این کتاب خواهش می‌کنم نقد و نظر خود را درباره این نوشه‌ها به هر زبانی که دوست دارند و به هر شکلی که می‌پسندند نوشه و در اختیار همگان قرار بدهند. البته اگر محبت کرده و برای ارشاد من نسخه‌ای برای من هم بفرستند، مرامدیون بزرگواری خویش خواهند نمود.

پیش درآمد

در این که اقتصاد ایران هزار و یک درد بی درمان دارد شکی نیست. در این هم تردیدی نیست که این اقتصاد می‌تواند بسی بہتر و مفیدتر اداره شود. این روزها دیگر نور علی نورهم شده است. بحران سیاسی هم به بحران اقتصادی اضافه شده است. و این ترکیب، می خواهد در ایران باشد و یا در هر کشور دیگری، ترکیبی است مرگبار که در اغلب موارد متأسفانه دو دش به چشم مردمی می‌رود که معمولاً در این قضایا نقش تعیین کننده‌ای ندارند. کم نیستند ناظران و مفسرانی که ریشه همه مشکلات را در همین ۵ یا ۶ سال گذشته می‌بینند و طوری سخن می‌گویند که انگار قبل از به قدرت رسیدن احمدی نژاد در سال ۱۳۸۴ ما در ایران تخم دو زرده می‌گذاشیم.

من با چنین تحلیلی موافق نیسم و نظرم این است که حاکمیت برآمده از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با به قدرت رسیدن آقای احمدی نژاد دارد به سرانجام منطقی خودش می‌رسد. در این فضای محدودی که دارم سعی می‌کنم به گوشه‌هایی از این فرایند پردازم به سخن دیگر حرف حساب من، اگر حرف حسابی باشد، این است که اگرچه اقتصاد در این عسال (در دوره آقای احمدی نژاد) به نحو هراس‌آوری بد اداره شده است ولی این بد اداره شدن متأسفانه بدعت و نوآوری آقای احمدی نژاد نیست. قبل از او هم اداره اقتصاد ایران چنگی به دل نمی‌زد. در حوزه سیاست پردازی اقتصاد کلان هم بین دولت احمدی نژاد و دولت رفسنجانی و خاتمی تفاوت قابل توجهی وجود ندارد. ممکن است اینجا و آنجا در عرصه‌های فرعی اختلاف دیدگاه وجود داشته باشد که به اعتقاد

من تعیین کننده نیستند. در این مختصر سعی می کنم گزارش مختصری از این روند ها و فرایندها به دست بدهم.

پیچیدگی اداره‌ی یک اقتصاد سرمایه‌داری دیر آمده وقتی با بی‌قابلیتی و نظرتگی و حرص و آز تمام نشدنی اداره کنندگان آن اقتصاد توان شود، نتیجه همین اقتصاد بی در و پیکر کنونی ایران می‌شود که به هر جایش که دست می‌زیند، از آن نکبت و فلاکت می‌بارد. باید یادآوری بکنم که اگرچه آغاز بیماری اقتصادی ایران به سالهای بسی پیشتر از بهمن ۱۳۵۷ بر می‌گردد ولی تردیدی نیست که حاکمان جدید نه فقط در معالجه آن بیماری مزمن توفیقی نداشته اند، بلکه با تحمیل آن چه که «اقتصاد اسلامی» اش می‌خوانند موجب تعمیق بیماری و حتی ظهور «امراض» دیگر گشته‌اند. «اقتصاد اسلامی» و یا نوع شیک ترش که «اقتصاد توحیدی» اش می‌خوانند، در گوهر چیزی غیر از یک نظام سرمایه‌داری دلال مسلک و رانت سالار نیست که در آن «کاسب حبیب خداست» و اگر چه «معاملات ربوی» را جایز نمی‌شمارد ولی به جایش تا دلتان بخواهد برای اخاذی و باج‌ستانی، کلاه شرعی دوخته است. اگر چه برای وام «بهره‌ای» در کار نیست ولی چنان «کارمزدی» از مقاضی وام می‌ستاند که آدم مقروض بی اختیار حسرت «کفن‌ذد» اولی را می‌خورد. و به همین روایت است وضع در بسیاری عرصه‌های دیگر.

فراتر رفته و می‌گوییم که ساختار اقتصادی ایران در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، با همه‌ی داستان‌هایی که در باره‌اش گفته می‌شود ساختاری بود به شدت شکننده، غیر مولد، مصرف زده و به مقدار زیادی نابرابر. این ساختار، در نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل تاریخی - فرهنگی، و سیاسی ساختاری بود تولیدگریز و مبلغ و مشوق دلالی و دلال مسلکی و به مقدار زیادی انگل پرور و رانت سالار که به خصوص پس از اهمیت یافتن نفت به حالتی درآمد که بین تولید و مصرف در آن، شکاف وجود داشت و این شکاف هم با دلارهای نفتی تأمین مالی می‌شد. در این خصوص، به چند عامل می‌توان اشاره نمود.

دیرآمدگی تاریخی در پیوند با پیدایش ساختار سرمایه‌داری
نه فقط در قرن نوزدهم و قرون قبل از آن بلکه حتی در نیمه اول قرن ییستم هم هر چه که ساختار اقتصادی ایران بوده باشد، تردیدی نیست که آن ساختار، ساختاری ماقبل سرمایه‌داری بود. اگرچه در دهه اول قرن ییستم، وابستگی این اقتصاد به درآمدهای نفتی آغاز می‌شود، ولی برای چندین دهه، مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بر کشاورزی که بخش عمده اقتصاد است، غالب است. تولیدش هم در وجه عمدۀ تولید طبیعی است و از علم و روش‌های علمی و ماشین آلات مدرن نیز در آن استفاده زیادی نمی‌شود. و در همه این سالها نیز بین تولید و

صرف در این جامعه شکاف روزافزونی وجود دارد که با دلارهای نفتی تامین مالی می‌شود. اگر میزان این شکاف در آخرین سال حکومت شاه بیش از ۱۳ میلیارد دلار است (تفاوت بین واردات و صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۵۶^۱) در ۴ سال اول ریاست آقای احمدی نژاد میزان متوسط این شکاف کمی بیشتر از ۴۰ میلیارد دلار در سال می‌شود. (متوسط واردات سالانه کشور طی دوره ۴ ساله دولت نهم نزدیک به ۵۵ میلیارد دلار بود و متوسط صادرات غیر نفتی سالانه کشور هم طی همان ۴ سال دولت نهم ۱۴,۹ میلیارد دلار، یعنی برای همین ۴ سال میزان این شکاف ۱۶۰,۵ میلیارد دلار بود)^۲

سرمایه‌داری وارداتی و ناهمخوان با نهادهای سیاسی، فرهنگی و قانون‌گذاری
 منظورم از سرمایه‌داری وارداتی این است که تحولاتی که در مناسبات تولیدی ایران پیش آمد، نه در نتیجه رشد و گسترش نیروهای تولیدی و مولده در اقتصاد ایران، که در پیوند با نیازهای سرمایه‌داری جهانی بوده است. برای نمونه، حتی در همان دور دست قرن نوزدهم، بافتگانی که در کاشان برای کمپانی زیگلر قالی می‌بافتند و یا کسانی که در خفاری‌های نفت در مسجد سلیمان در سالهای میانی قرن ییستم کار می‌کردند، باقیه‌ی اقتصاد ایران پیوندی اندامواره نداشتند. هم قالی‌های زیگلر در وجه عمدۀ برای مصرف در بریون از اقتصاد ایران باقهه می‌شد و هم نفت ایران، بیشتر به کار اروپائیان می‌خورد تا خود ایرانیان. اگرچه وابستگی مالی اقتصاد کشور به دلارهای نفتی بیشتر شد، ولی برای محصول نفت در اقتصاد ایران تقاضای زیادی وجود نداشت.

سرمایه‌داری نفتی

هر چه که گستردگی و دامنه ادعاهای مدافعان سلطنت و دیگران باشد، ساختار اقتصادی ایران در همه‌ی آن سالها، نفت سالار بود. یعنی نه فقط بین ۹۰ تا ۹۵ درصد درآمدهای ارزی ایران از نفت به دست می‌آمد، و همین برای واپسی کردن زندگی ایرانی‌ها به نفت کفایت می‌کرد، بلکه، دامنه‌ی فعالیت اقتصادی در دیگر بخش‌ها نیز به درآمدهای نفتی واپسی بود. از پارچه کفن مرد گان تا برنج تایلندی و امریکائی که با چلو کباب نوش جان می‌شد و حتی گوشتی که کباب می‌شد و یا به صورت دیزی و آبگوشت درمی‌آمد، همه و همه با دلارهای نفتی تامین مالی می‌شد. در دیگر شاخه‌ها نیز همین وضعیت وجود داشت. کار به جائی رسیده بود که در طول یک سال (دو سه سال) قبل از روی کار آمدن حکومت اسلامی، دولت ایران نزدیک به یک میلیارد دلار به کمپانی‌های کشتی‌های مملو از واردشان در خلیج فارس سرگردان شده بودند و نه امکانات بندری کافی برای تخلیه وجود داشت و نه

راه و راه آهن برای توزیع آنها، جریمه پرداخت. پول نفت بود که می‌رسید و به دست «سرمایه داران» دلال مسلک و عمدتاً رانت جوی ایران به هدر می‌رفت. سیمان‌های وارداتی سنگ می‌شد و گوسفندهای وارداتی تلف می‌شدند و کار به جائی رسیده بود که حتی داد نمایندگان دست چین شده مجلس رستاخیزی نیز در آمده بود.^۳

از سوی دیگر، مصیبت عقب ماندگی به صورت‌های دیگری هم در می‌آمد. به عنوان مثال، مملکتی که در همه‌ی زمینه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی کمبود داشت، در آخرین بودجه‌ای که آخرین نخست وزیر حکومت سلطنتی به مجلس رستاخیزی ارائه نمود، بودجه وزارت جنگ به تنها ای از بودجه تخصیص داده شده به وزارت خانه‌های آموزش و پژوهش، فرهنگ و هنر، بهداری، کشاورزی و عمران، دانشگاه‌های ایران، سازمان تربیت بدنی بیشتر بود.^۴

بیش از سی سال از آن زمان گذشته است ولی اداره اقتصاد اگر ناگوارتر از گذشته نشده باشد، بهبودی نیافته است. هنوز هم نبض اقتصاد در بخش عده با واردات می‌زند و هنوز عده فعالیتی که در این جامعه انجام می‌گیرد، فعالیت‌های دلالی و رانت طلبانه است. هنوز هم نظامیان و امنیتی‌ها همه کاره‌اند و در عین حال وابستگی به نفت و دلارهای نفتی اگر بیشتر نشده باشد، کمتر نشده است.

کمبود نهادها

تقریباً در همه عرصه‌ها مشخصه اقتصاد ایران کمبود-اگر نگویم فقدان- نهادهای است، نهادهای رسمی و غیررسمی، نهادهای بازار و غیر بازار، نهادهای اقتصادی و غیر اقتصادی. در همه این سالها البته بوروکراسی عریض و طویل داریم ولی در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر ما، بوروکراسی ایران کارآمد نیست. تا ۱۹۰۶ که هیچ گونه قانون مدون نداریم. نهادهای مربوط به بازار، از جمله، نهادهای مدافعان حقوق مالکیت، تنظیم‌گر، بیمه‌های اجتماعی، و مصالحه و مدیریت بحران هم نیستند. نهادهای غیر رسمی، از جمله باورهای مذهبی و یا الگوهای فرهنگی و اخلاقی هم به واقع محل رشد اقتصادی و ایجاد ثروت‌اند و ستایشگر فقر و نداری و یک زندگی دست به دهانی برمبنای «هر آن کس که دندان دهد نان دهد» و از «این ستون به آن ستون فرج است».

اینها را گفتم تا این را بگویم که بیماری اقتصادی ایران، بسی عemic تر و ریشه‌دارتر از آن است که در نگاه اول به نظر می‌رسد. البته که همواره می‌توان در هر زمانه‌ای به حکومت گران ایران انتقاد داشت که چرا برای تغییر این

وضعیت بیمارگونه کم کاری می کنند ولی در این که این بیماری، به صورت «بومی» و «مزمن» در آمده است، من یکی تردیدی ندارم. وارسیدن علل فاعلی انقلاب بهمن هنوز آنطور که باید و شاید صورت نگرفته است، اگرچه تزها و تئوری‌های توهم آسود و توطه‌زده کم نیست. برای مثال، سلطنت طلب‌ها از توطئه همگان بر علیه سلطنت در ایران، داستان‌ها می‌گویند غیر از بی‌عرضگی و فساد سالاری خودشان و مذهب سالاران نیز که نه از خدا می‌ترسند و نه از بندگان خدا شرم می‌کنند هم چنان به بازنویسی و تحریف تاریخ معاصر ما مشغولند. یعنی بی‌توجه به آنچه که خود کرده و می‌کنند، هم چنان با آتنن‌های قوی خود «توطئه‌های رنگارنگ استکباری «کشف» می‌کنند و این جا هم ظاهرا همگان مسئولیت دارند به غیر از کس و کسانی که در این سی سال و حتی قبل از آن، در ایران بلازده برسیر قدرت نشسته بودند.

در ایران معاصر(یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این سو) تا انقلاب بهمن ۵۷، از سوئی قدر قدرتی حکومت مطلق شاه بود و خشونت و کور ذهنی ماموران امنیتی اش و از سوی دیگر، از سالهای میانه دهه ۴۰ از خود گذشتگی و سعه صدر و خود فداکردن چند صد جوان پاک باخته و صادق که در سازمان‌های معتقد به مبارزه مسلحانه جان بر کف گرفته و در چارگوشی ایران بلاکشیده به خاک می‌افتادند. هرچه بود ولی واقعیت تاریخی این است که در بهمن ۱۳۵۷، در پی آمد یکی از بزرگترین حرکت‌های توده‌ای این قرن، حاکمیت شاه سرنگون شد. دیگر جنبه‌های تغییر و تحولات که باید به جای خود بررسی شوند به کنار، آنچه که در این نوشتار مورد نظر من است این که نظام سرمایه‌داری نفتی و عمده‌تا رانت خوار ایران، در محضر آیات عظام «ختنه» شده مسلمان شد. نگرش دلال باوری و تولید گریزی نه فقط دست نخورده باقی ماند، تشدید شد. دلیلش نیز در وجه عمدۀ این است که آنچه که نام بی‌سمای اقتصاد اسلامی بر خویش گرفته است و شماری از «دانشمندان» ریز و درشت مانیز در باره‌اش قلم فرسائی کرده‌اند، چیزی غیر از مجموعه‌ای از گفتمارهای متناقض برای سامان‌دهی و سازمان‌دهی دلالی و دلال مسلکی و رانت خواری نیست.

حرف مرا قبول ندارید؟ به کتاب‌های اقتصادی شان بنگرید. تا دلتان بخواهد در باره «کسب و کار» و انواع «معامله» و در بهترین حالت «احیای موات» و «اراضی مفتوحه» قلم‌فرسائی کرده‌اند. ولی هنوز که هنوز است نه وضعیت «بانک و بانکداری» و «بیمه» و «بازار سهام» در این اقتصاد سرمایه‌داری شده به روشنی مشخص است و نه وضعیت مقوله‌هایی که از مقوله‌ی «تصرف زمین»

فراتر بود. از سوئی راه را برای هر نوع «زالو صفتی» باز می کنند و بعد، بر منابر و کرسی های مجلس و مسجد بر علیه «زالو صفت ها و زراندوزان» شعار می دهند.

مجسم کنید، از پایان جنگ عراق با ایران به این سو، (از ۱۳۶۸ به بعد) از سوئی با مساعدت طلبه های صندوق بین المللی پول می خواهند سیاست تعديل ساختاری را در ایران پیاده کنند و از سوی دیگر و در همین دوره، برای مثال، نماینده کرمانشاه در مجلس خواستار «قطع دست زالو صفتان و توریست های اقتصادی و مجازات آنها می شود». ناگفته روش است که این «زالو صفتان و توریست های اقتصادی» به واقع همان کسانی هستند که قرار است با اجرای سیاست های تعديل ساختاری دست بالا را در اقتصاد داشته و آن را سامان بدهند!

باری، در سال آخر حکومت شاه، شماری از «سرمایه داران بزرگ» که اندک دوراندیشی ای داشتند با گروگذاشتن سرمایه‌ی غیر منقول خود در نزد باشکهای تاوانستند وام گرفتند وام را به صورت منقول از ایران خارج کردند. در همین راستا، ممکن است لیست منتشره از سوی باشکه مرکزی در ماه های قبل از فوریت سلطنت دقیق نبوده باشد (تو گوئی که ما در ایران آمار دقیق هم داریم!) ولی واقعیت این است که سرمایه داران «دوراندیش» که در زیر سایه حکومت سر نیزه شاه به آب و نانی رسیده بودند، جزو اولین گروهی بودند که از ایران با مال و مثال فرار کردند. در فراید فروپاشی، حکومت نوبای اسلامی ماند و شماری از کارخانه ها که اگرچه در وضعیت خوبی نبودند ولی به باشکهای که آنها نیز دولتی شده بودند، بیش از سرمایه خویش بدھی داشتند. در موارد زیادی نیز حکومت تازه به مصادره اموال منقول و غیر منقول دست زد و این اموال و خانه ها و کارخانه های مصادره شده هم وسیله ای شد تا تعداد دیگری از نوآمدگان به این لشگر رو به رشد رانت خواران بپیونددند. خانه های مصادره شده از سوی شماری از قدر تمندان «مصادره» شد و یا به قیمتی که حتی مرغ پخته را به خنده وامی داشت «خصوصی» شد و به تملک این سرداران و سربازان گمنام و نه چندان گمنام امام زمان و حتی آخوندها درآمد. همین روایت بود درباره کارخانه ها.

گردانندگان حکومت تازه، از مغز متفکر اقتصادی اش گرفته تا متخصص مبارزه با رژیم، و تا سیاست مداران پر سابقه اش، حتی قابلیت اداره هی موقوفات یک مسجد را نیز نداشتند ولی خود را در وضعیت دیدند که باید اقتصاد مریض ایران را اداره نمایند. نه بالا و پائین اقتصاد را می شناختند و نه برای اداره اش برنامه ای داشتند. همانگونه که پیشتر به اشاره گفتم و گذشتیم، اقتصاد دانان

اسلامی نیز عمدتاً اندر «احیای زمین‌های موات» و یا تنها در حوزه‌ی «توزیع» [کسب و کاسی] قلم می‌زدند و نه از بیمه چیز دندان‌گیری می‌دانستند و نه از بانکداری و نه از بازار سهام.

از سوی دیگر، پوپولیسم استبدادی اسلامی هم بود که به همگان وعده مجانی شدن آب و برق و گاز داده بود، در نتیجه، نمی‌توانست در فردای به قدرت رسیدن خود بخش عمدتی کارخانه‌های ایران را تعطیل کرده کارگران را در جامعه‌ای که هیچ گونه برنامه رفاه عمومی ندارد به امان خدا کند. در کنار این مسایل که باعث رشد قابل توجه بخش دولتی شد، قشریت نظری باعث گشت که از همان روزهای اول، حتی در دوره‌ی زنده یاد بازრگان نیز، تصفیه‌های گسترده آغاز شود. اگر دست بازرگان از این دنیا کوتاه است ولی همکاران ایشان بهتر از هر کسی می‌دانند که در آن روزها، به واقع با در پیش گرفتن این سیاست (تصفیه گسترده ادارات و سازمان‌ها از کسانی که تمه مهارتی داشتند ولی ریش و پشم بهم نزده بودند) مرتکب هول انگیزترین خط سیاسی خود شدند. هم زیراب قدرت خود را زدند و هم دست و بال روحانیون تشهنه قدرت را برای قبضه کردن امورات باز نمودند و هم در عرصه‌ی اقتصاد، اقتصاد فقیر و بی‌رمق ایران را به ورشکستگی کشانند.

بهر تقدیر، در فردای انقلاب بهمن، از سوئی حکومتی برسر کار آمد که نه قابلیت حکومت کردن داشت و نه از قشریت آزاد بود ولی از سوی دیگر، با رشد سلطانی بخش دولتی هم روپرورد شده بود. تردیدی نیست که بزرگتر شدن بخش دولت، توأم با تصفیه گسترده و کار را به دست کارنادانان سپردن باعث شد که منابع عظیم اقتصادی تلف شود. برخلاف باور همگانی، به غیر از درهم شکستن واحدهای زراعتی که مدتی بعد در پوشش سازمان‌های ریز و درشت (انقلابی) احیاء شدند، سیاست اقتصادی حاکمیت تازه در وجوده عمدتی هم چنان «سلطنتی» باقی ماند. عمدتی ترین وجه سیاست اقتصادی در این سی سال گذشته - همانند بیست سال پیشترش - این بود که نفت هم چنان حاکمیت تمام و کامل داشت و حتی بالطمانتی که به کشاورزی و بخش نحیف صنعتی خورده بود، از گذشته مهمتر شده بود و بعلاوه، در این حکومت «اسلامی شده» هم همچنان رابطه حکومت می‌کرد و ضابطه‌ای در کار نبود و یا بکار گرفته نمی‌شد. اگر هم به ظاهر ضابطه‌ای بود، این «ضابطه» تقابل قلابی «تعهد» بود در برابر «تخصص» که باعث شد بخش قابل توجهی از سرمایه انسانی - اگر در قربانگاههای متعدد حاکمیت تازه نابود نشده باشد - عطای ایران را به لقايش بیخشد و از ایران برود.

در کنار این تحولات، ولی برای روشن شدن وضعیت کلی به دو عامل

دیگر هم اشاره می کنم:

- ۱- با رکود حاکم بر بخش های غیر نفتی اقتصاد که قبل از رکود نیز چندان قابل توجه نبود، بر اهمیت حیاتی نفت افزوده شد.
- ۲- تکیه بر نفت به عنوان اهرم اصلی اقتصادی، با تبلی و تن پروری تاریخی مانیز جور در می آمد.

از تصادف روزگار سرزمین ایران نفت داشت و در پی آمد عدم ثبات ناشی از انقلاب ایران، بازار نفت دست خوش نا آرامی شد که این نا آرامی به صورت افزایش چشمگیر قیمت نفت درآمد. در مقطعی پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی نفت بشکه ای نزدیک به ۴۰ دلار به فروش می رفت که برای آن زمان رقم بسیار بالائی بود. وقتی بتوان با فروش یک بشکه نفت، بدون این که در تولیدش زحمتی کشیده شود این مقدار ارز به دست آورد، دیگر چه نیازی و یا حتی چه ضرورتی به ایجاد و گسترش صنایع غیر نفتی؟ نه در گذشته و نه در سالهای پس از سقوط سلطنت، کسی به این سرانجام نیاندیشید که اگر روزی باشد که ایران باشد ولی درآمد نفت به این صورت نباشد (یعنی وضعیتی که در سالهای ۱۹۸۰ پیش آمده یا حتی اکنون داریم کم با آن روبرو می شویم) چه باید کرد؟ هم در گذشته دست به دامان «دانی جان ناپلئون» استاد ایرج پژشکزاده زده بودیم و هم امروزه، دست از سر دائی جان بر نمی داریم. یعنی، هم چنان در عالم هپروت خویش، همهی ناکامی ها را ناشی از توطئه دیگران بر علیه خویش می انگاریم!

مستقل از علل اشغال ایران بوسیله‌ی عراق، جنگ عراق با ایران گذشته از همه هزینه‌های انسانی و غیر انسانی چشمگیرش، اوضاع اقتصادی را از آنچه که بود، بسی درهم تر و پیچیده تر کرد و ایران به وضوح در یک شرایط جنگی با احتمال پیدایش گرسنگی و قحطی قرار گرفت. شرایط جنگی پیش گرفتن اقتصاد جنگی را ضروری ساخت و اقتصاد ایران در کنار نفتی - اسلامی بودن، کوپنی هم شد. یکی از پی آمدهای هراس انگیز کوپنی شدن اقتصاد ظهور و گسترش بورژوازی رانت خوار کوپنی در ایران بود. مراکز سپاه و مساجد از سوئی به صورت مراکز توزیع کوپن درآمدند ولی در عین حال، به صورت گستردگی شبکه های امنیتی رژیم هم دگرسان شدند. اگر برای مردم این دوره، دوره‌ای بسیار دشوار بود ولی برای مدافعان اقتصاد دلال گردان و رانت سالار ما، گستردگی کوپن به واقع نشانه‌ی «برکت» بود. وقتی فروشنده کوپن راضی باشد و خریدار هم به همین نحو، در آن صورت معامله تماماً «شرعی» است و به کسی چه ربطی دارد که اصولاً کوپن برای چه به کار گرفته شده

است! البته که از این نوع معاملات «شرعی» سرمایه داران نوکیسه‌ی اسلامی پرور و پرورتر شدند.

گذشته از اعمال کنترل همگانی بر مردم، اقتصاد کوپنی برای حکومت یک استفاده‌ی اضافی نیز داشت. بخش عمده‌ای از نیروی جوانی که بیکار مانده بود و یا میان‌سالان بیکار شده به دستور نوباوگان بی‌ریش و سبیل به ریاست و مدیر کلی رسیده، توانسته بودند در این «بازار» مشغول شوند. برای نمونه، اگر کسی در آن سالها به میدان ۲۴ اسفند سابق سر می‌زد می‌دانست چه می‌گوییم. سرتاسر این میدان بزرگ پر بود از دلالانی که به خرید و فروش آزادانه کوپن صندوق بودند و از این راه «حلال» نان می‌خوردند (در دیگر مناطق تهران نیز، این نوع «بازار» بود که مثل قارچ سبز می‌شد. مدتی بعد که به دستور قشیریون حوش سفارت انگلیس، هنگامه ای شد از دلالان که فتوکپی پول خارجی به دست، به «کسب و کار» مشغول بودند. یکی می‌گفت اگر کسی می‌خواهد تورم را به چشم ببیند، باید به تهران، به دور و برو سفارت انگلیس و یا میدان ۲۴ اسفند سر بزند). با این همه، این سیاست اقتصادی دلال‌سالار و رانت دوست در گوهر، تورم آفرین بود و تورم نیز در اقتصاد سرمایه‌داری به نوبه موثرترین وسیله تجدید توزیع درآمده‌ها به زیان فکرا و به نفع ثروتمندان است، یعنی پروراتر شدن آنانی که دارند به ضرر آنانی که ندارند. ایران از این قاعده‌ی کلی نمی‌توانست جدا باشد. بی‌سبب نبود و نیست که در این سالها شاهد گسترش هراس آور فقر و فلاکت در ایران بوده‌ایم!

پی‌آمد اقتصادی جنگ، تنها انحطاط بیشتر در عرصه‌ی اندیشه اقتصادی نبود، کمر اقتصاد علیل ایران نیز به واقع شکست. از هزینه‌های هراس آور انسانی این جنگ و تقابل جوئی مسخره چشم می‌پوشم، بر اساس برآوردهایی که در دست داریم می‌دانیم که خسارات اقتصادی مستقیم و غیر مستقیم جنگ در فاصله سالهای ۱۳۵۹-۶۷ بیش از سه برابر کل در آمدهای ایران از نفت در طول ۱۳۳۸-۶۷ بوده است.^۷ اگر مقدار این خسارات را با ارزش کل ناخالص سرمایه‌های ثابت در طول ۱۳۳۷-۶۷ مقایسه کنیم، این نسبت تقریباً ۵ برابر می‌شود. برای این که تصویری از میزان خسارات مستقیم و غیر مستقیم به دست داده باشم، مقدار ریالی آن را ۶۵۳۵۳ میلیارد ریال برآورد کردند که با توجه به دلار ۷ تومانی در آن سالها، معادل ۹۳۳ میلیارد دلار می‌شود که اگر درآمد نفت ایران را در آن دوران، در سال بطور متوسط ۲۰ میلیارد دلار در نظر بگیریم، یعنی، کل درآمدهای نفتی ایران برای ۴۷ سال! به این ترتیب، مشاهده می‌کنید که نه تنها آن چه که باید انجام می‌گرفت (یعنی دگرسان کردن

ساختمار اقتصادی ایران و کوشش برای کاستن از وابستگی اش به دلارهای نفتی و تشویق فعالیت‌های تولیدی) انجام نگرفت بلکه، وضع از آن چه بود بسی خراب تر هم شد.

با خاتمه یافتن جنگ و مرگ آیت الله خمینی، جمهوری اسلامی با همه تظاهرات ضد غربی اش، دست به دامان طلبه‌های صندوق بین المللی پول شد و برای اقتصاد دلال مذهب و معتمد به رانت ایران، سیاست تعدیل اقتصادی را در پیش گرفت. از این تاریخ به بعد است که سرمایه‌داری نفتی- اسلامی- کوپنی ایران، دلاری نیز شد. در این دوره اگرچه «خصوصی سازی» را در پیش گرفتند ولی در واقعیت امر، کاری که کرده بودند عمدتاً «اختصاصی سازی» بود و از جمله پی آمدهایش هم ظهر و گسترش «بورژوازی آقازاده‌ها» بود که در عرصه‌های گوناگون اقتصادی بار خویش را بستند. این روایت دلاری کردن اقتصاد کشورهایی چون ایران، اگرچه از دیدگاه اقتصاد خوانده‌ها و نخوانده‌های راست برای «تحصیح» کار کرد «عوامل بازار» ضروریست ولی در واقعیت زندگی به این صورت در می‌آید که اگرچه قیمت‌ها دلاری می‌شوند، ولی مزدها و درآمدهای اکثیرت مردم به همان واحد پول محلی و بومی باقی می‌ماند. بایک کار اگر زندگی نگذرد، هم کارهای «غیرقانونی» [فاجع و فحشاء] هست، و هم این که، هر آن کس که می‌تواند، دو کار و سه کار می‌کند. معلمش، در کنار تدریس عمومی و خصوصی، رانته تاکسی نیز می‌شود، [البته اگر خوشبخت باشد و پیکان یا پراید قراضه ای داشته باشد] و اگر پیکان و پراید ندارد که می‌تواند دلایلی کند و اگر هیچ کدام از دستش بر نمی‌آید، که جواب سلام متقارضی را بدون رشوه نمی‌دهد. ملی شدن و سراسری شدن رشوه خواری، رشد چشمگیر فساد اخلاق در جامعه‌ی «اسلامی» ایران فقط با توجه به این زمینه‌هast که قابل درک می‌شود والا می‌توان هم‌چنان، دست به دامان تئوری‌های رنگارنگ توطنه زد و خود و دیگران را فریفت.

در نتیجه‌ی این تحولات، رابطه بین درآمدها و هزینه‌ها بهم می‌ریزد. برای نمونه اگرچه هزینه یک خانوار شهری در ۱۳۷۰، نزدیک به ۲,۳ میلیون تoman در سال بود، ولی متوسط درآمد فقط ۲ میلیون تoman بود. در روستاهای وضع از این هم، نامساعد تر است. هزینه متوسط یک خانوار در سال ۱,۶۳ میلیون تoman و متوسط درآمد ۱,۲۵ میلیون تoman، یعنی با نزدیک به ۲۵ درصد کسری، برآورد می‌شود.^۸ دیگر متغیرهای اقتصادی، خرد و کلان نیز، تغییراتی مشابهی نشان می‌دهند.

در این کوشش برای «تعدیل» ساختار، شماری به آب و نان فراوانی می‌رسند. بورس تهران، اگرچه هنوز بلا تکلیف و «ختنه نشده» باقی مانده و

سرنوشت روشنی ندارد، ولی برای اقلیتی منشاء پول‌های باد آورده زیادی می‌شود (به خصوص کسانی که اطلاعات درونی دارند) و مدتی نمی‌گذرد که برای اکثریتی که بوی کباب شنیده بودند، بورس تهران به صورت یک بله در می‌آید. شماره‌ی قابل توجهی از شرکت‌های خصوصی شده به ورشکستگی می‌افتد و با خویش سیاست «تعدیل» حکومت اسلامی را به ورشکستگی می‌کشانند. بانک‌های دولتی شده برای حفظ ظاهر این شرکت‌ها را در کنترل می‌گیرند و به مصداق معروف «مال بد بیخ ریش صاحب»، بخش عمده‌ی واحدهای «خصوصی شده» به دامن پرمه‌ر دولت باز می‌گردانند تا باز، یک بار دیگر ولی این باره دست توانای آقای خاتمی و «طرح ساماندهی» ایشان که به واقع «طرح سامان زدایی» برایش مناسب تر است، به بخش خصوصی واگذار شوند.

رئیس جمهور پیشین و رئیس کنونی شورای عالی مصلحت، که اقتصاد ایران را برای سامان دادن به وضع اقتصادی خود و اعوان و انصارش به کفایت «تعدیل ساختاری» کرده بود، با دنیائی دروغ و ریا، از روزنامه نویسان قلم به مزد عنوان «سردار سازندگی» می‌گیرد. روزنامه‌ها هر روزه از افتتاح پروژه‌های تازه خبر می‌دهند و بازار وعده و عید گرم می‌شود که با افتتاح این پروژه‌ها، مشکلات اقتصادی ایران نیز حل خواهد شد. عنوان بی‌سمای «سردار سازندگی» نیز از همین وعده‌های دروغ نشأت می‌گیرد. مدتی نمی‌گذرد که طشت رسوائی «سازندگی سردار» از بام فرو می‌افند و معلوم می‌شود که رئیس جمهور پیشین به گستردگی ترین حالت ممکن «آینده خوری» کرده است. گذشته از سدهای معیوب، اغلب پروژه‌ها تنها در مراحل اولیه خویشند و تا به بهره برداری رسیدن راه بسیار دراز و هزینه ارزی و ریالی کمر شکنی در پیش دارند. در کنار این دروغ گوئی تاریخی، دولت از سوئی با کسری مزمن بودجه روبرو می‌شود و ناچار می‌شود که هم چنان بر عرضه‌ی نقدینگی در ایران بیافزاید و از سوی دیگر، در حسابهای خارجی و بین المللی خویش گرفتار بحران می‌شود. و باز پرداخت بدھی‌های خارجی که بسیار سریع در دوره‌ی «سردار سازندگی» رشد کرده بود، بطور بسیار جدی مسئله آفرین می‌شود.

ابتدا می‌کوشند با تحریف مقوله‌ی بدھی، مسئله را ماستمالی کنند ولی نمی‌شود. اوراق اعتباری ایران بطور کامل در بازارهای بین المللی باعتبار می‌شود. وابستگی اقتصاد به واردات ولی هم چنان ادامه دارد. بازار ارز که به زعمات طلبه‌های صندوق بین المللی پول «شناور» شده بود، به داد وارد کنندگان می‌رسد. وارد کنندگان به این بازار سرازیر می‌شوند و آن را هر روزه متورم تر می‌کنند. در نتیجه بالارفتن هر روزه‌ی قیمت ارز (یا بی ارزش شدن ریال)

افزایش قیمت‌ها در اقتصاد ایران که بیشتر از همیشه به واردات وابسته است، هر روزه بیشتر می‌شود. جمهوری اسلامی اگرچه اعلامِ افلاس نمی‌کند ولی قادر به بازپرداخت بدھی‌های خویش نیست. سرانجام پس از مدت‌ها مذاکره، دولت با طبلکاران خویش با پذیرفتن شرایط نامساعدتر به توافق می‌رسد و «استمهال» می‌طلبد.

روایت «بدھی خارجی» ولی در مه غلیظی از ابهام باقی می‌ماند. همگان می‌دانند ایران با بحران ارزی روپرتو شده است ولی کمتر کسی است که از میزان واقعی این بحران خبر داشته باشد. باهنر، یکی از نمایندگان ذی‌نفوذ مجلس در آن سال‌ها به اعتراض بر می‌آید که «تعهد خارجی بدھی محسوب نمی‌شود». به زبان بی‌زبانی می‌گوید که دولت باید تجارت خارجی را کنترل کند.^{۱۱} رئیس وقت مجلس کشف مهمی می‌کند، «تمام کشورهای دنیا بدھی عقب افتاده دارند. تنها ایران نیست» و کل بدھی ایران را ۷-۸ میلیارد دلار می‌داند. مجلس نشینان ولی یکی از ارکان عمدۀ سیاست اقتصادی دولت را منشاء بحران می‌دانند و به «وجود مناطق آزاد» می‌تازند که به صورت بندر «ورود کالا» به ایران در آمده‌اند.^{۱۲}

دلalan ارز در بازار تهران ولی از متخصصان اقتصادی دولت، اقتصاد خوانده‌ترند. یکی می‌گوید، عامل افزایش بی رویه قیمت دلار، «مشکلات کنونی اقتصاد» کشور است و به درستی ارزش پول ملی را به وضعیت کلی اقتصادی مربوط می‌کند. دلال دیگری بر نکته دیگری انگشت می‌گذارد که علت بحران، «بدھی‌های معوقه بانک مرکزی به شرکت‌های خارجی» است چون «اماھای گرفته شده... در اموری سرمایه‌گذاری شدند که از آنها بازده مطلوبی به دست نمی‌آید و دولت نمی‌تواند بدھی‌های خود را از محل عایدات حاصل از محصولات آنها بدهد» و بالاخره دیگری، گناه را به گردان بانک مرکزی جمهوری اسلامی می‌اندازد که نتوانست به وعده‌های خویش عمل کند و به بحران بی اعتمادی دامن زد.^{۱۳}

با همه‌ی این تفاصیل، آنچه را که می‌دانیم این که، ایران معهد می‌شود که برای بازپرداخت بدھی‌های خویش در طول ۲۰۰۰-۱۹۹۴، در مجموع نزدیک به ۲۲ میلیارد دلار پردازد.^{۱۴} مدتی نمی‌گذرد که اقتدار گرایان داخل حکومت به راه حل چماقی مشکل ارز متول می‌شوند و دولت (اگرچه هم چنان بر اجرای سیاست‌های تعدیل پاپشاری می‌کند) معاملات «بازار شناور ارز» را غیر قانونی اعلام می‌کند. وقتی در اردیبهشت ۱۳۷۴، قیمت دلار در بازار شناور ۷۲۰ تومان می‌شود، دولت راساً دست به کار می‌شود و قیمت دلار را در ۳۰۰ تومان «ثبتیت» می‌کند و دو هفته بعد، در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

مسئله ارز به دست توانای «وزارت اطلاعات» و اگذار می‌شود^{۱۴}. و بعد، هر روزه در روزنامه‌ها می‌خوانیم که دلال‌های خیابانی دستگیر می‌شوند و دار و ندارشان ضبط می‌شود. با همه‌ی ترفندهایی که حساب سازان دولتی به کار می‌گیرند تا بودجه دولت را بدون کسری نشان بدهند، کسری بودجه هر ساله بیشتر می‌شود و به همراه حجم نقدینگی را در اقتصاد بیشتر می‌کند و به تورم لجام گسیخته شدت می‌بخشد. ناتوان از مقابله با مشکلات اقتصادی متعدد، سیاست پردازان دولتی باز دست به دامن بازار سیاه ارز می‌شوند. یعنی اگرچه رسماً اعلام نمی‌کنند ولی دلالان ارز دوباره پیدا می‌شوند. به نظر من دلیل این کار حکومت این بوده است که دولت یک بار دیگر می‌کوشد کسری بودجه را با فروش دلارهای نفتی در بازارهای «شناور» تأمین مالی کند و برای این کار لازم بود که چماق وزارت اطلاعات را از بالای سر بازار ارز بر دارد و البته که این چنین هم کردند.

بالارفتن بدھی خارجی، تورم افسار گسیخته، شورش‌های تعدیل ساختاری باعث شد که دولت برنامه‌ی تعدیل را در میانه‌ی راه رهانماید. البته شماری از شرکت‌های خصوصی شده در حال ورشکستگی بودند و با تحت کنترل دولت در آمدن دوباره‌شان یک بار دیگر، زیان شرکت‌های خصوصی شده بوسیله‌ی بانکها که در ایران در مالکیت دولت قرار دارند، اجتماعی شد. در عین حال، ولی شماری از موسسات سودآور خصوصی شده نصیب سرمایه‌داران نوکیسه اسلامی شد که اکثریت شان از وابستگان سببی و نسبی حاکمان تازه به دوران رسیده بودند.

امروزه اگرچه نه بطور دقیق ولی بطور پراکنده می‌دانیم که آدم کشان حرفة‌ای وزارت اطلاعات نیز از این خوان یغماً بی بهره نمانده بودند. یعنی اگرچه در دوره آقای احمدی نژاد پادگانی شدن اقتصاد ما شدت گرفت ولی این فرایند به واقع از سالها پیش، در دوره آقای رفسنجانی آغاز شد. ادعای سخيف دولتمردان را جدی نمی‌گیریم که وابستگان اطلاعاتی در همه‌ی کشورها برای فعالیت‌های خویش محمل‌های اقتصادی دست و پا می‌کنند و وضعیت ایران استثناء بر قاعده نیست. ولی اگر دیدگاه رسمی را در مورد قتل نویسنده‌گان و دیگر قربانیان حاکمیت پذیریم، حضرات اطلاعاتی‌ها اگرچه محمل اقتصادی داشتند ولی در عمل به صورت «ابزاری در دست دولت اسرائیل» عمل کرده بودند. با این همه وارسیدن آن مقوله از چارچوب این نوشه فرامی‌گذرد و می‌بردازم به بررسی اقتصاد ایران و گوشه‌ای از مشکلاتش را وارسی می‌کنم. با همه‌ی بسوق و کرناهای مطبوعاتی درباره «سردار سازندگی»، میراث اقتصادی آقای رفسنجانی اقتصادی بدهکار و شکننده بود. با حساب سازی و

دروغ، کسری بودجه را به «صفر» رسانیده بودند و این همه در حالی بود که قرض از بانک مرکزی را با قرض از بانک‌های بین‌المللی تاخت زده بودند. نابرابری در آمدها و ثروت در همین دوره «رونق» بود که از همیشه بدتر شد. آقای خاتمی که به جای آقای رفسنجانی رئیس جمهور شد، اگر چه با اقبال گستردۀ رای دهنده‌گان رو برو بود ولی به یاد ندارم که به این میراث اقتصادی پرداخته باشد. سکوت خاتمی به جناح یکه سالارتر حکومت که همانند گذشته ارکان‌های قدرت را در دست دارد و مسبب اصلی اغلب نابسامانی‌ها نیز هست این امکان را داد که دست به دو کار عمله بزند.

۱- خاتمی و دولت او را مسبب این بدجایی روزافزون اقتصادی بداند که نادرست بود. انتقاد از حکومت خاتمی در عرصه‌های اقتصادی، به جای انتقاد از رفسنجانی در همه‌ی عرصه‌ها نشست.^{۱۵}

۲- اگرچه به گمان من ساختار سیاست در ایران به گونه‌ای است که با رفرم و اصلاحات موثر جمع شدنی نیست، ولی همان نیروهایی که جدی‌تر از دیگران با این رفرم‌ها همراه نیستند، با سوء استفاده از شکست‌های اقتصادی دولت رفسنجانی که به حساب دولت خاتمی واریز شد، کوشیدند و به مقدار زیادی توفیق هم یافتدند تا همان حرکت لاک پشتی رفرم طلبانه خاتمی را در ایران به دست انداز بیاندازند و متوقف نمایند. پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات سال ۱۳۸۴، گذشته از تقبی که شد- به مقدار زیادی بازتاب این توفیق راست گرایان بود.

از این نکته‌ها گذشته، مدتی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، در پوشش «طرح ساماندهی» که قرار بود نتیجه‌ی مشورت گستردۀ دولت تازه با متخصصان ایرانی باشد، مشاوران خاتمی کوشیدند همان سیاست اقتصادی حکومت پیشین، رفسنجانی را اجرا نمایند. تفاوت قضیه، اگر تفاوتی وجود داشت، تاکید آقای خامنه‌ای و به دنبالش تاکید دولت خاتمی بر عمله بودن «عدالت اجتماعی» بود که اگرچه از سوئی، طرح را «مقبول‌تر» می‌کرد ولی در عین حال، نشان می‌داد که به قول معروف، آش آن چنان شور شده است که حتی خان نیز فهمیده است!

با «چناند» وصله‌ی ناجور عدالت اجتماعی در طرح ساماندهی دولت جمهوری اسلامی، که چیزی غیر از سیاست‌های تاچریستی عریان نبود، روشن شد که این طرح ساماندهی، نه طرحی برای سامان دهی اقتصاد، بلکه «چتری» برای کتمان و لاپوشانی مسائل و مشکلات گوناگون بود. در زمان اعلام این طرح، خاتمی ابتدا فهرستی از مسائل اقتصادی ایران به دست داد و اگر چه از

رسیدگی به «مسائل روزمره اقتصادی» سخن گفت ولی در ضمن ادعا کرد که «بخش مهمی» از «تلاش فکری و عملی و برنامه ریزی دولت» مصروف «فکرهای اساسی در باره اقتصاد» شد.

بیش از یک دهه از آن تاریخ گذشته است. عبرت آموز این که دولت آقای احمدی نژاد هم با همه ژستهایی که می‌گیرد، ولی سیاست اقتصادی اش به گوهر همان سیاست اقتصادی دولت آقای رفسنجانی و آقای خاتمی است و پی‌آمد ها هم متاسفانه همان است که در گذشته بود. ادعاهای دولت‌ها به کنار، ولی شواهد موجود نشان می‌دهد که در هیچ زمینه‌ی اقتصادی این سیاست در ایران با موقوفیت روپرور نبوده است. مطابق تازه ترین آمارهای دولتی، بیکاری و فقر و ضعف‌های بنیادین اقتصاد در این سالها افزایش هراس آوری داشته‌اند.

و اما، علل ناکامی اقتصادی به گمان من دو دسته‌اند:
عوامل درون نظامی، یعنی تضاد طبقاتی موجود و جنگ قدرتی که در درون هیئت حاکمه ایران وجود دارد و به صورت، جبهه گیری یک جناح حاکمیت بر علیه جناح دیگر خود را نشان می‌دهد.

تازه ترین ترجمان این جنگ قدرت هم «انتخابات» کذاشی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ است که هنوز ادامه دارد. شاید در دوره آقای احمدی نژاد نتوان از چنین مشکلی سخن گفت ولی مشخصا در ۸ سالی که آقای خاتمی بر سر کار بود، خرابکاری مستمر مافیای اقتصادی را هم داشتیم که به صورت بنیادهای نه خصوصی و نه دولتی [بنیاد مستضعفان، بنیاد ۱۵ خرداد.....] هیئت موتلفه، و دلال مذهبان دیگر جلوه گر می‌شود که علاوه بر بوروکراسی نه چندان سالم و عربیض و طویل «ولایت فقیه»، که در آن سالها قوه قضائیه و قوه مقتنه را هم بطور کامل در اختیار داشتند. اگرچه قوه مقتنه پس از انتخابات مجلس ششم از دست این جناح به درآمده بود ولی ماموت‌های شورای نگهبان و دایناسورهای دفتر رهبری همانند شمشیرهای داموکلس بیشتر از سابق قدرت نمائی کردند. امیدهای کاذبی که قوه قضائیه پس از بازنشستگی آقای یزدی به آن دامن زده بود، با عملکرد آن قوه به سرانجام منطقی خویش رسید که از آن امام زاده انتظار معجزه داشتن به واقع آب درهای کوییدن بود. البته در انتخابات‌های بعدی، قوه مقتنه هم کاملاً به حوزه نفوذ مافیای اقتصادی بازگشت و به جای این که نظارت‌گری کند، در عمل به صورت، زائد قوه مجریه درآمد که با انتخابات ۱۳۸۴ به آقای احمدی نژاد رسید.

مفهومی خود نظام، یعنی ضعف نظری «جمهوری» اسلامی در کلیت خویش و بیژنه در عرصه اقتصاد که می‌کوشد اقتصاد ایران را در قرن بیست و یکم می‌لادی

با توصل جستن به احادیث اداره نماید. اگرچه به تکرار از «اقتصاد اسلامی» سخن می‌گویند، ولی مختصات این اقتصاد- از جمله مقوله مالکیت و سازوکارهای توزیع فرآوردهای تولیدی در آن مشخص و روشن نیست. نامشخص بودن قضایا عمده ترین زمینه دامن زدن به نامنی است و نامنی هم مهم ترین عاملی است که روزنه‌ای برای برنامه ریزی درازمدت باقی نمی‌گذارد. اگر به مالکیت خصوصی میدان بیشتری بدنه و آن را به رسمیت بشناسند و سازوکار توزیع هم از طریق نیروهای بازار باشد که در آن صورت این اقتصاد در کلیت خویش سرمایه‌داری است. در آن صورت شعارهای مخالف سرمایه‌داری که از سوی سیاست پردازان در ایران تکرار می‌شود، علاوه بر اغتشاش آفرینی در حوزه برنامه ریزی، هزینه‌های اداره اقتصاد را بالا می‌برد و مشکل آفرین و مسئله ساز می‌شود. کما این که تا کنون این چنین شده است.

به عنوان یکی از چندین نمونه می‌گوییم. بیش از سی سال گذشته است و حداقل در ۲۰ سال گذشته، جمهوری اسلامی به جد کوشیده است تا از طریق ایجاد بازار سهام در تهران، یکی از عمله‌ترین سیاست‌های خویش - خصوصی سازی - را اجرا نماید. با این همه، تکلیف «شرعی» معاملات در بازار سهام هنوز به درستی روش نیست. بانکداری مملکت پس از ۳۰ سال، اگرچه به ادعای دولتمردان «اسلامی» شده و «بی بهره» است ولی «کارمزد» پرداختی برای وام در این بانکداری صدرصد اسلامی، از «بهره» در بازارهای غیر اسلامی به مراتب بیشتر است و هنوز که هنوز است روش نیست که این «کارمزد» پرداختی، که حتی اخیراً تا ۴۰ درصد هم گزارش شده است، به واقع نام دیگر «ربا» هست یا خیر؟

بی‌پرده باید گفت که حاملان چنین دیدگاهی، قابلیت در ک مسائل و مشکلات اقتصادی یک اقتصاد سرمایه‌داری پیرامونی را ندارند تا چه رسید به توائی در یافتن و ارایه راه حل برای تخفیف این مسائل و مشکلات. به عنوان نمونه، در نظر بگیرید که آقای خامنه‌ای از سوئی به درستی بر «عدالت اجتماعی» و مسئولیت دولت در عده دانستن آن پاشاواری می‌کند و در عین حال، این بنیادهای عریض و طویل را که بیش از ۵۰ درصد از اقتصاد ایران را در کنترل دارند از پرداخت مالیات به همین دولت معاف می‌دارد و پاسخ این پرسش ساده نیز روش نمی‌شود که بودجه دولت که باید برای دست یابی به عدالت اجتماعی هزینه شود، به غیر از نفت، از چه راهی باید تامین شود؟

یا مثلاً آقای خاتمی در اواخر ریاست جمهوری خویش به تکرار از اقتصاد بیمار ایران حرف می‌زد که بی‌گمان راست می‌گفت و این هم بی‌گمان راست بود که بیماری اقتصاد ایران ساقبه طولانی تری از نظام اسلامی دارد. ولی آن

چه در بررسی خاتمه از اقتصاد جایش خالی بود نقش حاکمیت تازه در تعمیق این بیماری از ۱۳۵۷ به این سو بود. شاید انتظار زیادی است که بخواهیم رئیس قوه مجریه‌ی «جمهوری» اسلامی به نقد دست آوردهای این حاکمیت، آن هم در ملاعه عام بپردازد ولی از طرف دیگر، من بر آن سرم که بدون وارسیدن این نقش و کوشش در تصحیح آن، یافن راه برون رفت غیرممکن است.

مشکل اساسی این بود و هست که می‌بایست برای افرودن بر توان تولیدی در اقتصاد کار می‌کردند که نکردن. می‌بایست به شیوه‌ی اداره کشور سروسامان می‌دادند که با حاکمیت مطلقه «ولايت فقیه» و شبکه اختپوسری مدرسه حقانی، قوه قضائیه و ماموت‌های شورای نگهبان چنین کاری ممکن نیست. با دنیائی تبلیغات از مبارزه با فساد اقتصادی سخن گفتند و می‌گویند و چند تنی (از جمله شهرام جزایری) را به محکمه کشاندند ولی بعد روشن شد که به غیراز مرحوم خواجه حافظ شیرازی بخش عمدہ‌ای از بزرگان اصلاح طلب و اصلاح ناپذیر «جمهوری» اسلامی سهم بران عده این سرقت‌های علنی بودند و تا آنجا که من خبر دارم کسی هم به این حضرات نکفت بالای چشمندان ابروست و هیچ یک از سیاستمداران کج دست ایران به این اتهام محکمه نشده‌اند. اگرچه جزایری هم چنان در زندان است ولی بهره مندان از فساد اقتصادی او، کوچکترین توانی، تا کنون، پس نداده‌اند.

مدتی پیشتر ارقامی از حیف و میل و سرقت در سازمان صدا و سیما به مطبوعات درز کرده و در مجلس مطرح شد که به احتمال زیاد با اشاره مقام خلافت از گردونه خارج شد و مافیای قدرت هم چنان به غارت منابع ملی ادامه می‌دهد.^{۱۹} خصوصی‌سازی گستردۀ را در پیش گرفته‌اند ولی در پوشش این واگذاری‌ها، می‌کوشند اقتصاد را به تمام پادگانی نمایند. ناگفته روشن است که در صورت تکمیل این برنامه‌های غارت و چپاول، تنها مافیای اقتصادی ایران است که بار خود را خواهد بست. در آن صورت این سوال پیش می‌آید که اگر اغلب امکانات دولتی به بخش خصوصی (بخوان مافیای اقتصادی) واگذار شود در آن صورت تکلیف «عدالت اجتماعی» که این همه مورد توجه «ولايت فقیه» بود، چه می‌شود؟

آن چه که در دوره احمدی نژاد اتفاق می‌افتد این که بی‌نظمی مالی و اقتصادی بیشتر می‌شود. دولت به طور علنی عدم باورش به مبانی اقتصاد را جار می‌زند و اگرچه قرار است با مدیریت همین دولتمردان و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی،^{۲۰} درصد اموال عمومی به «بخش خصوصی» واگذارشود، ولی درخوشنیانه ترین حالت تنها ۱۳ درصد از آن چه که در این سالها واگذارشده

به بخش خصوصی بود^{۱۷}. و بقیه، یعنی ۸۷ درصد بقیه را هم به بخش «اقتصاد شترمرغی» ایران واگذار کرده‌اند. بخشی که نه تابع ضوابط و مقررات بخش خصوصی در اقتصاد است و نه حسابرسی‌های قانونی و دولتی را برمی‌تابد. از ارقام بودجه سهم دارد ولی در اغلب موارد مالیات بردرآمد نمی‌پردازد.

در آن چه که در صفحات بعد می‌آید کوشیده‌ام گزارشی از مدیریت اقتصادی به شیوه آقای احمدی نژاد به دست بدhem. در این ۶ سال که براساس برآوردهایی که داریم در ۵ سال اولش ایران ۴۵۰ میلیارددلار درآمد نفتی داشت، با این همه دلار چه کرده اند و بر سر اقتصاد کشور چه آورده‌اند؟ آنچه در صفحات آینده می‌آید یک روایت است از سرگذشت اقتصادی ما در این سالها.

اقتصاد آقای احمدی نژاد^{۱۸}

بدون این که بخواهم در باره فرایند انتخابات در ایران و یا مسایل پیش آمده بعدی در رابطه با سابقه آقای احمدی نژاد چیزی بگویم در این نوشتار می خواهم توجه را به دیدگاههای اقتصادی آقای احمدی نژاد جلب کنم. البته این جا و آن جا خواندهام که دوستان دیگری نیز به این وجوه پرداخته و پوپولیست بودن نظریات ایشان را یکی از دلایل پیروزی ایشان دانسته‌اند.^{۱۹}

همین جا بگویم که سعی کردم برای کسب تازه‌ترین نکات و دیدگاهها، به سایت شخصی ایشان مراجعه کنم ولی متناسبانه آن سایت اнетرنی دیگر نیست. جمع‌اش کرده‌اند. به همین خاطر، ناچار شده‌ام به اطلاعاتی که در دسترس داشتم تکیه کنم.

اجازه بدھید همین ابتدا بگویم که اگرچه قیمت نفت خیلی بالاست و تولید روزانه نفت ایران نیز از ۴ میلیون بشکه گذشته است، ولی به اعتقاد من، اقتصاد ایران گرفتار یک سری مشکلات و مصائب ساختاری و تاریخی است که در کنار سیاست‌های درپیش گرفته در سالهای اخیر، نتیجه‌اش، گسترش فقر و نداری، بیکاری، تورم نهادینه شده، افزایش نابرابری در توزیع درآمد و ثروت بوده است. از اخراج و استیصال کارگران، از گسترش تن فروشی، از «صدرور» تن فروش دیگر چیزی نمی‌گوییم. مقابله با این مشکلات (که اتفاقاً در دوره مبارزات انتخاباتی بین نامزدهای از هفت خان گذشته به وضوح و روشنی بیان شده‌اند) به مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی مفید و موثر نیازمند است و نمی‌تواند و نباید به امان خدا رها شود.

با این مختصر، پس این راهم بگویم و بگذرم که تا جائی که من دیده‌ام احمدی نژاد (اگرچه به شماری از این مشکلات اشاره می‌کند، ولی هیچ سیاست اقتصادی مشخص برای تخفیف آنها ندارد. ایشان کاری که کرده‌اند، و دست بر قضا با مهارت و تردستی هم این کار را انجام داده‌اند) شماری از مسائل و مضللات اقتصادی را بدون ارایه راه حل، فهرست وار به مردم اطلاع داده و مردمی که از بی توجهی فاجعه آمیز «اصلاح طلبان» به معشیت خود به واقع کلافه شده بودند بدون توجه به این که آقای احمدی نژادهم برای تخفیف این دردها، داروئی در آستان ندارد، به ایشان رای داده‌اند. بگویم و بگذرم که هر آن چه که در «باید، منع اش سایت رسمی ایشان است به زمانی که بود. توضیحات و اضافات را من افزوده ام.

احمدی نژاد می‌گوید، «منابع ملی باید از چنته دولت آزاد و در اختیار مردم قرار گیرد تا در خدمت پیشرفت کشور قرار گیرد». این عبارت، اگرچه برای توده مردمی که گذران زندگی‌شان به دست انداز افتاده بسیار جذابیت دارد ولی هیچ گونه کاربرد عملی ندارد. یعنی بخش اول، که بیان موجز سیاست خصوصی سازی در ایران است که دست بر قضا، نه در خدمت پیشرفت کشور قرار گرفت و نه اموال دولتی را در «اختیار مردم» قرار داد. پرسش بعدی این است که آیا احمدی نژاد، موافق واگذاری بلاعوض این اموال دولتی به اقشار مردم است یا خیر (مثل آن چه که در کشورهای اورپای شرقی خصوصی کردن با کوپن نامیده می‌شود^(۲)). ناگفته روشن است که اگر چنین برنامه‌ای نداشته باشد، یعنی، اگر خواهان واگذاری بلاعوض این اموال به مردم نباشد، بدیهی است که همانند آن چه که در این ۱۶ سال گذشت، کسانی این اموال را خواهند خرید، که ثروت داشته باشند. و این یعنی، تداوم همین سیاستی که ابتدا در دوره آقای هاشمی و بعد با سرعت و گسترش بسیار زیاد در دوره آقای خاتمی دنبال شد. در نتیجه، انتقاد مکرر ایشان از این ۱۶ سال صرفای یک تاکتیک انتخاباتی می‌شود. البته آقای احمدی نژاد به دنبالش ادعایی کند که «در نظام اجرائی کشور، سپردن کارها به مردم، خصوصی سازی تفسیر شد و خصوصی سازی نیز مفهومی جز فروش اموال دولتی پیدا نکرد و عرصه‌های مختلف برای تحرک مردم نه تنها باز نشد بلکه هر روز بیش از گذشته فضای را به روی مردم تنگ‌تر کردند». ایراد احمدی نژاد به عملکرد دولتها در این مدت درست است. ایراد اصلی به خود ایشان ولی در این است که آشکار نیست که برنامه و سیاست‌شان برای این که این گونه شود، چیست؟ رفع این گونه مسائل و مشکلات برنامه ریزی و اراده سیاسی می‌خواهد که ظاهرا وجود ندارد. البته

تا آن جا که من دیده و خوانده ام، احمدی نژاد در باره ساختار اقتصادی ایران هیچ برنامه و حرف معنی داری نزد است. البته و برای نمونه در باره نظام بانکی، می گوید، «بانک‌های خصوصی به شکل فعلی آن نه تنها نقش مثبت و سازنده ای را در اقتصاد کشور بازی نمی کنند بلکه آثار تخریبی آنها در چرخه اقتصادی کشور بسیار زیاد است». و بعد اشاره می کند به بانکی که با سرمایه اولیه ۱۵ میلیارد تومان در طول ۴ سال سرمایه ای معادل ۲۰۰ میلیارد تومان به هم زده است. آن چه که نقل کرده اند صرفاً بیان مشکل است نه راه حلی برای برون رفتن از آن. اگر بانک‌های خصوصی فعلی نقش مثبتی و سازنده ای در اقتصاد کشور بازی نمی کنند:

با آنها چه باید بشود؟ یعنی آیا آقای احمدی نژاد خیال و برنامه دارد آنها را دولتی کنند؟

آیا می خواهد، آنها را تعطیل کند؟

چرا این بانکها به صورت کنونی، نقش مثبت بازی نمی کنند؟ اشکال از چیست و مشکل در کجاست؟

اگر این مشکلات شناخته شده اند، که برای رفع شان چه برنامه‌ای دارد؟

برای «مشتبه کردن» نقش این بانکها در اقتصاد چه برنامه‌ای دارد؟

اگر این موسسات کنونی، «مخرب اند» آیا ایران در دوره ریاست جمهوری ایشان به «بانک» نیاز دارد یا خیر و اگر پاسخ مشبت است، ایشان چه نوع بانکی را برای ایران مد نظر دارند!

البته اگر غرض شان این باشد که بانک‌های موجود با صندوق‌های قرض الحسن جایگزین شوند، که این به واقع دفع فاسد به افسد است. چون تجربه مردم با این صندوق‌ها اگر از تجربه شان با بانک‌ها بدتر نباشد، بهتر نیست. در همین رابطه می گوید که «یکی دیگر از علت‌های فساد و فقر و تبعیض سودبانکی است» خوب تا این جا که این ادعای ادعائی بی معنی است ولی در توضیح این دیدگاه، اضافه می کند «سود بالای بانکی عامل اختلاف طبقاتی و تمکز فرصت‌ها در اختیار عده‌ای خاص است». این جای بحث احمدی نژاد یک حلقه گم شده دارد و بعد گریز می زند که «سود ۲۴ درصد در نظام بانکی به هیچ وجه گسترش تولید پایه، توسعه کشور و ایجاد اشتغال را به دنبال نمی آورد». در این عبارت، این کتاب هم چیدن مشکلات را بهتر می شود مشاهده کرد. البته که درست است که کشور باید توسعه یابد، و اشتغال باید ایجاد شود ولی، اگر سود بانکی هم کاهش یابد، در وضعیتی که دیگر شرایط وجود ندارد، در آن صورت، چگونه چنین اقدامی می تواند مشوق تولید باشد تا در

نتیجه آن هم توان تولیدی پایه بیشتر شود و هم اشتغال ایجاد گردد؟ اگر بخواهد در شرایطی که اقتصاد از تورم به نسبت بالا عذاب می‌کشد، نرخ بهره بانکی را بطور مصنوعی پائین بیاورد، در آن صورت، مردم انگیزه‌ای برای پس انداز کردن نخواهد داشت و این مسئله - یعنی کاهش ناگهانی نرخ سود- به احتمال زیاد اگر به صورت فرار سرمایه از کشور در نیاید، باعث می‌شود وجوده مانده در دست ثروتمندان در معاملات قماری و یا زمین و مستغلات هزینه می‌شود که اگر چه اشتغالی ایجاد نمی‌کند و تولید پایه را بیشتر نمی‌کند، ولی به یقین به فشارهای تورمی دامن می‌زنند و کار را از آن چه که هست خراب تر خواهد کرد.

از طرف دیگر، ولی نکته این است که در صورت وجود تورم- که یک بلیه سابقه دار در اقتصاد ایران است- رهیافت احمدی نژاد جدید برای حفظ قوه خرید پول چیست؟ یعنی در شرایط تورمی، چگونه می‌خواهند مردم را به پس انداز کردن تشویق کنند و اگر میزان پس انداز در اقتصاد، کاهش یابد، در آن صورت، بر سر منابع لازم برای سرمایه گذاری (فرض می‌کنیم که دیگر شرایط آماده می‌باشد، که متاسفانه نیست) چه خواهد آمد؟ احمدی نژاد معتقد است که اگر مسئله نرخ بهره در بانکداری ایران حل نشود، آنها که با این نرخ بالا از بانکها پول قرض می‌گیرند «دبایل کار تولیدی و اصیل نمی‌روند و به سمت خرید و فروش و سوداگری کشیده می‌شوند تا بتوانند این سود را به بانک برگردانند». همان گونه که پیشتر گفتم، اگر چه به عنوان بیان مشکلات با احمدی نژاد اختلاف نظری ندارم ولی نمی‌دانم، برای مقابله با این مشکلات چه برنامه‌ای دارند؟ به سخن دیگر، سیاست‌های لازم برای مقابله با این وضعیت مشخص نیست.

احمدی نژاد به درستی می‌گوید که «بیش از ۸۰ درصد سپرده‌های بانکی متعلق به ۳ درصد مردم است». بدیهی است که این برای توسعه متوازن کشورخیلی هم بد است. ولی اقتصاد را با شعار و مباحث اخلاقی نمی‌توان به راه راست هدایت کرد. برنامه احمدی نژاد جدید برای کاهش نابرابری در توزیع درآمد و ثروت در ایران کدام است؟ پیش‌تر گفتم که به نظر نمی‌رسد که احمدی نژاد موافق واگذاری بلاعوض واحدهای دولتی به همه مردم باشد. برخلاف یکی دیگر از نامزدهای انتخاباتی که وعده پرداخت ماهی ۵۰ هزار تومان به هر ایرانی می‌داد، در برنامه احمدی نژاد از این پرداخت‌ها خبری نیست. قرار هم نیست با تغییر ساختار مالیاتی، یعنی کاهش از مالیات‌های بر مصرف و افروzen بر مالیات ثروت و درآمد و صرف آن برای کمک به خانواده‌های فقیر و ندار تغییری در این حوزه‌ها ایجاد شود. در آن صورت روشن نیست از انتقاد

ایشان به نابرابری‌ها در ایران چه به دست می‌آید؟ اینجا هم تنها یک شعار شنیده‌ایم ولی برنامه‌ای برای تغییر آن اعلام نمی‌شود.

در صفحات قبل به گوشۀ‌هایی از «سیاست» اقتصادی احمدی نژاد جدید پرداختم. در این قسمت به بخش‌های دیگری خواهم پرداخت. متاسفانه فقدان سیاست مشخص در سرتاسر برنامه‌های آقای احمدی نژاد حضوری چشمگیر دارد. احمدی نژاد می‌گوید که «بانک‌ها مدافعان منافع مردم نیستند» ولی روش نیست که چه باید بشود تا «مدافعان منافع مردم» بشوند. از آن‌گذشته، اصلاً روش نیست که منظور ایشان از «منافع مردم» چیست؟ البته می‌گوید که «همین الان بانک‌هایدارند در تهران ساختمان‌هایی به ارزش ۷۰ میلیارد تومان خریداری می‌کنند و هنگامی که جوان ما در خواست ۵ میلیون تومان وام می‌گیرندند نداریم» و ادامه می‌دهد که اگر ندارید پس این ساختمان‌ها را چرا می‌خرید؟ احمدی نژاد اگرچه در باره این مسائل سخن می‌گوید و بی‌تعارف شعار می‌دهد ولی ظاهرًا در امورات مالی در یک نظام سرمایه‌داری، چیزی به نام «ویقه» هم انگار به گوشش هم نخورده است که یک بانک خصوصی، قبل از آن که نگران ازدواج این جوان و یا پروره تولیدی فلاں آدم دیگر باشد، در این نظام نگران برگشت پول خود است به اضافه سود و یا بهره و اگر برای ساختمان ۷۰ میلیارد تومانی پول می‌دهد ولی برای آن دیگری حتی ۵ میلیون تومان هم نمی‌دهد، این رفتار هیچ ابهامی ندارد. البته در این رابطه به مستمعان خود آدرس غلط هم می‌دهد که «در دنیا وام با یک درصد پرداخت می‌شود، هم سود می‌برند و هم هزینه‌های بانکی را در می‌آورند. اینجا ۲۴ درصد سود می‌گیرند و باز هم می‌گویند داریم ضرر می‌کنیم». ای کاش نمونه‌ای هم می‌دادند که در کجای دنیا با نرخ بهره ۱ درصد وام می‌دهند که ما هم برویم و وام بگیریم و در این آباد شده‌ای که زندگی می‌کنیم، بسیار بیشتر از این رقم بهره نپردازیم، ولی این که در ایران وضع به این صورت است برنامه ریزی دقیق و همه جانبه می‌خواهد که نه تا کنون داشته‌ایم و نه آقای احمدی نژاد دارد. در همین رابطه احمدی نژاد خرابی بخش کشاورزی را هم به فعالیت بانک‌ها وصل می‌کند. یعنی می‌گوید که «ارزش افزوده بخش کشاورزی سالانه ۱۰ درصد است» در حالی که «سپرده بانکی در بخش کشاورزی ۱۳,۵ درصد است» و نتیجه می‌گیرد که برای کشاورزان بهتر است که دارائی اش را در بخش کشاورزی بفروشد و به جای ۱۰ درصد ارزش افزوده، در بانک و دیعه بگذارد و ۱۳,۵ درصد بگیرد. اینجا، آقای احمدی نژاد به مسائل مبتلا به بخش کشاورزی کار ندارد که چرا ارزش افزوده در آن پائین است! و برای بیشتر کردن آن چه باید و یا چه می‌توان

کرد؟ خود آقای احمدی نژاد هم باید بداند که یکی از اساسی‌ترین مشکلات بخش کشاورزی در ایران، عملکرد شبکه گسترشده دلالان و واسطه‌ها است که اگرچه باعث می‌شوند تا قیمت تمام شده برای مصرف کننده زیاد باشد ولی منفعت زیادی در ته دیگر تولید کننده مستقیم باقی نمی‌ماند. تا آن جا که من دیده و خوانده‌ام آقای احمدی نژاد برای کوتاه کردن دست واسطه‌ها و دلالان در این بخش برنامه‌ای ندارد.

به شماری از این مسائل درنوشтарهای دیگر این مجموعه باز خواهیم گشت.

آقای احمدی‌نژاد و اقتصاد ایران

گمان نمی‌کنم در شرایط امروز جهان بتوان به غیر از ایران کشوری را یافت که سیاست‌پردازان و قدرتمندانش چپ و راست به لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری بد و بیراه بگویند و در عین حال، برای اجرای راست روایه‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی که در صورت موفقیت قرار است باعث گسترش همین مناسبات سرمایه‌داری در این جامعه بشود همه امکانات مملکتی را بسیج کرده باشند. فهرست و عده‌هایی که می‌دهند هم تمامی ندارد. قرار است تا سه سال دیگر - در صورت اجرای همین سیاست‌ها - نه قلیر داشته باشیم و نه بیکار و نه این که کسی بی خانه و به اصطلاح اجاره نشین باشد. تازه آموزش و بهداشت هم قرار است «مجانی» بشود! با این حساب، چرا در هر فرصتی هم چنان به نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری بد و بیراه می‌گویند، نمی‌دانم.

تازه‌ترین نمونه‌ای که داریم برنامه حذف یارانه‌هاست که با تبلیغات گسترده و حتی با سوء استفاده از «امام زمان» آن را اجرا کرده‌اند! آقای احمدی‌نژاد و دیگران همه امکانات مملکتی را برای اجرای این سیاست بسیج کرده‌اند. از انقلاب و تحول اساسی سخن گفتند و اجرای این سیاست را یکی از راه‌های عمدۀ رسیدن به عدالت دانستند. البته قانونی که تصویب شد، با چرخش قلمی غیر از آن چیزی شد که قرار بود بشود. یعنی با پذیرش پرداخت یارانه نقدی به همگان، نه تنها مقوله «هدفمند کردن» دیگر بی معنا شد، بلکه فقط شکل پرداخت یارانه را عوض کرده‌اند ولی ادعاهایی که دارند هم چنان بر پیش گزاره حذف یارانه‌ها استوار است. اگرچه قراربود که پس از واقعی کردن

قیمت‌ها (یعنی افزایش آنها) مصرف هم واقعی بشود (یعنی کاهش یابد) ولی دراین جا هم اطلاعات ضد و نقیض می‌دهند. از یک سو می‌گویند حالا که خیابان‌ها خلوت نشده (یعنی هم چنان راه بندان است و مشکلات دیگر ناشی از آن) لابد «قاجاق بنزین» کاهش یافته است.^۱ این هم استدلال جالبی است. وزیر اقتصاد که قاعده‌تا باید بر اساس عدد و رقم و آمار حرف بزند به واقع برای مردم معما طرح می‌کند و روشن نیست که آیا قاجاق بنزین کاهش یافته است یا نه! البته ادعا براین است که ضایعات نان «تک رقی» شده باشد.^۲ همه اینها را (با این فرض که واقعیت دارند) به فال نیک می‌گیرم. ولی آن چه که معمولاً به آن توجه کافی نمی‌شود این ادعای یک نماینده مجلس است که «بیش از ۲۵ میلیون خانواده در کشور برای تامین هزینه‌های درمان عضو بیمار خانواده شان باید خانه و زندگی خود را حراج کنند».^۳

البته گمان نکنید که این وکیل مجلس همین طور از سرسیری چیزی گفته است. دکتر شهرام توفیقی، دبیر انجمن اقتصاد بهداشت ایران نیز در ارتباط با اثرات هدفمندسازی یارانه‌ها در حوزه سلامت گفت: «مطالعات اولیه نشان داده که با اجرای این قانون تعرفه‌های بیمارستانی به ویژه در بخش خصوصی حداقل سه تا پنج برابر افزایش می‌یابد».^۴ من دستم از ایران کوتاه است ولی آنها که از نزدیک دستی برآتش دارند حتی می‌دانند که ۳ تا ۵ برابر شدن این هزینه‌ها در عمل به واقع به چه معناست. گمان دارم آن چه اولش این چنین باشد، سرانجامش نیز روشن است! و اما اجازه بدھید برای این که حلقه اصلی سیاست اقتصادی دولت آقای احمدی نژاد را بهتر بفهمیم روایت یارانه‌ها را در اقتصادی چون ایران وارسی کنیم.

اندکی مقدمه چینی تاریخی:

تا قبل از بحران بزرگ سالهای ۲۰ قرن گذشته الگوی اقتصادی مسلط بر جهان سرمایه‌داری الگوئی بود که از کارآمدی نیروهای بازار آغاز می‌شد و با حداقل مداخلات دولت در امور اقتصادی به پایان می‌رسید. ادعا براین بود که اگر قیمت‌ها و از جمله میزان مزد کارگران منعطف باشد، نیروهای بازار می‌توانند با علامت دهنده مطلوب به عوامل اقتصادی مسائل و مشکلات را حل کرده و اقتصاد را به سوی یک حالت تعادلی در سطح اشتغال کامل رهمنوی شوند. نکته اساسی این بود که این شیوه نگرش، تنها تعادل پایدار را در سطح اشتغال کامل می‌دانست و بقیه حالات را گذرا برآورد می‌کرد. اگر در اقتصاد بیکاری باشد، و دولت و اتحادیه‌های کارگری هم مداخله نکنند، رقابت بین بیکاران میزان مزد کاهش می‌یابد و کارفرمایان و کارخانه‌داران به استخدام کارگران بیشتر تشویق می‌شوند و بیکاری از بین می‌رود. از سوی دیگر، اگر

در یک سال، محصول سیب زمینی را آفت بزند و کمود سیب زمینی در بازار باعث افزایش قیمت آن بشود، این جا هم مسئله‌ای نیست. در عکس العمل به قیمت بالاتر سیب زمینی بعضی از صاحبان زمین که از زمین خود برای تولید محصولی به غیر از سیب زمینی استفاده می‌کردند، علامت را می‌گیرند و به کشت سیب زمینی می‌پردازنند. وقتی عرضه سیب زمینی زیاد شود، قیمتاش هم تعدیل می‌شود.

بطور کلی، بدون این که وارد جزئیات دیگر بشوم ادعا براین بود که اگر دولت و نهادهایی مثل اتحادیه‌های کارگری در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی مداخله نکنند، و قیمت‌ها هم منعطف باشد، نظام بازار به نحو شایسته‌ای اقتصاد را اداره خواهد کرد.

تا اینجا خلاصه‌ای از این الگو را مشاهده کردیم (همین الگوئی که امروزه هم مدافعان زیادی پیدا کرده است) و بعد رسیدیم به بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ و به یک معنی به بیکاری بزرگ. هرچه که ادعاهای بازار پرستان باشد، نظام بازار از تخفیف و حل مشکلات پیش آمده بازماند و بحران نه فقط تخفیف نیافت که تشديد شد. در همین سالها دو اقتصاد دان دیگر - جان مینارد کینز در انگلیس و مایکل کالسکی در لهستان - مستقل از یک دیگر - به یک تغییر به داد این اقتصاد در حال فروپاشی رسیدند. به اعتقاد این دو، نظام بازار به ذات خویش بحران آفرین است و باید با مداخلات دولت مدیریت شود.

در سطوحی غیر از اشتغال کامل هم تعادل امکان پذیر است و برای تغییر تعادل توان باسیکاری به یک حالت تعادلی که به اشتغال کامل نزدیک باشد، مداخله و مدیریت دولت ضروری است. قیمت‌ها اگرچه برای افزایش همیشه انعطاف دارند ولی وقتی افزایش یافتند تمایل زیادی به پائین آمدن ندارند. به عبارت دیگر، انعطاف پذیری قیمت‌ها یک سویه و رو به بالاست.

آن چه در این نگرش اهمیتی اساسی دارد، میزان تقاضای کل در اقتصاد است که نه تنها تعیین کننده سطح تولید بلکه سطح اشتغال در جامعه هم هست. وظیفه عمدۀ اقتصادی دولت مدیریت تقاضای کل در اقتصاد است که با استفاده از سیاست‌های پولی و مالی این مدیریت انجام می‌گیرد. برای بیش از سی سال این نگرش بر اقتصاد اروپا حکم روانی کرد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، کاریکاتوری از این الگو به کشوهای چون ایران هم صادر شد. در خصوص کشورهایی چون ایران علاوه بر مباحث نظری، ضرورت‌های دیگری هم برای دریش گرفتن این کاریکاتور وجود داشت. محققان وابسته به موسسات بین‌المللی در دفاع از صدور این الگو به کشورهای در حال توسعه ادعا کردند: به دلایل گوناگون تاریخی و فرهنگی و اقتصادی،

بورژوازی در این کشورها ضعیف است و برای مدیریت ثمر بخش اقتصاد، ضروری است که بخش‌های اساسی اقتصاد در کنترل و مدیریت دولت باشد. درنتیجه توزیع نابرابر درآمد و ثروت در اغلب کشورهای در حال توسعه شاهد وجود فقر فزاینده هستیم. به سخن دیگر، ساختار طبقاتی این جوامع به گونه‌ای است که اگرچه دو بخش کوچک بورژوازی و طبقه متوسط دارد، ولی بخش غالب جمعیت فقیر ندارند و اگر بر اساس دیدگاه کیز، تقاضای کل در اقتصاد این همه مهم باشد، طبیعتاً وظیفه مدیریت این تقاضای کل بیشتر از دیگر کشورها به عهده دولت می‌افتد که برای تخفیف پی‌آمدهای فقر، کالاهای مصرفي اساسی را به قیمتی که پرداخت اش برای فقرادشوار نباشد، عرضه نماید. پذیرش الگوی پرداخت یارانه برای جلوگیری از بحران و رکود، در این جوامع نه نتیجه یک نگرش سوسیالیستی یا شبه سوسیالیستی و چپ بلکه دقیقاً سرمایه سالارانه بود که از سوی موسسات بین‌المللی - از جمله صندوق بین‌المللی پول - هم پشتیبانی می‌شد.

بعلاوه گفته می‌شد که نهادهای لازم برای عملکرد موثر نظام بازار در این جوامع وجود ندارد و گذشته از کمبودهای دیگر به همین دلیل، سپردن همه تصمیم‌ها به این نیروها نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد. برای مدیریت و پیشرفت اقتصاد برنامه ریزی لازم است و از همین رو هم بود که به عنوان مثال مشاوران امریکائی در ایران به ایجاد سازمان برنامه دست زدند که اگرچه نامش بعداً تغییر یافت ولی به دست توانای آقای احمدی نژاد که ظاهراً به برنامه‌ریزی اعتقاد ندارد همراه با نهاد شورای پول واعتبار منحل شد.

به عبارت دیگر، وجود یک اقتصاد دولت مدار با یارانه (برخلاف ادعاها) که از چپ و از راست می‌شود) نه نتیجه پذیرش یک نگرش سوسیالیستی یا شبه سوسیالیستی بلکه دقیقاً بینگر پذیرش واقعیت قابل عیان گستردگی فقر و نداری در این جوامع بود. البته امید براین بود که اگر در کوتاه مدت و در میان مدت دولت در مدیریت اقتصاد نقش موثری داشته باشد می‌تواند در دراز مدت، شرایط را برای تخفیف این مداخلات آماده نماید. اما این گونه نشد و چرائی این نشدن بر می‌گردد به آنچه که پیشتر گفتم. آن‌چه در این جوامع پیاده می‌شد، نه یک الگوی کیزی به آن گونه که کیز و کالسکی ارایه داده بودند، بلکه به واقع کاریکاتوری از آن بود که به جوامعی چون ایران صادرشد. چرا این الگو را در جوامعی چون ایران، کاریکاتوری از اصل توصیف می‌کنم؟

دولت مداخله گر کیزی، دولتی است که به آزادی از سوی مردم به قدرت می‌رسد و به همین نحو اگر مردم آن دولت را نخواهند از قدرت کنار می‌رود. اهمیت این فرایند این است که دولت نمونه‌وار کیزی در چنین جامعه‌ای که

مسئولیت مدیریت اقتصادی هم دارد می داند که هر ۵ یا ۴ سال مورد قضاوت و محک شهروندان قرار می گیرد و برای این که دوباره و برای یک دوره دیگر از سوی مردم به قدرت برسد، باید کارنامه اقتصادی قبل قبولی داشته باشد.

در ایران نه قبل از ۱۳۵۷ دولت انتخابی داشتیم و نه حالا داریم و تازه هر وقت که ادای انتخابات را درمی آوردیم، در گذشته غالب رشته‌ها دردست شاه بود و حالا هم طبق قانون مملکت همه چیز دردست ولایت فقهی است که نهادهای وابسته به او تعیین سیاست می کنند. دارم به این نکته اشاره می کنم که مقامات اصلی حکومت در ایران نه در گذشته انتخابی بودند و پاسخگو و نه حالا چنین نند. درنتیجه ارزیابی کارنامه اقتصادی صورت نمی گیرد تازه اگر هم بگیرد در انتخابات انعکاس پیدا نمی کند. در گذشته، سواوک همان نقشی را در انتخابات ایفا می کرد که حالا شورای نگهبان ایفا می کند (در واقع «انتساب» نمایندگان تا بعد در نمایش «انتخابات» از سوی شرکت کنندگان در این شبه انتخابات به نمایندگی بررسند! نه مجلس می تواند برخلاف تمایل ولایت فقهی سخنی بگوید و نه رئیس جمهور). قبل از ۱۳۵۷ رئیس جمهور و ولایت فقهی نداشتیم، ولی خوب، شاه در همین موقعیت بود. در همین چند ماه گذشته بنگرید به تبلیغات سراسام آوری که بر علیه احمدی نژاد انجام می گیرد. اگرچه از جزئیات خبر نداریم ولی در دو سه مورد می دانیم که او تبلیغات دولت خودش را باور کرده بود و کوشید برخلاف تمایل ولایت فقهی دست به اقدام بزند.

دولت مداخله گر کیزی گذشته از موقتی بودن قدرت، در جامعه‌ای برسر کار است که مطبوعات آزاد و رسانه‌های پرسشگر دارد که برای عوامل اقتصادی اطلاعات و دانش لازم را برای تصمیم گیری مطلوب فراهم می آورد و در اختیارشان قرار می دهد. البته همین رسانه‌ها در واقع نظارت گران غیر مستقیم دولت و نهادها و سازمان‌های دولتی هم هستند. نه در قبل از ۱۳۵۷ در ایران چنین وسیله‌ای داشتیم و نه اکنون داریم.

البته که نهادهای لازم برای اداره بازار و برای ارزیابی سهم و نقش دولت وجود دارد و برای مدیریت مطلوب این دو بخش مورد استفاده قرار می گیرد. قانون قرارداد، امنیت شهر و ندان درینه قانون، حمایت از مالکیت خصوصی و حق و حقوق فردی از جمله این نهادهای است. البته که نبود و یا کمبود هر کدام از این پیش گزاره‌ها موجب می شود تا بازار نتواند آن طور که ادعا می شود عمل نماید. همین توضیح مختصر را مقایسه بکنید با وضعیت ایران در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا برای شما روشن شود که چرا من از صدور یک کاریکاتور اقتصادیات کیزی سخن گفته بودم. در ایران، والبته در خیلی کشورهای دیگر،

متاسفانه هیچ کدام از این پیش گزاره‌ها وجود نداشت. اگرچه از ۱۹۰۶ به این سو، ساختار حکومت باید مشروطه می‌بود که شاه در آن مسئولیتی نداشت و نخست وزیر و هیئت وزیران دربرابر مجلسی که به آزادی و بدون دخالت قدر تمندان انتخاب شده بود مسئولیت دارند، درایران، اما نه ساختار حکومت مشروطه بود و نه نخست وزیر و هیئت وزیران عملاً کارهای بودند و مسئولیتی داشتند. شاه که مسئولیتی نداشت عملاً همه کاره بود و به هیچ مقامی هم پاسخگوئی نداشت و دیگران اگر مسئولیتی هم داشتند ولی اختیار نداشتند. ترکیب نا میمون بی اختیاری و مسئولیت همیشه سر از فساد بیشتر در می‌آورد و ایران از این قاعده کلی استثناء نبود. روزنامه و مجله بود ولی نه فقط به دلیل گستردگی ممیزی و سانسور از وارسیدن ضرورت‌ها ناتوان بود که اغلب گرفتار نوزادمرگی هم می‌شدند یعنی به همان سرعی که ظاهر می‌شدند، غیب هم می‌شدند. از انتخابات که دیگر چه بگوییم تا به کسی و یا مقامی برخورد. چه کسی لیست تهیه می‌کرد خبر ندارم ولی تردید ندارم که نتیجه انتخابات دراغلب موارد قبل از انتخابات روشن بود.

در این چنین ساختاری، موقع و مقام دولتی به واقع فرصتی برای رانت خواری و با رخداد را بستن است و این جماعت هم درایران - اکثریت مطلق‌شان - کاری جز این نکرده بودند. درایران و کشورهای مشابه نه تنها قدر تمندان برای همه عمر در قدرت اند بلکه از آزادی رسانه‌ها و از آزادی فردی هم خبری نیست. اگرچه جامعه به مقدار زیادی و به شکل صورت‌های متفاوتی پادگانی و امنیتی می‌شود ولی شهر و ندان امنیت ندارند. هر کس را هر زمان که اراده کنند دستگیر می‌کنند و دادگاهی هم برای تظلم خواهی نیست. انتخابات معنی داری هم وجود ندارد. در تحت مجموعه این شرایط ادعای بکار گیری اقتصادیات کینزی هم در عمل به صورت پوششی برای حداکثر سازی فساد مالی قدر تمندان و هرجوجه مستبدی درمی‌آید که خود را با گیرهای به ارکان قدرت چسبانده است. اگرچه طرح ریزی هست ولی کنترلی وجود ندارد. اگرچه بخش‌هایی در مالکیت دولت است ولی حسابرسی وجود ندارد و یا به شدت آسیب پذیر است و خود فروش. وقتی اهداف طرحها به دست نمی‌آید، رسانه و مطبوعات آزادی هم وجود ندارد تا این عدم توفیق‌ها به اطلاع عموم برساند و عموم که شرکت‌اش در انتخابات فرمایشی عمدتاً نمایشی است و برای حذر از مزاحمت‌های دولت، ابزار و امکانی ندارد تا دولت خاطری را برای ای که به صندوق می‌اندازد متبه نموده و از کار بر کنار نماید. با وضعیتی که به خلاصه توصیف کرده‌ام، در این اقتصاد سرمایه‌گذاری بی‌عقلی می‌خواهد و البته که بورژوازی این جوامع اگرچه در عمل به صورت کاریکاتوری از بورژوازی در می‌آید ولی این همه

بی عقل نیست. مازادش را اگر نتواند در باغجه منزل خویش دفن کند، خوب، از اقتصاد به در می برد. اگر نتواند در یک بانک اروپائی بخواباند، در سالهای اخیر مالزی و قطر و امارات را که از او نگرفته اند. خلاصه کلام این که نه تنها متابع محدود مملکتی به هدر می رود بلکه هیچ مکانیسمی هم برای تخفیف اتلاف متابع وجود ندارد. در اقتصاد و جامعه ای با این مختصات بود که با صلاحیت مختصان نهادهای بین المللی هم بخش دولتی شکل گرفت و هم اصل پرداخت یارانه ها پذیرفته شد.

پس تا به همین جا خلاصه کنم، گذشته از مباحث نظری که کینز و کالسکی مطرح می کردند، در جوامعی چون ایران ضعف و کوچکی بخش خصوصی هم عامل دیگری شد برای پذیرش پیدایش و حتی گسترش بخش دولتی در اقتصاد و جالب این که این دو یکدیگر را تولید و باز تولید می کردند. از جمله دلایلی که برای کوچکی بخش خصوصی در این جوامع وجود دارد، خود کامگی سیاسی و فرهنگی و به واقع حذف خصوصیت در این فرهنگ است. چون این بخش کوچک است بخش دولتی باید برای پر کردن شکافی که می ماند، بزرگتر شود و چون ساختار سیاست خود کامه هم هست، در نتیجه، آن چه که معلوم کوچکی بخش خصوصی - یعنی رشد یک دولت خود کامه - است به صورت مانعی بر سر راه رشد بیشتر همین بخش در می آید.

اگرچه برای تخفیف فقر و نداری و کاستن از نابرابری در توزیع درآمدها و شروت برنامه ای نبود ولی واقعیت وجودی فقر و نداری عیان تراز آن بود که کتمان کردنی باشد. پذیرش گستردگی فقر در عرصه سیاست پردازی به صورت اصل پرداخت یارانه ها، یعنی فروش محصولات اساسی به بهای پائین درآمد، اگرچه رفع مشکل نمی کرد، ولی به عنوان یک مسكن و عاملی برای تخفیف درد بی تاثیر نبود. واقعیت این است که برای مقابله با فقر گستردگی که زمینه ساز اصلی پذیرش پرداخت یارانه است، یا باید برای تخفیف این نابرابری به اصلاحات اساسی اقتصادی دست زد و شرایط را برای باز توزیع درآمد و شروت آمده کرد، و یا کاری کرد که در ایران کرده بودیم تا به همین اواخر، یعنی اگرچه سیاست پردازی ما به گونه ای بود که به نابرابری درآمد و شروت دامن می زند ولی برای تخفیف درد، پذیرفته بودم که یارانه هم پرداخت شود. ادعا براین بود که هزینه پرداخت یارانه ها هم با سود فعالیت های اقتصادی دولت تمامی مالی می شود. متأسفانه این گونه نشد و نمی توانست بشود.

ناتوانی دولت ها در ایجاد درآمد به میزان کافی و در موارد مکرر چاپ پول برای تامین مالی آن چه که ضروری بود، در ضمن منجر به نهادینه شدن تورم

و فشارهای تورمی در این جوامع شد و در یک اقتصاد نمونه وار سرمایه‌داری- پیشرفت و واپس مانده اش- تورم به واقع مالیاتی است که نظام اقتصادی از فقرامی گیرد. در جوامع پیرامونی در کنار ناکارآمدی بوروکراسی و دولت غیر پاسخگو و خودکامه، این تورم مزمن شده هم عامل دیگری در عدم توفیق برنامه‌های اقتصادی شد.

با این مقدمه طولانی اگر بطور مشخص به مورد ایران بنگریم وجود این کاریکاتور را مشاهده خواهیم کرد. با اندک دقیقی در آنچه که بود، عوامل عدم توفیق اقتصاد ایران در قبل از بهمن ۱۳۵۷ هم آشکار می‌شود. هم بوروکراسی اش غیر کار آمد بود و هم انتخابات منی دار نداشت و هم مطبوعات بطور کلی آزاد نبود و هم احترام به آزادی‌ها و حق و حقوق فردی محلی از اعراب نداشت. تازه دو سه سال قبل از سقوط، شاه تصمیم گرفته بود که کاریکاتور احزاب را در ایران منحل کرده و به جایشان کشور را تک حزبی کند.

هرچه که علت فاعلی انقلاب بهمن ۵۷ باشد، به هر تقدیر این الگوی اقتصادی و این بنیان سیاسی فروپاشید. ولی این فروپاشی، برخلاف باور بعضی‌ها، کامل نبود و نظام تازه و جایگزین در میان خواجه‌های نظام پیشین نباشد. فهرست وار به چند وجه مشترک اشاره می‌کنم.

در نظام سیاسی تازه «شاه» نبود که اگر چه نه در قانون بلکه در واقعیت زندگی قدرت مطلق داشته باشد. به جایش «ولی فقیه» داریم که اتفاقاً در قانون هم «قدرت مطلقه» دارد و قرار است «فضل الخطاب» هم باشد و بالته که در واقعیت هم قدرت مطلقه دارد. اگر هم بخواهیم این «فضل الخطاب» بودن را به زبانی که آدم اند که بی‌ادبی چون خودم بهتر می‌فهمد، ترجمه کنم، یعنی «همه خنفه» و خوب، در هزاره سوم میلادی و در عصر انترن特 و تویتر و فیس بوک و هزار و یک کوفت و زهرمار دیگر این جور فیس و افاده‌های عهد دیبانوسی به واقع شرم آور است و با این نمی‌توان اقتصادهای پیچیده امروزین را بطور ثمر بخشی اداره کرد.

هم در گذشته نه تعریف مشخصی از حق و حقوق فردی داشتیم و نه نهادی برای دفاع از حقوق مطردم و هم بعد از انقلاب بهمن ۵۷ هم از این نهادهای «استکباری» نداریم و جایشان هم چنان خالی است. اگر حکومت قبل از بهمن ۵۷ بطور خجالتی «اسلامی» بود و «اسلام پناه»، حکومت بعد از بهمن ۵۷ این رودربایستی و خجالت را کنار گذاشده است و رسماً و علناً خود را «جمهوری اسلامی» می‌نامد ولی اغلب قدر تمدن‌ان اش ترجیح می‌دهند یک «حکومت اسلامی» باشند. چون از این واژه منحوس «جمهوری» خوشنان نمی‌آید.

برخلاف مرادشان که گفت «خدعه کردم» این جماعت اندکی «صادق» ترند و خدعاً ای ندارند رسماً و علناً با «جمهور مردم» مخالف اند. والسلام

و اما در عرصه اقتصاد، پس از بهمن ۱۳۵۷ تظاهرات پوپولیستی و به تعییری عوام فریبانه دولت تازه شدت گرفت و بسیار بیشتر شد. نه تنها قرارشد آب و برق مجاني شود بلکه حتی از کانال روزنامه‌ها هم «پیغام» داده بودند خودتان را به آب و آتش نزنید که خانه بخرید، ما همه را صاحب خانه می‌کنیم. به دلایل مختلف از جمله فرار سرمایه داران زمان شاه، بخش دولتی بزرگ‌تر شد و حمله عراق به ایران، اجرای اقتصاد جنگی و کوپنی را به سیاست پردازان ایران در آن سالها تحمیل کرد. اقتصاد کوپنی اگرچه به دولت امکان داد تا در شرایط بسیار دشوار، وضع را تا حدودی کنترل کند ولی در ضمن موجب شیوع و گسترش شیوه بدیعی از رانت خواری شد که سابقه نداشت. خرید و فروش کوپن رونق گرفت و «بورژوازی کوپنی» هم به بازار آمد. کنترل ارز و درییش گرفت ارز چند نرخی با دولتی که از همیشه غیر کارآمد تر بود به فعالیت در بازار سیاه رونق بخشید و خیابان فردوسی، در حول وحوش سفارت بریتانیا و خیابان نادری و چند جای دیگر هنگامه ای برپاشد از جمعیت کثیر دلالان ارز که فتوکپی ارزهای خارجی در دست به «کسب حلال» مشغول بودند و تا مدت‌ها کسی به آنها نمی‌گفت که بالای چشمشان ابروست.

در همین دوره است که «فساد ارزی» دولتی هم رونق گرفت. کم نبودن مدیران بی قابلیتی که از دولت ارز ۷ تومانی گرفتند و یا همان دلالها را به بازار سیاه به ۲۰۰ یا ۳۰۰ تومان و یا بیشتر فروختند و یا اگر دلار ۷ تومانی صرف تامین مالی واردات مواد اولیه شد، بعد ارز به دست آمده از صدور محصولات تولیدی را به جای تحويل به بانک مرکزی، که مسئولیت قانونی شان بود، در بازار سیاه نقد کردند و اگر چه زیاد اتفاق افتاد که این شیوه مدیریت شدیداً ایرانی ماء، ارز سوزی داشت (یعنی ارز به دست آمده از صادرات محصول از ارز صرف شده برای واردات مواد اولیه همان محصول کمتر بود) ولی به همت بازار سیاه ارز و فساد حکومتی که اجازه و امکان چنین قانون گریزی‌های را فراهم کرده بودند، ارز به دست آمده در بازار سیاه نقد می‌شد و این زیان ارزی در حسابهای مالی این شرکت‌ها و موسسات دولتی و غیر دولتی به زبان ریالی «بازسازی» شده به صورت «سود» در می‌آمد. ارزی بود که تلف می‌شد ولی مدیران بی قابلیت و رئوس‌ای بی قابلیت ترشان به حساب ریالی برای یک دیگر دست می‌زدند و هلهله و شادی می‌کردند. به هر حال جنگ عراق با ایران ۸ سال طولانی طول کشید و اقتصاد لاجون و کم قوت ایرانی لاجون‌تر و کم قوت ترشد. شهرها

نابود شده، پل‌ها و راه‌ها منهدم، کارخانه‌ها و قرارگاه‌های بمباران شده مصیبی شد روی مصیبی‌های دیگر. با مرگ خمینی و داستان پردازی‌های هاشمی، خامنه‌ای رهبر انقلاب شد و هاشمی هم پس از ۸ سال ریاست بر مجلس، برای ۸ سال دیگر به ریاست جمهوری رسد و طولی نکشید که «سردار سازندگی» هم عنوان گرفت. نمی‌دانم مشاهده می‌کنید یا خیر! که آقای خامنه‌ای هم به نوبه کاریکاتور آقای خمینی شد!

سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی از دوره هاشمی به بعد با سیاست اقتصادی در ده سال اول تفاوت‌هایی دارد (البته نقاط مشترک هم کم نیست) ولی همین تفاوت‌ها تضاد بین سیاست و اقتصاد جمهوری اسلامی را تشدید کرد. از جزئیات خبر ندارم ولی به نظر می‌رسد که شماری از مشاوران اقتصادی‌هاشمی، «تاچریسم» را کشف می‌کنند. در گوشه و کنار مملکت کنفرانس‌ها و همایش‌های پرهزینه است که برگزار می‌شود تا تاچریست‌های علی و خجالتی اسلامی و غیر اسلامی هم دیگر را به نبود بدیلی غیر از آن چه که خودشان می‌گویند متقاعد کنندو البته که چنین می‌کنند.

نمی‌دانم خنده دار است یا گریه‌آور، دولتی که در حوزه‌های غیر اقتصادی هم لباس پوشیدن شهر و ندان را کنترل می‌کند و هم مراسم عزا و عروسی وختنه سوری شان را و هم از جان مایه می‌گذارد تا بتواند به کنترل ذهن هم دراین جامعه عهد دقیانوسی ما توانا شود، در عرصه اقتصاد به جائی می‌رسد که اگرچه مانند تاچر به عیان نمی‌گوید ولی تردیدی ندارد که چیزی به نام جامعه وجود ندارد و دراین راستا حرکت می‌کند. برنامه تعديل ساختاری صندوق بین المللی، پس از انجام مراسم پرشکوه ختنه سوری، سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی می‌شود نه فقط در دوره ریاست‌هاشمی که به واقع از مرگ آقای خمینی به بعد تا به همین امروز که این سطور را دارم سیاه می‌شود سیاست رسمی نظام جمهوری اسلامی. وقتی در «خاک سفید» و «اسلام شهر» شورش‌های تعديل ساختاری اتفاق می‌افتد، و از سوی دیگر با بالا گرفتن بدھی خارجی حیثیت مالی دولت به مخاطره می‌افتد، فتیله برنامه تعديل را اندکی پائین می‌کشند تا مدتی بعد درپوشش برنامه مستطاب «سامان دهی اقتصاد» آقای خاتمی همین فتیله را بالا بکشند.

وقتی به احمدی نژاد می‌رسیم البته بد و پیراه گفتن به این سازمان‌ها و به لیبرالیسم و نشویلبرالیسم به صورت یک وظیفه حکومتی درمی‌آید ولی سیاست اقتصادی دولت بیشتر و بیشتر - اگرچه کتمان می‌شود - ولی عملاء، از صندوق بین المللی پول خط می‌گیرد و حتی از باورهای خانم تاچرهم تاچریستی تر

است. البته از گستردگی فساد که در کنار ریشه‌های تاریخی و سنتی اش درنهاد دولت به اجرای سیاست تعدیل هم گره می‌خورد چیزی نمی‌گوییم. اگرچه وضعیت اقتصادی برای اکثریت مردم وخیم‌تر می‌شود ولی اقلیتی که وابستگی و پیوستگی سیاسی، عقیدتی، و فامیلی به مراکز قدرت دارند، و کم هم نیستند، هر روزه پرووارتر می‌شوند.

پس از ۸ سال ریاست‌هاشمی، در شرایطی که خیلی‌ها چشم انتظار ریاست جمهوری ناطق نوری بودند و حتی شایعه شد که جواد‌لاریجانی (که تازگی‌ها مخصوص دروغ پردازی درباره حقوق بشر در ایران شده است) به عنوان «وزیر امور خارجه» آن حکومت با استکبار پیش انگلیس مذاکره کرد. ولی آقای خاتمی برنده انتخابات شد. سیاست اقتصادی خاتمی اگرچه اندکی «شیک‌تر» شد و «طرح سامان دهی» نام گرفت ولی در گوهر همانی بود که در زمان‌هاشمی بود. امید بر این بود که بخش خصوصی (حالا بماند که هم چنان کوچک و ضعیف است) و کارآفرینان آن بخش مسایل و مشکلات اقتصادی را به بهترین صورت ممکن حل کنند. «طرح ساماندهی» که به واقع چیزی بیش از سیاست اقتصادی دوره‌هاشمی نیست با دینایی تبلیغ به مردم عرضه می‌شود. اگرچه فضای رسانه‌ای اندکی باز می‌شود ولی در این دوره هم روزنامه‌ها را می‌بندند و نظام جمهوری اسلامی، شاید به تعبیری دوشاخه می‌شود و اگر از تازه‌ترین استعاره آقای خامنه‌ای استفاده کنم، «قدرت دو گانه» شکل می‌گیرد. این «قدرت دو گانه» برخلاف آن چه خامنه‌ای ادعایی کند، آن چیزی نبود که از آن مستفاد می‌شود.

این بخش - اگر چنین دو بخشی بود:

بخشی که با پنه سر می‌برد. یعنی با اندکی گشایش هم سانسور می‌کند و هم روزنامه می‌بندد و هم از بستن روزنامه دفاع می‌کند (حالا بماند که هم چنان کوچک و ضعیف است) و هم قلم زن و نویسنده را زندانی می‌کند.

بخشی که با همان گشایش اندک در عرصه سیاست مخالف است و در برابر ادعای بخش با پنه سربر حاکمیت که بطور فریبکارانه ای از استعاره «جامعه مدنی» سوء استفاده می‌کند، «جامعه زدنی» را سازمان می‌دهد و هر کس را که بخواهد می‌زنند حتی عبدالله نوری و خود مهاجرانی را که یکی وزیر کشور بود و دیگری هم وزیر ارشاد.

جالب این که کسانی چون نقدی، ده نمکی، الله کرم، امیر فرشاد ابراهیمی، علم‌الهی و احمدی نژاد از فعالان پرکار و مؤثر سامان دهی «جامعه زدنی» در این دوره هستند که در سالهای بعد عاقبت بخیر می‌شوند. آقای احمدی نژاد که در زیر پرچم‌های تاریخی باورهای نتولیبرالی نطق و خطابه صادر می‌کند،

بدترین بد زبانی‌ها را هم علیه نولیرالیسم بکار می‌گیرد.

با این شیوه مدیریت، البته که اقتصاد مملکت، اقتصاد نمی‌شود. البته فساد پوشیده و عریان «اختصاصی سازی‌ها» و «واگذاری‌ها» هم چنان جاریست و در این چندسال حتی بیشتر شده است. سپاه پاسداران و شرکت‌های متعدد وابسته به آن تعارف را کنار گذاشته و حتی بدون مزایده و بدون طی مراحل قانونی به سرعت بخش‌های مختلف اقتصاد را درکنترل می‌گیرند. اگر دوره هاشمی با اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومان برادر محسن رفیق دوست رکوردد می‌زند در دوره خاتمی نیز از جمله شهرام جزايری را داریم که ظاهرا به غیر از من و خواجه حافظ شیرازی به رهبران و سیاست‌پردازان اصلاح طلب و اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی رشوه‌های کلان پرداخت کرده است.

این هم یک کاریکاتور ناب از یک کارآفرین! این که درازای این رشوه‌ها برایش چه کرده‌اند، دنبال نکرده‌اند، اگر شهرام جزايری ظاهرا هنوز در زندان است ولی تاجائی که خبر دارم هیچ یک از رشوه ستانیان مورد بازخواست و حتی محکمه قرار نگرفته‌اند. البته احمدی‌نژاد گاه و بیگانه از آن برای بالابدن فشار خون آقای کروبی بهره گرفته است. و در زمان آقای احمدی‌نژاد هم گذشته از موارد مکرر فساد که در روزنامه‌ها گزارش می‌شود، باند آقای رحیمی را داریم که ایشان هم ظاهرا به دستور رهبر معظم بیت‌المال را بالا کشیده‌اند و نماینده مجلس هشتم (نادران) رسم‌آدعا کرده است که فساد معاون اول احمدی‌نژاد (آقای رحیمی) اگر از جزايری بدتر نباشد چندان بهتر نیست.^{۵۵} این که شماری دربریون از ایران مدافع شهرام جزايری‌ها در اقتصاد ایران می‌شوند، پاسخ ام در راستای پاسخ به همان آدمی است که به دواخانه رفت و نفت می‌خواست. بابا جان چه کار داری نفت داریم یا نداریم... تو طنزت را بنویس...

و سرانجام در ۱۳۸۴ می‌رسیم به آقای احمدی‌نژاد که اگرچه به خون آقای هاشمی و آقای خاتمی «تشنه» است ولی سیاست اقتصادی اش با سیاست اقتصادی این دو رئیس جمهور سابق تفاوتی ندارد البته در مقایسه با هاشمی، احمدی‌نژاد پیچیدگی ندارد و برخلاف آقای خاتمی، مبادی آداب نیست. یا اگر درست تر گفته باشم، احمدی‌نژاد مجری همان سیاست‌هایی است که از سال ۱۳۶۸ در ایران تدوین شده است. اگر اختلافی بین این حضرات وجود داشته است، یکی این که احمدی‌نژاد کمی شلخته‌تر است ولی بی توجهی به معاش مردم در دوره اصلاحات و گستردگی فساد در دوره «سازندگی» و تداومش در دوره «اصلاحات» زمینه مناسبی پیش آورد تا این بار احمدی‌نژاد

به صورت کاریکاتوری از خمینی فیله و عده‌های پوپولیستی و عوام فربانه را بالا بکشد و ضمن خط و نشان کشیدن علیه مفسدین اقتصادی، که البته تا کنون و با گذشت ۶ سال هنوز چیزی غیر از همان خط و نشان کشیدن‌ها از او ندیده‌ایم، و عده بدهد که پول نفت را به سفره‌های مردم می‌رساند. متاسفانه در این ۶ سال هم مفاسد اقتصادی ادامه یافت و عیان‌تر و بی‌پرواتر شد و هم پول نفتی به سفره‌های مردم نرسید. از سفره‌های بسیاری اگر نان و برنج نپریده باشد، به احتمال زیاد گوشت آن پریده است. واگذاری‌ها با دنیاگیری فساد ادامه یافت و حتی تسريع شد و اقتصاد اگر تحولی جدی یافته باشد این که در مقایسه با زمان هاشمی و خاتمی پادگانی تر شد. اگر در ۱۶ سال ریاست هاشمی و خاتمی سپاه پاسداران و دیگر نیروهای امنیتی با «حجاب» (فعالیت اقتصادی داشتند و مال و اموال بیت المال را بالا می‌کشیدند، آقای احمدی نژاد بدون این که سیاست‌اش ابهامی داشته باشد، در این مورد «کشف حجاب» کرده است. براساس آمارهای رسمی می‌دانیم که کمی بیش از ده درصد واگذاری‌ها به بخش خصوصی و بقیه هم به بخش شبه دولتی و به ظن غالب عمدتاً سپاه پاسداران و دیگر نیروهای امنیتی بوده است.

و حالا در این اقتصادی که مختصات کلی اش را در صفحات پیش دیده‌ایم، سرانجام می‌رسیم به مصیبت یارانه‌ها. می‌گوییم مصیبت یارانه‌ها، چون همان گونه که پیشتر گفته‌ام، دلیل اصلی پرداخت یارانه‌ها در جوامعی چون ایران نه ناشی از یک دیدگاه نظری و ایدئولوژیک بلکه به واقع ترجمان اعتراض به گستردگی فقر و توزیع نابرابر درآمد و ثروت در آن است. واقعیت این است که بخش‌های مهمی از جمعیت امکانات مالی کافی برای پرداخت «قیمت واقعی» محصولات اساسی که تاکنون شامل یارانه می‌شده اند (از قبیل نان، نفت، بنزین، گازوئیل) را ندارند. می‌خواهم برای نکته انگشت بگذارم که برخلاف ادعائی که اغلب می‌شود پرداخت یارانه نه نشانه «بد فهمیدن» مبانی اقتصاد (که البته منظور این مدعیان اقتصاد نولیرالی است) بلکه دقیقاً ناشی از اعتراض به واقعیت وجودی فقر گستردگی در جوامعی چون ایران است. اگر اقتصاد را به شیوه‌ای مدیریت کرده بودیم که برای جمعیت روزافرون مملکت کار مولد با درآمد کافی وجود داشت که می‌توانستند این هزینه‌ها را پردازنند، در آن صورت، این هم شاید درست بود که بگوئیم در این شرایط تازه تاریخی - اقتصادی پرداخت یارانه‌ها دیگر موضوعیت ندارد و بهتر است برای حذف تدریجی آن برنامه‌ریزی بکنیم. ولی ما چه کردیم و چه می‌کنیم؟ به غیر از احمدی نژاد که روش نیست در چه عالم هپروتی سیر می‌کند،

تقریباً همگان در ایران بر این باورند که میزان فقر و نابرابری در آمد و ثروت در ایران بیشتر شده است. خود دولت احمدی‌نژاد در چند ماه پیش که دست بر قضا در فرایند اجرای همین برنامه به جمع آوری اطلاعات از اقتصاد خانوارها دست زد، به این نتیجه رسید که دو سوم جمعیت ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند. البته که رئیس مرکز آماری که این آمار را لو داده بود برکنار کردند ولی با برکناری یک مقام مسئول، واقعیت گستردگی فقر که گم نمی‌شود.

عبرت آموز این که اگرچه تعداد بیکاران سیر صعودی دارد و به نزدیک ۱۳ درصد رسیده است^{۶۹}، و در نتیجه تعداد بیشتری از خانوارها با نزول سطح درآمدها مواجه هستند^{۷۰}. فرض کرده‌ام که این جماعت بیمه بیکاری خواهند گرفت که نمی‌دانم راست است یا خیر) و دولت هم اعلام کرده است که اگرچه به اندازه بهای دو کیلو گوشت برای هرماه قرار است یارانه نقدی بدنه، ولی قیمت نان، و نفت و بنزین و برق و آب و گاز و گازوئیل و گاز باید افزایش یابد. بیشترین افزایشی که من از آن خبر دارم افزایش بهای گازوئیل است که قرار است از لیتری ۱۵ تومان به لیتری ۳۵۰ تومان هر لیتر برسد و این یعنی ۲۲۳۳ درصد افزایش. بنزین هم که از قرار از لیتری ۱۰۰ تومان به ۷۰۰ تومان رسیده است.

و همین روایت است درباره تولید کنندگان. پیام دولت فخیمه روشن است و بدون ابهام که اگرچه ورود گستردگی بنجل‌های فرنگی و عمدتاً چینی فضای تنفسی شما را تنگ کرده است و قادر به رقابت نیستید، ولی غصه نخورید، همین که هزینه برق و گاز و آب و گازوئیل شما چندین برابر شد این مشکل شما هم رفع می‌شود! اینجا هم کاریکاتوری داریم از سیاست حمایتی دولت از صنایع داخلی! البته می‌دانیم که دریک سال اول اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها دولت به وظایف قانونی خود دربرابر تولید کنندگان داخلی عمل نکرده است.

به گمان من آنچه که پیش خواهد آمد این که روند ورشکستگی بنگاه‌ها تشدید می‌شود و درنتیجه آن تعداد بیشتری از کارگران بیکار می‌شوند و طبیعتاً پول کمتری دارند که این اقلام گران شده را خریداری نمایند^{۷۱}. این که دقیقاً چه خواهد شد نمی‌دانم ولی دو تحول هم زمان دارد اتفاق می‌افتد.

یکی افزایش فقر و نداری که بسی گمان نتیجه بیکاری بیشتر در اقتصاد خواهد بود. اگردر پیشبرد این سیاست‌ها موفق شوند، نتیجه اش کالائی کردن همه چیز خواهد بود، یعنی الگوئی که در آن استبداد مطلق پول حاکم می‌شود. منظورم از استبداد مطلق پول هم وضعیتی است که در آن نیاز انسانی اگر با توانایی پرداخت قیمت همراه نشود اصولاً در معادلات سیاست پردازان حضور

ندارد و به حساب نمی آید (لطفا آن داستان‌های رها کردن بیماران در بیابان را دوباره مرور کنید!). به قول معروف، گرسنه‌ای و آش می‌خواهی ولی اگر پول نداری، آش هم نیست و نبودن آش نه ناشی از عدم نیاز و یا عدم وجود بلکه نیجه آن چیزی است که من آن را استبداد مطلق پول می‌نامم.

باری هرچه هدف دولت باشد، مشاوران اقتصادی دولت ظاهرا در کنمی کنند که این سیاست، سیاستی قائم به خویش نیست که در هر شرایطی تخمدو زرده بگذارد و به این وعده‌های عجیب و غریب وفا کند. به عکس، این سیاست بخشی از برنامه گسترده‌تری است که درنوشته‌ای دیگر آن را «چهارقدم به دوزخ» خوانده ام.^{۲۸}

یکی از آن قدمها، حذف یارانه‌های است. اگرچه حتی با برداشتن آن سه قدم دیگر هم شاهدی از موقیت در اجرای این سیاست‌ها نداریم، ولی معلوم نیست در عدم توجه به آن سه قدم دیگر، با چه منطق و استدلالی حذف یارانه‌ها قرار است حلال مشکلات اقتصادی ایران باشد. نکته اساسی در این قدم‌ها این است که این مجموعه سیاست‌ها بیانگر نگرشی در اقتصاد است که اتفاقاً هیچ‌شاهدی تاریخی در تائیدش وجود ندارد. حتماً از این ادعای من تعجب می‌کنید. ولی تعجب ندارد.

این نگرش براین باور است که با یک دولت حداقلی (با حداقل مداخله در مدیریت اقتصاد) همه تصمیمات اقتصادی باید به نیروهای بازار سپرده شود. نه تنها علت غائی واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی‌ها همین باور است بلکه تجارت خارجی هم به همین خاطر باید از مداخلات دولت آزاد باشد. تنظیم تجارت خارجی با استفاده از تعریفه و ابزارهای دیگر، کاری است که نباید صورت بگیرد. حذف یارانه‌ها که گاه از آن تحت عنوان «واقعی کردن قیمت‌ها» نام می‌برند هم به همین دلیل است. همین جا به اشاره بگوییم که دست بر قضا منظور اغلب این سیاست پردازان از واقعی کردن قیمت‌ها و عناوین فریبنده دیگری که بکار می‌برند به واقع این است برای نمونه در ایران، قیمت بتزین و یا گازوئیل و یا اقلام دیگر مثل نان و گاز و برق باید با قیمت‌های جهانی برابر شود. فعلاً به این کار ندارم که این داستان «قیمت جهانی» که اغلب مورد سوء استفاده و بهره برداری قرار می‌گیرد مقوله ای نیست که به سادگی قابل تعریف و تبیین باشد (یعنی در اغلب این موارد، چیزی به عنوان «قیمت جهانی» بتزین و یا نان و یا برق نداریم!) ولی چاره چیست، «رققا» و «دوسن» درینجا کاریکاتوری از منطق را بکار می‌گیرند برای این که بار خود را به منزل ببرند و دیدگاه سیاسی خود را جاییندازند. ولی با این وصف، اگر به همین جماعت بگوئید که با جهانی کردن «قیمت‌ها» سطح مزد و درآمدها را هم در کشوری چون ایران لطفاً

«جهانی» بکنید! جواب شماری از این اقتصاد خوانده‌های راست را می‌دانم که با چنین کاری موافق نیستند آن هم دراین پوشش، که فلان کارگر ایرانی مگر به اندازه یک کارگر آلمانی و یا فرانسوی «بازدھی» دارد که به همان اندازه مزد بگیرد! و من پاسخم به این حضرات این است که اگراین کارگر ایرانی می‌تواند و باید برای بتزین و گاز و نان مصرفی اش همان بهائی را پردازد که فلان کارگر آلمانی برای این اقلام می‌پردازد، در آن صورت، چرا به همان میزان به او مزد و حقوق نمی‌دهید. تازه حالا که نمی‌دهید، خوب، او این قیمت‌های بالا را از کجا پردازد؟ به علاوه، می‌گوئید بازدھی اش پائین است، علت اش را بیاید و بطرف کنید. مشکل ژنتیکی که ندارد. بازدھی پائین یا معلوم نظام آموزشی معیوب ماست و یا ناشی از این است که دربروز کردن ماشین آلات و فن آوری‌ها نکوشیده‌ایم. یا علل دیگری دارد.

کارگر نساجی ایران را در نظر بگیرید. وقتی قرار باشد کارگران این صنعت در ایران با ماشین آلاتی کار بکنند که شبیه شان را تنها در موزه تاریخ علوم لندن می‌توان یافت، آن وقت شما انتظار دارید که این کارگران برای شما تخم دو زرده بگذارند! و اما در عکس العمل به کوشش برای کالائی کردن همه چیز و سپردن همه ریش و قیچی‌ها به دست نیروهای بازار، به ویژه با توجه به ناکجا‌بادی که وعده می‌دهند من حرفم این است که من به هیچ سرزمنی و اقتصاد دیگری کارندارم. ولی ایران آن گونه که من در کمی کنم اقتصادی دارد در حال توسعه و در مقایسه با اقتصادهای پیشرفته جهان اقتصاد پیشرفته‌ای ندارد. خوب وقتی به تاریخچه تحولات اقتصادی دراین جوامع پیش‌رفته نگاه می‌کنید مشاهده می‌کنید که هیچ کدام، بطور مطلق هیچ کدام از این اقتصادها در مرحله‌ای شبیه به آن چه ایران کنونی در آن است، از این الگوی اقتصادی که حضرات می‌خواهند در ایران پیاده کنند، برای اداره اقتصاد استفاده نکرده‌اند. می‌خواهد اقتصاد انگلیس و آلمان بوده باشد یا امریکا و ژاپن و حتی کره جنوبی و حتی دراین سالهای اخیر چن که رشدش قند در دل خیلی‌ها آب می‌کند. به گمان من، هیچ دلیلی ندارد که این الگو در ایران موفق شود. البته توجه دارید من به واقع به مضحکه اجرای این ^۴ قدم در ایران دیگر نپرداخته‌ام. در نسخه اصلی این ^۴ قدم مدافعان «خصوصی سازی» است. آن‌چه در ایران انجام می‌گیرد، به واقع کاریکاتور آن است. این که عده‌ای پشت اتاق‌های بسته می‌نشینند و گمان می‌کنند با پادگانی کردن اقتصاد می‌توانند مسائل و مشکلات اش را حل کنند، خوب این چنین نخواهد شد. به عبارت دیگر دارم براین نکته انگشت می‌گذارم که وقتی این سیاست‌ها با درستی و صداقت و آن گونه که قرار است، پیاده می‌شود، برای رفع مشکلات اقتصاد گرفتاری چون

ایران مفید و کارساز نیستند تا چه رسید به شیوه اجرائی اش در ایران که حتی مرغ پخته را هم به گریه می اندازد و کاریکاتور آن چیزی است که باید باشد. اگر هم نسخه برابر با اصل باشد، تازه می رسمیم به اول چارراه چه کنم. در طول و عرض تاریخ یک نمونه بدھید که اقتصادی در این مرحله از توسعه خود با استفاده از این الگو به جایی رسیده باشد.

با اختصار به چند نکته دیگر هم اشاره کنم تا رابطه آقای احمدی نژاد با اقتصاد ایران اند کی روشن شود و بحث را تمام کنم.

خصوصی سازی

در اغلب کشورهایی که این برنامه را در آن اجرا کرده اند بخش خصوصی آنها پرووارتر شده است. در ایران ولی دولت مردان شیوه‌های بدیعی از «خصوصی سازی» ابداع کرده‌اند که پس از اجرا، بخش خصوصی اگر کاملاً به زمین نخورده باشد، به یقین تنگی نفس گرفته است، چون عملای دراداره بخش‌های عمده‌ای از اقتصاد، اکتشافات نفتی، جاده‌سازی، مخابرات، نقش و نفوذی ندارد. آن چه در نتیجه این سیاست رشد می‌کند، بخش شترمرغی اقتصاد ایران (یعنی بخش نه دولتی، نه خصوصی) است. ابداع این بخش ویژه که نه تحت نظارت نهادهای دولتی است و نه این که مالکان حقیقی و یا حتی حقوقی معلوم و مشخص دارد، به راستی نشانه کوشش برای فروپاشاندن اقتصاد ایران است.

چند سال پیشتر که دولت آقای خاتمی برای حذف یارانه‌ها خیز برداشت، شماری از مدافعان دوآتشه جمهوری اسلامی و کسانی که این روزها برای طرح هدفمند کردن یارانه غش و ضعف می‌کنند، نه فقط جلوی اجرای آن را گرفتند بلکه حتی قانون کنایی تثیت قیمت‌ها را تصویب کردند. حالا شماری از همان آقایان به ۷ یا ۸ برابر شدن قیمت بنزین و یا به نزدیک به ۲۲ برابر شدن بهای گازوئیل و افزایش سرسام آور قیمت دیگر مواد اساسی زندگی رای داده‌اند. جز این است آیا که در مقایسه با زمانی که همین آقایان با این قانون مخالفت کرده بودند، تعداد کسانی که در ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند، بیشتر شده است! در آن صورت، پی‌آمدۀای اجرای این قانون که آن موقع «درست» نبود، چگونه است که اکنون و با گسترش فقر، «درست» شده است! به شیوه مدیریت شان در بازار گانی بین المللی بنگرید.

بگذارید یک نمونه بدهم. تا همین چند سال پیش تعریفه وارداتی شکر ۱۴۰ درصد بود. معلوم نیست چرا به یک باره آن را به ۴۶ درصد کاهش دادند و مدتی بعد، دوباره آن را به ۱۴۰ درصد بالا برdenد. اصلاً روشن نیست بر چه مبنایی واردات یک کالا را محدود و حتی ممنوع می‌کنند و یا با حذف ممنوعیت و

محدودیت‌ها بازار را باز می‌گذارند. در خصوص شکر بعید نیست رابطه سالاری حاکم بر اقتصاد ایران کارخود را کرده باشد. چون خبر داریم وقتی تعرفه‌ها کاهش یافت حجم عظیمی از شکروارداتی که چندین برابر نیاز کشور به شکروارداتی بود از گمرک مملکت فخیمه با تعریفه ۴ درصد ترخیص شد. اگرچه از جزئیات خبر ندارم ولی یقین دارم این بخشی از کوشش دولتمردان برای سرفت اموال مصرف کنندگان است. می‌گوییم سرفت چون عنوان دیگری برای این کار مناسب نیست. برای این که نکته‌ام روشن شود فرض کنید بهای شکر وارداتی کیلوئی ۱۰۰ تومان باشد (می‌دانم بیشتر است ولی برای سادگی کار خودم این رقم را فرض کرده‌ام). وقتی برادران صاحب نفوذشکر را با تعریفه ۴ درصد ترخیص می‌کنند، شکر وارداتی آنها کیلوئی ۱۰۴ تومان برایشان هزینه بر می‌دارد. ۱۰۰ تومانی که به تولید کننده خارجی می‌پردازند و ۴ درصد آن یعنی ۴ تومان که تعرفه آن است که به دولت فخیمه پرداخت می‌شود. بعد دولت فخیمه میزان تعرفه را به ۱۴۰ درصد افزایش می‌دهد روشن است که بهای شکر وارداتی در بازار به ۲۴۰ تومان افزایش می‌یابد که ۱۴۰ تومان آن میزان تعرفه است. فرض کنید که وارد کنندگان تازه با ۱۰ تومان سود به ازای هر کیلو شکر آن را به بهای کیلوئی ۲۵۰ تومان به مصرف کننده عرضه نمایند. خوب این برادران با نفوذ که حجم عظیمی از شکر وارداتی را (به یک روایت بین ۳ تا ۶ میلیون تن) را با تعرفه ۴ درصد ترخیص کرده اند به همان قیمت بازار علیه‌الاسلام گردن می‌نهند و برای ۳ میلیون تن، ۴۳۸ میلیارد تومان رانت به جیب می‌زنند.

$$146 \times 3,000,000,000 = 438,000,000,000$$

واگر هم ورود ۶ میلیون تن شکر و ترخیص‌اش با پرداخت ۴ درصد حقوق گمرکی راست باشد که میزان رانت این برادران هم ۸۷۶ میلیارد تومان می‌شود. خوب، وقتی در اقتصادی می‌توان با این رمل و اسطلاب، ثروت افسانه‌ای به جیب زد، ایرانی صاحب نفوذ و صاحب زر و سرمایه‌گر مغز خر خورده است که مصائب «تولید» را در این اقتصاد به جان بخرد! دلالی و دلال مسلکی که آب و نان بیشتری دارد! نمی‌دانم، آیا کاریکاتور یک اقتصاد سرمایه‌داری را مشاهده می‌کنید یا خیر؟ البته خبر داریم که در خصوص گوشی تلفن وارداتی هم کاری شبیه به همین کرده بودند.

با این شیوه اداره اقتصاد، تردیدی نیست که پی آمد هدفمند کردن یارانه‌ها، اعمال فشار بیشتر بر تولید کنندگان و به همین نحو بر اکثریت مطلق مصرف کنندگان است.

اولاً، براساس همه اطلاعاتی که داریم (به خصوص با توجه به افزایش شدید

قیمت‌ها) میزان یارانه نقدی برای تامین هزینه‌های بیشتر ناکافی است. در مرور دهنده نان و نان و گازوئیل از افزایش قیمت‌ها با خبریم و اگرچه نمی‌دانم که تعریفه بر ق به چه میزان تغییر کرده است ولی خبر داریم که متروی تهران شکوه کرده است که با هدفمند کردن یارانه‌ها، صورت حساب بر ق اش ۵ برابر شده است. ثانیاً، بالارفتن هزینه تولید ناشی از حذف یارانه‌ها زندگی را بر تولید کنندگان داخلی بسیار سخت کرده و بخش قابل توجهی از آنها را به ورشکستگی کشانده است. فراموش نکنیم که یکی از مشکلات اساسی بخش صنعت در ایران، همان طور که پیشتر هم به اشاره گفته بودم، کهنه‌گی و فرسودگی ماشین آلات آن است که حتی قبل از حذف یارانه‌ها هم هزینه تولید بالائی را بر آنها تحمل می‌کرده است. بدینهی است که با بالارفتن هزینه سوخت، بزرگ، برق و آب و غیره، هزینه تولید هم بسیار بیشتر خواهد شد. اگرچه در بازارهای داخلی محتمل است که تولید کنندگان این هزینه‌های اضافی را به حساب مصرف کنندگان واریز نمایند ولی تردیدی نیست که توان رقابتی بین المللی شان که قبل از این هم تعریفی ندارد بسیار اسفناک تر خواهد شد. بی‌گمان، یکی از پی‌آمد هایش بالارفتن بیکاری خواهد بود که حتی قبل از آن هم میزان اش اندکی زیادی زیاد است. با این حساب، تکلیف صادرات غیرنفتی هم روشن می‌شود. البته فعلاً کار ندارم که بخش قابل توجهی از این صادرات غیرنفتی، بوسیله گند نفت می‌دهد. می‌فرمایید، تولید کنندگان داخلی ورشکست می‌شوند، خوب به قول یک اقتصاددان نویلیرال ایرانی، وقتی دریک بازار رقابتی قادر به رقابت نیستند، دلیل ندارد که به زندگی ادامه بدهند!

جالب این که همین حضرات، از این که بخش نفت در دست دولت است شکوه می‌کنند و نمی‌دانند انگار که با این الگوی اقتصادی که برای ایران می‌خواهند، چاره‌ای غیر از این باقی نمی‌مانند که در آمد نفتی در دست دولت باقی بماند تا همان طور که آقای احمدی نژاد در این ۶ سال کرده است، ۴۵۰ میلیارد دلار در آمد نفتی را صرف واردات زیرشلواری و جانمaz و سنگ قبر، و چادر مشکلی، و برنج و گوشت و تخم مرغ و سیب زمینی و خلاصه هر آنچه که نیازمندیم، از چین و ماقچین بکند. با لطمeh ای که به تولید می‌خورد، مردم که نمی‌توانند لخت و عور راه بروند و هوا بخورند و کف برینند!

خلاصه کنم که خسته شده‌ام. نمی‌دانم چه حکمتی دارد که در این ایران عزیز، تقریباً همه چیز، حتی نویلیرالیسم هم به کاریکاتوری از خویش بدل می‌شود!

در صفحات دیگر این نوشتار به بعضی از مسایل مطرح شده در این فصل باز خواهم گشت.

اقتصاد ایران در سالی که گذشت

هر معیاری که بکار بگیرید، ایران در سالی که گذشت، سال پر از حادثه و سرشار از اضطرابی را از سر گذرانده است. اگرچه بحران مشخص و عیان هم چنان بحران سیاسی است که پس از انتخابات کذائی ریاست جمهوری (۱۳۸۸) در همه ارکان نظام ریشه دوانیده ولی آن چه که به گمان من مایه اضطراب است، بحران عمدت‌تر اقتصادی است که در سایه بحران علی‌تر سیاسی به حاشیه رانده شده است. البته اضافه بکنم که همین بحران سیاسی به نوبه باعث تعمیق و گسترش این بحران اساسی تر اقتصادی هم شده است.

قبل از هر چیز این نکته را بگویم که بحرانی بودن وضعیت اقتصادی ایران هم مقوله‌ای مربوط به امروز و دیروز نیست. اگرچه با سوء مدیریت اقتصادی در این ۵ سال گذشته ابعاد و گسترای آن تشدید شده است و در زمان نوشتن این یادداشت [اسفند ۱۳۸۸] کمتر عرصه‌ای از اقتصاد ایران است که به شدت بحران زده نباشد و انکار خیره سرانه آن هم اگرچه برای کسانی که دروغ‌های خویش را باور می‌کنند می‌تواند اندکی آرام بخش باشد ولی مشکل را برطرف نمی‌کند. بطور کلی براساس شواهدی که هست، می‌توان گفت که اقتصاد ایران در طول سالی که گذشت بطور کلی گرفnar مشکل مضاعف تورم توام با رکود بود و این در حالی است که اگرچه در بخش رکود با اغلب اقتصادهای جهان هم سرنوشت شده است ولی مشکل تورمی اش مشکلی شدیداً خصوصی و بومی است که بیش از هر چیز ریشه در ضعف بنیه تولیدی و سیاست‌های ضد تولیدی و سیاست‌های پولی نادرست والله بختکی دولت به ویژه در ۵

سال گذشته دارد. در این سالها که با درآمد بیشتر نفت مشخص می‌شود، دولت ایران بدون این که رسمًا اعلام بکند، یا حتی برای مدیریت کارآمدش برنامه‌ای ریخته باشد، سیاست اقتصادی واردات سالار [import-led] را درپیش گرفته است. یعنی با استفاده از دلارهای نفتی کوشید هم مشکل کمبود کالا را تخفیف دهد و هم به خیال خویش تورم را کنترل کند. آن گونه که شواهد موجود نشان می‌دهد و نمونه‌هایش را خواهیم دید، با همه ادعاهایی که دارند در هیچ کدام از این دو هدف هم موفق نشده است. خبرداریم که تورم ایران در منطقه خاورمیانه از همه جا بیشتر است.^{۲۹}

از سوی دیگر خبرداریم که نرخ بیکاری نیز در یک سال گذشته، ۵،۱ درصد افزایش یافه و اگر پیش‌بینی اکنونویست درست دریابیم تا پایان سال ۲۰۱۰ نرخ بیکاری در ایران به ۲۳ درصد خواهد رسید. نکته نگران کننده درباره بیکاری نرخ بیکاری جوانان است که هم اکنون از ۲۰ درصد هم فراتر رفته است.^{۳۰}

بهنه حال که به پایان سال رسیده‌ایم، به خاطر کاهش درآمدهای نفتی هم صادرات ایران کاهش یافته است و هم شاهد کاهش واردات به ایران بوده‌ایم. خبرداریم که واردات به ایران که در ۱۳۸۷ معادل ۶۸،۵ میلارددلار بود در پایان سال ۱۳۸۸ به ۵۷،۲ میلارددلار کاهش یافته است^{۳۱} و در طول همین مدت نیز صادرات ایران- یعنی مجموعه صادرات نفتی و غیرنفتی- با کاهش ۳۰ میلارددلاری رو برو بود و از ۱۰۰،۶ میلارددلار به ۷۰،۶ میلارددلار کاهش یافت. بطور کلی، در طول همین یک سال، مبادلات بین المللی ایران از پیش از ۱۶۹ میلارددلار- مجموع واردات و صادرات- به اندکی کمتر از ۱۲۸ میلارددلار رسید یعنی شاهد ۴۱ میلارددلار کاهش بوده ایم که به گمان من نشانه گسترش رکود اقتصادی در ایران است.

این بحران در ابعاد متعددی شکل گرفته است. اگرچه تصویر دولتی با آن چه در این یادداشت می‌آید تفاوت دارد ولی آمارهای ارایه شده همه آمارهایی است که از سوی سازمان‌های دولتی منتشر شده‌اند.

اگرچه در اوایل سالی که گذشت کسانی همچون رئیس وقت بانک مرکزی از تبعات پیش‌بینی نشده و گستره این بحران بر اقتصاد ایران خبر می‌داد، ولی در گفت‌وگوهای خود ایران را گلستانی در آتش می‌دید و خوش‌بینانه به مردم و فعالان صنعت خبر می‌داد که بحران بر اقتصاد ایران تاثیری نخواهد داشت.

با این همه طولی نکشید که این گلستان خود ساخته دولت مردان به یکباره آتش بحران را در اطراف خود دید. بحران ابتدا واحدهای کوچک‌تر را در

خود کشاند و سپس واحدهای بزرگتر را در گیر کرد، به طوری که کم کم گلستان صنعت ایران آتش گرفت و می‌رود که تبدیل به تالی از خاک شود. ورشکستگی واحدهای صنعتی هر چند که در ابتدا به بهانه‌ای برای کسب منابع مالی از سوی دولت مبدل شده بود، با شدیدتر شدن کمبود منابع مالی این واحدها به واقعیت جدایی ناپذیر دولت تبدیل شد.

بحران صنعت

هنوز تعطیلات نوروزی ۱۳۸۷ به پایان نرسیده بود که بختک، اخراج کارگران نازل شد. کارگران کارخانه سامان اولین گروهی بودند که واقعیت بحران را بایکارشدن خویش لمس کردند. بعد نوبت به اخراج کارگران مراکز مخابراتی سفر رسید و بعد رسیدیم به اخراج کارگران از ایران صدرای بوشهر، لوله سازی اهواز، تفال ساده، کشت و صنعت شمال، تو زین گر، پایا، هوایار، روزن آزمون، زیبا ماندگار و صدھا بنگاه ریز و درشت دیگر. شرکت‌های گرفتار بحران بسیارند. به آن چه که اشاره کرده‌ام این فهرست را هم اضافه کنم، که کارتن سازی مشهد، کشت و صنعت چین چین، پلی اکریل اصفهان، پتروشیمی شیraz، مهندسی تکنو تار، تجهیز نیروی زنگان، نورد و لوله اهواز هم گرفتار بحران‌اند.

بحران نه به منطقه خاصی محدود است و نه در صنعت خاصی جا خوش کرده است. دریک مورد براساس آمارهای دولتی با خبر می‌شویم که ۲۲۸۰ واحد تولیدی در ایران، در مجموع بیش از ۸۸۲۷ میلیارد ریال بدھی معوقه دارند که اگرچه مبلغ قابل توجهی است ولی در مقایسه با مطالبات معوقه نظام بانکداری ایران، رقم زیادی نیست. سایت الف وابسته به احمد توکلی در مرداد ۱۳۸۸ میزان مطالبات معوقه بانکها را ۵۶۰۰۰ میلیارد ریال اعلام کرده بود. در این راستا، هم کمابین سازی ایران گرفتار بحران است و هم شرکت تولید سوموم علف کش. هم پارس الکتریک وضعیت اش بحرانی است و هم «ایران مرینوس». دیگر از بحران در آذرآب، لاستیک البرز، لاستیک دنا، پیام، جهان نما، ایران خودرو، صدرا، آرتاویل تایر، آزمایش، ایران پویا و سasan و دیگران چیزی نمی‌گوییم. شماری از شرکت‌های بحران زده که دربورس تهران‌اند، به دلیل زیان دھی و وضعیت بحرانی شان در آستانه اخراج از بورس قرار گرفته‌اند. شرکت ملی سرب و روی و یا تراکتور سازی تبریز در این گروه اند که در تراکتورسازی به اخراج ۱۵۰ کارگر منجر شد. در «کشت و صنعت شمال» هم بحران مالی به اخراج کارگران انجمادیم. از این‌ها گذشته، شاهد اخراج کارگران از «لوله سازی اهواز» و «ایران صدرای بوشهر» هم بودیم. اخبار نگران کننده دیگر درباره احتمال ورشکستگی ایران خودرو و شرکت ایرالکو است

که اگرچه وضعیت بحرانی ایران خودرو (در واقع بزرگترین واحد تولیدی در خاورمیانه) «تکذیب» شد، ولی احتمال و رشکستگی و تعطیل ایرالکو جدی است و اگر این چیز بشود، ۲۰۰۰ کارگر آن بیکار خواهد شد.^{۳۲}

از وضعیت بحرانی شرکت‌های بزرگ خبر داریم که ۲۱۳ شرکت در این گروه اند که ۷۰ شرکت بزرگ از بورس اخراج شده و ۵۰ شرکت در معرض اخراج اند و ۹۳ شرکت دیگر هم دولتی اند که زیان‌شان در بودجه گنجانیده شده است ولی آینده شان ناروشن است. مatasفانه درباره شرکت‌های بحران زده اطلاعات زیادی نداریم ولی می‌دانیم در شرکت آزمایش، ارزش سهام ۲۰۰ تومانی اش به ۴۰ تومان کاهش یافته است.

بحran با تکداری

شیوه بروز بحران در نظام بانکداری به صورت رشد حیرت آور مطالبات معوقه بانکی خود را نشان داد. درباره مطالبات معوقه بانکها نه تنها حجم آن بلکه سرعت رشد آن در سالهای اخیر بسیار نگران کننده است. وقتی دولت نهم برسر کارآمد کل مطالبات معوقه نظام بانکی تنها ۴ هزار میلیارد تومان بود که با گذشت کمتر از ۵ سال به ۳۸۴ هزار میلیارد تومان رسیده است یعنی در این مدت تقریباً ده برابر افزایش یافت (البته سایت آقای احمد توکلی این رقم را همان موقع ۵۶ هزار میلیارد تومان اعلام کرد). از سوی دیگر، نسبت مطالبات معوقه به کل سپرده‌های بخش خصوصی که در ۸۳ معادل ۶,۲۵ درصد بود در ۱۳۸۷ به ۲۳ درصد افزایش یافت. و اما آن چه در پیوند با بحران بانکی ایران بسیار عبرت آموز است این که با همه شعارهایی که آقای احمدی نژاد در این ۵ سال و حتی در طول انتخابات اخیر داده است، حدوداً ۵۰ درصد از کل تسهیلات بانکی در اختیار ۱۶۸ نفر قرار گرفته است. یعنی در ایران اسلامی این تعداد افراد در کل ۱۷۰۰ میلیارد تومان- بطور متوسط نفری بیش از ۱۰۱ میلیارد تومان- به نظام بانکی بدھکارند و از آن عبرت آموزتر این که در ۱۳۸۴ میلیارد تومان (به روایت رئیس کل بانک مرکزی، چون دیگران رقم بالاتری به دست می‌دهند) افزایش یافت. البته در طول همین ۵ سال خبر داریم که میزان نقدینگی در اقتصاد که در ابتدای دوره ۶۸۰۰ میلیارد تومان بود با ۱۶۵ درصد افزایش از ۱۸۰۰۰ میلیارد تومان هم فزونی گرفت. نه تنها اندیس تورم در همین ۴ سال دو برابر شد بلکه قیمت مسکن هم در ایران با ۳ برابر افزایش رویرو شد.^{۳۳}.

خصوصی سازی ایرانی

در رسالی که گذشت خصوصی سازی هم به خصوص با واگذاری مخابرات به سپاه پاسداران در صدر اخبار اقتصادی قرار داشت. در اکثریت مطلق جوامعی که این سیاست خصوصی سازی یا واگذاری را به اجرا درآورده اند، اجرای این سیاست حساب و کتاب داشته است که البته این حساب و کتاب در بعضی از کشورها دقیق تر و در شماری دیگر، با دقت کمتری همراه بوده است. ولی در ایران، از سال ۱۳۶۸ که این سیاست را در پیش گرفته اند، تا به همین امروز، کم اتفاق افتاده است که واگذاری یا «خصوصی سازی» چیزی بوده باشد مطابق با آن چه که قرار است، باشد. عبرت آموز این که خود همین حضرات، برای اجرای درست سیاست خصوصی سازی قانون نوشته اند^{۳۴}، ولی نمی دانم چرا در عمل به همین قوانین خوبیش عمل نمی کنند؟ خوب، وقتی به این قوانین عمل نمی کنید، پس چرا آن را نوشته اید؟ حالا که نوشته اید و لی به آن عمل نمی کنید، ریش که دست شما و قیچی هم دست شماست، چرا آن چه که به آن عمل نمی کنید، حداقل لغونمی کنید تا دست و بالتان بازتر باشد؟ حداقل قانون تازه‌ای بیاورید که ناقض این قوانین پیشین باشد و شما هم با خیال راحت، به کاری که می کنید ادامه بدهید.

گفتن ندارد که اندازه این واگذاری به راستی در ایران بی سابقه است ولی از این وجه که بگذریم، سرتاپی این واگذاری با زیر پا گذاشتن قوانین همین حاکمیت مشخص می شود. در مطبوعات خوانده ایم که چندین بار این واگذاری به تعویق افتاد و تا جایی که خبر داریم مسئولان درباره علت تعویق یا اطلاع دهی نکرده اند و یا این که اطلاعات ضد و نقیض داده اند. با این همه در محدود روزنامه هایی که باقی مانده اند مقالات زیادی در نکوهش این واگذاری نوشته شد. ولی وزیر اقتصاد از این واگذاری دفاع کرده آن را «قانونی» دانست. جالب این که سقف این واگذاری را حد اکثر ۴۰ درصد اعلام کرد و «فراتر از آن را تحلف دانست»^{۳۵}. به این ترتیب، نمی دانم واگذاری بیش از ۵۰ درصد این سهام با تعریفی که وزیر اقتصاد از «قانونی» بودن واگذاری دارد چه سرانجامی خواهد داشت. خبرداریم که رئیس شورای رقابت هم اگرچه این واگذاری را «ناروشن و مبهم» خواند ولی تصمیم به لغو آن نگرفت. البته نهادنیان- رئیس پارلمان بخش خصوصی- رشد و گسترش اقتصاد شبه دولتی را نامطلوب اعلام کرد و افورد که «عدم نظارت هم به عنوان مشکل ثانویه اضافه خواهد شد»^{۳۶}. هرچه که مباحث حقوقی درباره این واگذاری باشد، با مشکلات عملی چه باید کرد؟ یکی از اهداف تفسیر اصل ۴۴ رقابتی کردن اقتصاد ایران است ولی آن طور که از قرائین برمی آید انحصار مخابرات (که تا کنون در بخش دولتی بود حالا

در بخش شبه دولتی) حداقل تا ۶ سال دیگر هم ادامه خواهد یافت.^{۳۷} در طول سال گذشته، شاهد واگذاری موسسات دیگری هم به سپاه پاسداران بوده ایم که به عنوان مثال می توانم به واگذاری شرکت صدرا به سپاه اشاره بکنم.

هدفمند کردن یارانه‌ها

سرانجام برسم به بحث برانگیزترین لایحه قانونی اقتصادی ایران که هرچه که بیشتر می گذرد، امکان اجرایش کمتر می شود و حتی آقای توکلی در تازه‌ترین اظهار نظرش در جواب معاون آقای احمدی نژاد ادعا کرده است که دولت در پی بهانه است تا آن را اجرا نکند. اگرچه در دوره آقای خاتمی قرار بود یارانه‌ها در یک فرایند ۵ ساله حذف شوند ولی مجلس هفت‌تم که با این سیاست توافق نداشت جلوی اجرای آن را گرفت. حالا هم قرار شده است که در یک فرایند ۵ ساله یارانه‌ها نه این که حذف شود، بلکه «هدفمند» شود. البته آقای احمدی نژاد به این محدودیت قانونی عمل نکرده است و هنوز مدت زمان زیادی نگذشته، ناهنجاری‌های زیادی بروز کرده است. با تفسیرهای تازه ای که از قانون اساسی کرده اند، به اعتقاد من، لایحه «هدفمند» کردن عملاً غیر قابل اجرا شده است. چون اگر دولت موظف باشد که به جای یارانه‌های موجود به همگان یارانه نقدی بدهد که در آن صورت هیچ گونه هدفمندی انجام نخواهد گرفت و آن وقت روشن نیست تنها تغییر شکل یارانه چه اثر مثبتی بر عملکرد اقتصاد خواهد داشت! در تازه‌ترین مجادله که بین هواداران دولت و متقیدان آن در رسانه‌ها در گرفته است احمد توکلی در رد ادعای آقای تاج‌الدینی که اجرای این قانون به «تغییر اندک قیمت‌ها» منجر خواهد شد و بعد، متقیدین را به «سیاه نمائی» مهمن کرد نوشت آیا «^۴ برابر شدن بنزین، ^۹ برابر شدن گازوئیل، ^{۱۰} برابر شدن مازوت، ^۵ برابر شدن گاز و ^{۲،۵} برابر شدن برق، «تغییر اندک قیمت‌هاست؟» با مردم روراست تر باشیم».^{۳۸}

ناگفته روشن است که اگر قیمت‌ها به میزانی که آقای توکلی می گوید تغییر کند، مستقل از میزان یارانه نقدی که پرداخت خواهد شد، سال تازه سال تورم از کنترل خارج شده در اقتصاد ایران خواهد بود.

اقتصاد پادگانی ایران

خبر کوتاه بود. ۶ شرکت پتروشیمی به سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) واگذارشد.^{۳۹} این تازه‌ترین «شاهکار» اقتصادی سیاست پردازان اقتصادی در ایران ولی حلقه‌ای است از زنجیره‌ای که اگرچه سابقه درازتری دارد ولی در این ۵ سال گذشته، رشد و گسترش فوق العاده‌ای داشته است. به اشاره بگوییم که در سال ۱۳۷۳ صندوق تعاون سپاه و بسیجیان سهام ایران‌واند را خرید. در همان حول وحوش شرکت دنا هم به مالکیت بنیاد فاطمه درآمد و شرکت خودکفائی و اقتصادی آزادگان نیز شرکت میتو رادر کنترل گرفت. علاوه بر آن کمتر نهاد پادگانی و اطلاعاتی کشور است که «شرکت سرمایه گذاری» وابسته به خویش را ایجاد نکرده باشد. نقش بر جسته این بنگاه‌ها تازه خود را در بازار سرمایه نشان داد. صندوق سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایران، قرارگاه خاتم الانیا و صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح از عمدۀ بازیگران بازار بورس در ایران آند.

البته در همان سالها ستاد اجرائی فرمان امام هم شرکت سرمایه گذاری تدبیر را ایجاد کرد و بخشی از دارائی‌های آن ستاد را به خرید سهام اختصاص دادند. بنیاد شهید هم شرکت سرمایه گذاری بوعی و سبحان را ایجاد کرد. البته فعال‌ترین شرکت سرمایه گذاری وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی صندوق سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان است که وابسته به سپاه پاسداران است و در یک سال گذشته این صندوق در واگذاری سهام مخابرات، تایید و اتر، تراکتورسازی تبریز، توسعه معادن روی و توسعه صنعتی شرکت صدرا با نقش

فعالی که اینا کرده مدیریت این بنگاهها را در اختیار گرفته است. البته درسیاری از وزارت خانه‌ها با ایجاد صندوق ذخیره در آن هرماهه سرمایه گذاری کردند ولی دولت که باید طبق قانون سهم خود را به این صندوق‌ها واریز می‌کرد این اقدام را انجام نداد. درسیاری از موارد، راهی که در پیش گرفتن این بود که به جای این مطالبات معوقه بنگاههای دولتی را به این صندوق‌ها واگذار کردند. برای مثال، نمایشگاه بین المللی به صندوق تامین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) دربرابر این دیون واگذارشد و حتی چند درصد از سهام شرکت حفاری شمال هم در همین راستا در اختیار سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) قرار گرفت. البته خبرداریم که واگذاری نمایشگاه بین المللی را پس گرفته‌اند. ولی کوشش برای پادگانی کردن با واگذاری شرکت مخابرات و شرکت صدرا به سپاه پاسداران دنبال شد و اکنون هم شاهد واگذاری این^۶ شرکت پتروشیمی به سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح هستیم.

اگرچه به این فرایند پادگانی کردن اقتصاد باید به تفصیل پرداخته شود ولی به هرجایش که دست می‌زنید از آن کثافت و رانت خواری می‌بارد. واگذاری مخابرات را در نظر بگیرید. البته روزنامه‌ها و سایت‌های حامی دولت «ازبینر گترين خصوصي سازی» تاریخ سخن گفتند که تنها نیمی از آن درست بود. یعنی اندازه این واگذاری به راستی در ایران سابقه نداشت ولی از این وجه آن که بگذریم، سرتاپای این واگذاری با زیر پا گذاشتن قوانین همین حاکمیت مشخص می‌شود. در مطبوعات خوانده‌ایم که چندین بار این واگذاری به تعویق افتاد و تا جایی که خبر داریم مسئولان درباره علت تعویق یا اطلاع دهی نکرده بودند و یا این که اطلاعات ضد و نقیض داده بودند. حتی خبر داریم که «بطورنا گهانی و بدون اعلام دلیل مشخص» سازمان خصوصی سازی معامله را لغو کرد. ابتدا قرار یود واگذاری در ۱۸ شهریور ۱۳۸۸ انجام بگیرد. انجام نگرفت، بعد قرارشده ۲۵ شهریور کار تمام شود که این هم نشد. اگرچه دلیلی ارایه نشد ولی گمانه زنی هایی صورت گرفت که «مسائل امنیتی» بازهم بدون توضیح بیشتر باعث تعویق شده است.^۷

مسئولان سازمان بورس نیز از دلایل سرنگرفتن معامله خبر نداشتند. درابتدا شرکت تعاوی پیشگامان یزد و کنسرسیوم اعتماد می‌بنند، داولطلب خریداری بودند که «با اعلام آمادگی موفق به دریافت تاییدیه سازمان خصوصی سازی شدند و تشریفات لازم را به عمل آوردند». البته گفته می‌شود «یک نهاد نظامی» هم به جمع متلاطیان اضافه شده است. جالب این که حتی در طول همان روزها، معافون حقوقی سازمان خصوصی سازی هم نمی‌دانست که چرا این معامله به تعویق افتاده است از او نقل شده است که « فقط می‌داند وزیر امور اقتصادی و

دارایی شخصاً دستور لغو معامله را داده است». وقتی از وزیر اقتصاد درباره تعویق پرسیدند، او از «مسائل فنی» سخن گفت که تعویق را ضروری ساخته است البته از «عدم توانائی» مشتریان هم سخن گفته بود. ولی رئیس سازمان خصوصی سازی درباره دلایل تعویق، ضد و نقیض حرف زد. در مصاحبه اش با فارس نیوز، «تعطیلات عید فطر» را عامل تعویق معامله دانست ولی وقتی با ایستاد مصاحبه کرد، همانند وزیر اقتصاد، به «مشکلات فنی» اشاره کرد ولی آن چه محتمل است این که «سازمان خصوصی سازی در پی مشتری نورچشمی معامله را به تأخیر انداخته است». با همه کش و قوس‌ها، معامله سر گرفت. در آخرین لحظات، شرکت تعاونی پیشگامان کویریزد را از شرکت در معامله منع کردند که همانند خیلی چیزهای دیگر دلایلش در پرده‌ای از بهام باقی ماند^{۱۰}. یعنی دولتی‌ها اعلام کردند که این تعاونی «انصراف» داده است ولی نمایندگان تعاونی ادعایی کنند که انصراف نداده بلکه از شراکت در این معامله «منع» شده بودند. البته معاون سازمان خصوصی سازی ادعای کرد «رد صلاحیت نکرده ایم، انصراف داده اند» و وقتی با پرسش‌های بیشتر روپرتو شد مجبور شد اعتراف کند که داستان «صلاحیت فنی» به واقع همان «صلاحیت امنیتی» است و دلیل تعویق مکرر این معامله هم مشکلات بررسی صلاحیت امنیتی خریداران بالقوه بوده است و وقتی از او در باره تناقض گوئی مسئولان سوال کردند، معاون سازمان خصوصی سازی گفت «واقعیت این است که این خریدار هم انصراف داده و هم رد صلاحیت شده است»^{۱۱}. جالب این که معاون سازمان درباره دلایل رد صلاحیت امنیتی تعاونی پیشگامان این پاسخ عجیب را داد که «من دلیل رد صلاحیت امنیتی پیشگامان را می‌دانم، ولی نمی‌توانم اعلام کنم». البته رئیس این سازمان در نشست دیگر گفت «مشکلی در اهلیت شرکت تعاونی پیشگامان یزد برای حضور در عرضه بلوک ۵۱ درصدی مخابرات وجود نداشت؛ اما این شرکت از تصمیم خود برای خرید این بلوک انصراف داده است» که پیش تر دیدیم مورد قبول مسئولان پیشگامان نیست. البته مدیر عامل «مهر اقتصاد ایرانیان» (یعنی خریدار بالقوه دیگری که با کنسرسیوم اعتماد می‌بن «رقابت» کرده بود. حالا بماند که هر دوی خریداران بالقوه وابسته به سپاه پاسداران هستند). از «گرانی» قیمت سهام نالید و «ادامه رقابت در قیمتی که معامله انجام شده را غیرقابل توجیه دانست».

البته وزیر اقتصاد از این واگذاری دفاع کرده آن را «قانونی» دانست. جالب این که سقف قانونی بودن این واگذاری را حداکثر ۴۰ درصد اعلام کرد و «فراتر از آن را تخلف دانست»^{۱۲}. به این ترتیب، نمی‌دانم واگذاری بیش از ۵۰ درصد این سهام با تعریفی که وزیر اقتصاد از «قانونی» بودن واگذاری دارد

جه سرانجامی خواهد داشت. البته نهادنیان- رئیس پارلمان بخش خصوصی- رشد و گسترش اقتصاد شبه دولتی را نامطلوب اعلام کرده و افروزد که «عدم نظارت هم به عنوان مشکل ثانویه اضافه خواهد شد». هرچه که مباحث حقوقی درباره این واگذاری باشد، با مشکلات عملی چه باید کرد؟

یکی از اهداف تفسیر اصل ۴۴ رقابتی کردن اقتصاد ایران است ولی آن طور که از قرائت برمری آید انحصار مخابرات (که تا کنون در بخش دولتی بود حالا دربخش شبه دولتی) حداقل تا ۶ سال دیگر هم ادامه خواهد یافت. یکی از گرفتاری اجرای این سیاست در ایران امروز این است که به مقدار زیادی، پی آمد این فرایند از پیش روشن است. به عنوان نمونه روزنامه تهران امروز در ۴ شهریور - یعنی سه هفته قبل از واگذاری- خبر داده بود که خریدار مخابرات شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران خواهند بود. البته این روزنامه مدعی شد که احتمالاً یک خریدار چینی هم در شرکت باشند و این روزنامه مدعی شد که تا جایی که خبر داریم، خریداران کنونی، عضو غیر ایرانی ندانند.

متن قانون اصل ۴۴ قانون سیاست‌های اصلی مشخصاً بر «رقابتی» بودن واگذاری‌ها تاکید دارد ولی در این واگذاری، همان طور که پیشتر هم گفتیم تنها چند ساعت مانده به شروع «رقابتی»، به نماینده بخش خصوصی خبر می‌دهند که «اهمیت امنیتی» اش تائید نشده است و در نتیجه نمی‌تواند در مناقصه شرکت نماید. و بعد تنها دو خریدار احتمالی باقی می‌مانند که هر دو هم وابسته به سپاه پاسداران هستند. به قول معروف، پیدا کنید پرتفال فروش را!!

آیا به راستی، سازمان خصوصی سازی انتظار داشت که یک خریدار وابسته به سپاه با یک خریدار دیگر وابسته به همین سپاه رقابت بکند! چند روزی نمی‌گذرد که رئیس سازمان بورس به شکوه برمری آید که «سامی خریداران بلوک مدیریتی شرکت مخابرات ایران هنوز قطعی نشده است و تا قطعی نشود نمی‌توان درباره این معامله اظهارنظر قطعی و نهایی کرد» و ادامه می‌دهد برندۀ این مناقصه «کنسرسیومی» شامل ۱۲ شرکت است ولی ما نام تنها سه شرکت را می‌دانیم^۴. و اما سئوالی از مسئولان که هم چنان بی جواب می‌ماند این است که اگر به واقع «اهمیت امنیتی» دلیل کنار گذاشتن پیشگامان کویریزد یعنی نماینده بخش خصوصی از واگذاری مخابرات بوده باشد، در آن صورت، سازمان خصوصی سازی، «اهمیت امنیتی» شرکت‌های ناشناس ولی احتمالاً وابسته به سپاه پاسداران- را چگونه تأیید کرده است!

چرا رکورددزدن شاخص بورس تهران خطرناک است؟

از اواسط سال گذشته، روزی نبود که شاخص بورس تهران رکورد تازه‌ای به جا نگذارد^{۴۵}. شماری ادعا می‌کردند که تحریکات شاخص بورس نشان می‌دهد که تحریم‌های جدید اثری بر وضعیت اقتصادی ایران ندارد^{۴۶}. و حتی با وجود گستره‌تر شدن این تحریم‌ها، از کم شدن رسیک سیاسی و «از رشد شاخص‌های اقتصادی» در اقتصاد ایران سخن می‌گفتند. به اعتقاد من ولی در شرایطی که بر اقتصاد ایران حاکم است، این رکورددزدن خطرناک است و نه فقط نمی‌تواند پایدار بماند بلکه دیر یا زود این بادکنک می‌ترکد و دست و دماغ مردمی که به سرمایه‌گذاری در بازار بورس تشویق می‌شوند خواهد سوخت.

و اما چرا ممکن است این گونه بشود؟

آغاز می‌کنم از یک پیش‌گزاره، که اقتصاد مدرن سرمایه‌داری بر روی شاخ نظام قیمت‌ها می‌گردد. قیمت‌ها با تغییرات خود علامت می‌دهند و عوامل متعدد اقتصادی هم بر اساس این علامت‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند. اگر به ساده کردن این مکانیسم پیچیده مجاز باشم، پرسش‌هایی از قبیل، تولید چه محصولی سود آور است؟ و تولید کدام محصول سود بیشتری دارد؟ و یا کدام محصول سود آور نیست؟ با همین علامت‌ها مشخص می‌شود. و بعد بر اساس پاسخی که عامل اقتصادی می‌گیرد، روش می‌شود که تولید کدام محصول باید افزایش یابد و احتمالاً تولید کدام محصول کمتر شود. این گونه است که این نظام قرار است به تخصیص بهینه منابع محدود هم در اقتصاد منجر شود. در این اقتصاد،

یکی از عمدۀ ترین بازارها بازاربورس سهام است و به همین روایت، شاخص بورس قرار است علامت‌های لازم را درباره وضعیت کلی اقتصاد به عوامل اقتصادی بدهد. اگر بازارها به قدر کفايت شفاف باشند، شاخص بورس وسیله بسیار مناسب و مفیدی برای ارزیابی اوضاع اقتصادی است. بدون این که وارد جزئیات بشوم اشاره می‌کنم که تمایل مردم برای خرید سهام یک شرکت خاص دروغه‌ای اول به خاطر سودآوری به نسبت بالاتر آن شرکت است. وقتی تقاضا برای خرید سهام یک شرکت در بازاربورس منعکس می‌شود، نتیجه این که قیمت سهام بیشتر می‌شود و یک منبع دیگر، برای جذاب تر شدن سهام همان شرکت ایجاد می‌شود، که اصطلاحاً به آن «منفعت سرمایه‌ای» می‌گویند. فرض کنید که شما صد سهم شرکت الف را به قیمت هر سهم یک دلار خریداری می‌کنید. اگر قیمت سهام به ۵ دلار برسد، روشن است که ۱۰۰ سهم شما نه ۱۰۰ دلار بلکه اکنون ۵۰۰ دلار ارزش دارد و شما در این میان ۴۰۰ دلار منفعت سرمایه‌ای به دست آورده‌اید.

برای این که بازار-بطور کلی - و بازار بورس بطور اخص بتواند نقش خود را در علامت دهی موثر به عوامل اقتصادی به درستی انجام دهد، ضروری است:

بازاربورس از دولت مستقل باشد.

نظمات لازم برای کیفیت سنجی معاملات و جلوگیری از تبانی و توطئه تدوین شده و بطور موثر اجرا شود.
بازار باید یک بازار روابطی باشد تا در آن قیمت‌ها (آن گونه که اغلب ادعای می‌شود) بطور موثر علامت دهی نماید. یا به سخن دیگر، علامت دهی اش براساس مقوله‌های بنیادین اقتصادی باشد.

همین جا به اختصار بگوییم که فقدان هر کدام از این پیش‌گزاره‌ها می‌تواند در عمل به آنجا برسد که علامت دهی‌های بازار بورس قابل اعتماد نباشد. یعنی می‌خواهم براین نکته تاکید کنم که وقتی شاخص بورس بطور مستمر افزایش می‌یابد، علامتی که داده می‌شود این که اوضاع اقتصادی مطلوب است. شرکت‌های حاضر در بورس، احتمالاً به خاطر سودآوری بیشتر، با اقبال عمومی روپرمو می‌شوند و این اقبال عمومی است که سر از افزایش قیمت سهام آنها و درنهایت افزایش شاخص بازار بورس در می‌آید. تا این جا حرفه‌ای بدیهی و کلی زده‌ام. اگر افزایش بهای سهام بنگاهها ناشی از سودآوری شان باشد، البته که این تحول بسیار مثبتی است که باید به فال نیک گرفت.

با این مقدمه، سوال این است که با توجه به این پیش‌گزاره‌های کلی، از اوضاع کلی اقتصاد ایران چه می‌توان گفت؟

قبل از هر جز، لازم به یادآوری است که بازار بورس تهران نه تنها از دولت مستقل نبست بلکه تا جایی که خبرداریم عمدۀ بازیگران آن هم شرکت‌های دولتی و شبۀ دولتی‌اند. تنها یک شرکت واگذارشده به سپاه پاسداران-مخابرات-ده درصد کل این بازار را در اختیار دارد. از طرف دیگر، از ابتدای سال ۲۰۰۸ میلادی-دی ماه ۱۳۸۶- فرمول محاسبه شاخص بورس تهران را عوض کردند و درنتیجه شاخص کل قیمت به شاخص بازاده نقدی و قیمت تبدیل شده است. به گفته بورس نیوز «با فرمول جدید اگر فرض کنیم در طول دوره مورد بررسی قیمت‌ها همه ثابت باشند با توجه به سودی که شرکت‌ها طی سال در مجتمع تقسیم می‌کنند، شاخص خود به خود رشد خواهد کرد اگر از این مشکل نیز با اغماض عور کنیم، مشکل اصلی و مورد بحث در اینجا وصل کردن شاخص قدیم و جدید به هم است که برای اولین بار در جهان این کار توسط بورس ایران انجام شده است !!! این کار به مثابه این است که مثلاً ما واحد اندازه گیری طول (متر) را به واحد اندازه گیری وزن (کیلو) وصل کنیم در حالی که همه می‌دانیم این دو واحد با هم تجانس ندارند».^{۴۷}

به این ترتیب روشن است که ادغام این دو شاخص نه فقط در هیچ کشور دیگری انجام نمی‌گیرد بلکه کاملاً از نظر منطق اقتصادی بی معنی و بی فایده هم هست. در دنباله همین گزارش مخوانیم که در حال حاضر بزرگترین و بهترین شرکت‌های کشور مثل فولاد مبارکه، پتروشیمی خارک، ایران خودرو، سایپا، مخابرات و ... که در بورس حضور دارند در مجتمع خود از سود ابانته، بین سهامدارانشان سود تقسیم کردن. اگرچه این کاربرای سهام داران خرد و بزرگ بسیار هم جذاب است ولی بدیهی است که برخلاف ادعاهای مقامات دولتی بیانگر این واقعیت تلغی است که مشکلات و موانع جدی برسر سرمایه‌گذاری وجود داشته که این بنگاهها به جای سرمایه‌گذاری این سودهای ابانته به تقسیم آن بین سهامداران مبادرت ورزیده‌اند. بورس نیوز حتی ادعا می‌کند که «مخابرات در یک حرکت جالب سودی موهوم بین سهامداران خود توزیع کرد تا سهامدار عده آن کنسرسیوم توسعه اعتماد می‌بن با بهره برداری آز این حرکت بتواند از طریق این سود، اقساط خود را که باست خرید سهام مخابرات بدھکار است بددهد» و از این شواهد نتیجه می‌گیرد که «اقتصاد‌دما با مشکل مواجه است و علی رغم شعارهای مطرح شده توسط دولت که بعضًا توسط کمیسیون اقتصادی مجلس و دیگر نهادها نیز نقض شده است شرکت‌های بزرگ و تاثیرگذار در اقتصاد کشور و در نهایت کل اقتصاد با چالش‌هایی نهفته مواجه می‌باشند که معلوم نیست کی و کجا و چگونه آشکار شوند».

متاسفانه باید گفت چالشی که بنگاه‌ها و کل اقتصاد با آن روبرو هستند، عیان‌تر از آن است که کتمان کردنی باشد. درفصل بعد سعی می‌کنم شواهدی از بحران دراقداد ایران به دست بدhem تا روشن شود چرا به گمان من این رکورد زدن شاخص نمی‌تواند نشانه آن چه‌ای باشد که از سوی مدافعان ارایه می‌شود.

بحران در اقتصاد ایران: شواهد و مصاديق

در یادداشت قبلی به رکورد زدن شاخص بورس تهران اشاره کرده گفتم که این در حالی است که «شرکت‌های بزرگ و تاثیرگذار در اقتصاد کشور و در نهایت کل اقتصاد با چالش‌هایی نهفته مواجه می‌باشند که معلوم نیست کی و کجا و چگونه آشکار شوند». شاهد مدعایی من هم گفته‌های متقاض مقامات دولتی است. وزیر صنایع پیشین نمونه خوبی است. اگرچه درباره وضعیت تولید و صنایع آمارهای اغراق‌آمیز می‌دهد ولی در عین حال، باگذشت چندین ماه از بروز مشکلات متعدد در واحدهای تولیدی کشور سرانجام اعلام می‌کند که «ستاد رفع مشکلات اجرایی صنایع و معادن کشور آغاز به کار خواهد کرد». آن گونه که باخبر می‌شویم این ستاد به پیشنهاد آقای احمدی نژاد و با تصویب هیئت وزیران تشکیل شده و معاونان چندین وزرات خانه - صنایع، کار، اقتصاد، نیرو - و هم چنین نمایندگانی از سوی سازمان تامین اجتماعی، بانک مرکزی، و بانک‌های عامل تشکیل خواهد شد. تصمیمات این ستاد هم وقتی به تائید وزیر صنایع می‌رسد برای همه «دستگاههای اجرائی لازم الاجراست». از جمله کارهای عمدۀ این ستاد، اتمام طرح‌های نیمه تمام است.

اعلام تشکیل این ستاد، به واقع نشانه تائید وجود بحران در واحدهای تولیدی کشور است و اگر بخواهم بسطش بدهم به رکورد زدن شاخص بورس، باید پرسید اگر این بحران درست است در آن صورت شاخص بورس براساس کدام «رونق اقتصادی» رکورد می‌زند! یا به عبارت دیگر، این رکورد زدن برخلاف آن چه که دریک وضعیت عادی از آن مستفاد می‌شود، نشانه بهبود

ورونق وضعیت اقتصادی نیست. شاهدش هم این بحران گسترده‌ای است که وجود دارد. به یاد داریم که در پائیز پارسال که قرار شد بدھی‌های ۶۷۰۰ واحد تولیدی استمهال شود محابایان ادعا کردند که «این اقدام دولت نشانه رکود در صنعت نیست»^{۴۸} و از آن جائی که آدم دروغگو کم حافظه هم می‌شود در همان مصاحبه مطبوعاتی از تهیه یک فهرست جدید از شرکت‌های بحران زده دیگر که قرار است بدھی شان استمهال شود، هم خبر داده بود. با این همه، بحران مالی شرکت‌های تولیدی اگر و خیم‌تر نشده باشد، بهبود نیافته است. از سوئی، به خاطر افزایش واردات این تولید کنندگان بخش‌هایی از بازار داخلی را از دست داده اند به حدی که حتی بدون کمک دولت قادر به پرداخت حقوق کارگران خود هم نیستند و از سوی دیگر، درنتیجه دخالت‌های اغلب نسبت‌دار دولت در بازارهای پولی و مالی (کاهش دستوری نرخ بهره و اجبار بانکها به پرداخت تسهیلات تکلیفی به بنگاههای زود بازده) شرایطی فراهم شده است که بانکها نه امکان اعباردهی به شرکت‌های تولیدی را دارند و نه با کاهش دستوری نرخ بهره انگیزه‌ای برای این کار وجود دارد و ترجیح می‌دهند که به جای وام دهی، به صورت عقود مشارکتی به متقاضیان تسهیلات بدهند که نرخ «سود» بسیار بالاتری دارد.

دولت ولی از سوئی ادعا می‌کند که ایران از بحران جهانی برکنار مانده است و در عین حال، حداقل بخشی از مشکلات بخش تولیدی را به بحران جهانی نسبت می‌دهد. لازم به گفتن است که حجم مطالبات معوقه نظام بانکداری را ۵۰ هزار میلیارد تومان برآورد می‌کنند و آن چه که دولت از بانکها خواسته این که دریافت اقساط طلب خود را حداقل یک سال به تعویق بیندازند. نکته این است که چنین کاری، وضعیت مالی بانکها را خراب می‌کند و طبیعتاً قادر به ارایه تسهیلات بیشتر نخواهد بود. این بحران مالی، ابتدا از بنگاههای بزرگ، مثل ایرالکو و صدر ارسید. گفته می‌شود که ایران خود را شروع و بعد به بنگاههای دیگر مثل ایرالکو و صدر ارسید. اولين بار در ۴۵ سال، سال گذشته اين شركت زيان داد.

از سوی دیگر خبرداریم که بزرگترین بدهکار ایران هم به واقع دولت است که بدھی‌اش را به شرکت‌ها و موسسات دیگر نمی‌پردازد و این رشد سیل واره مطالبات معوقه است که همه نظام اقتصادی ایران را به بحران کشانده است. نمونه ای که می‌توانم از بدھی دولت بدھی دولت به صنایع تولیدی برق است که گفته می‌شود از ۵۰۰ میلیارد تومان هم گذشته است و کل صنعت برق و همه شرکت‌های تابعه آن را با یک بحران بسیار اساسی رویرو ساخته است. همینجا بگوییم که ادعاهای بی‌پایه محابایان باشد، «ستاند ویژه» ای

برای حل مشکلات قطع برق که موجب شده تا «واحدهای مختلف سیمانی، فولادی و قطعه سازی با مشکل کمبود و نوسان برق و خسارت میلیارדי ناشی از آن» روپردازی شده است.^{۴۹} زیان‌های ناشی از قطع برق به ویژه در بخش معدن، تولید سیمان، قطعه سازان و فولاد بسیار جدی و اساسی است و در بخش تولید فولاد این زیان را هربار که برق قطع می‌شود، تا ۱۵ درصد برآورد کرده‌اند.^{۵۰} در این گزارش می‌خوانیم که «فشار ناشی از تعطیلات ناگهانی بر صنایع و واحدهای تولیدی کم بود، کمبود برق و قطع اعلام نشده برق واحدهای صنعتی هم داد فعالان بخش صنعت را درآورد»^{۵۱}. بخش‌هائی که از این قطع برق بیشترین زیان را دیده‌اند، واحدهای ریخته‌گری، سیمان بودند و مشکلات به حدی جدی شده است که در خوزستان «ستاد ویژه» برای تخفیف این مشکل ایجاد شده است.

خبر داریم که حتی خط تولید سایپا هم در عکس العمل به این بی‌برقی‌ها برای چند ساعت متوقف شد. در همین راستا خبر داریم که معاون وزیر صنایع و معادن اعتراف کرده است که «مشکل اصلی بخش صنعت و تولید کشور، کمبود نقدینگی و سرمایه در گردش است»^{۵۲} و اگرچه آن را قابل حل دانسته است ولی روش نیست که چه راه حلی برای این کار پیشنهاد می‌کند. البته به روای معمول، گناه را به گردن نظام بانکداری ایران انداخت که به صنعت‌گر و تولید کننده تسهیلات بانکی کافی نمی‌دهند که پیش تر به علت اصلی اش (تسهیلات تکلیفی به بنگاه‌های زود بازده) اشاره کردم و دیگر تکرار نمی‌کنم.

باید بلافضله اضافه کنم که بحران اقتصادی ایران تنها به همین موارد محدود نمی‌شود. این بحران هم بسیار گسترده است و هم بسیار عمیق و به همین دلیل است که رکورد زدن شاخص بورس تهران، همه مختصات یک رشد شدیداً حبابی و به همین دلیل خطرناک را به نمایش می‌گذارد. به گفته خوش چهره «در شرایط کنونی وضعیت اشتغال و افراد بیکار در جامعه در وضعیت بحرانی است»^{۵۳}. البته می‌دانیم که «ارکود بخش مسکن» هم می‌تواند در صورت استمرار خطری برای سایر بخش‌های اقتصادی باشد.

در تأیید این ادعا با خبر می‌شویم که ساخت و ساز در تهران در ۱۳۸۸ بیش از ۴۸ درصد کاهش یافته است.^{۵۴} درباره صنعت برق خبر دارمی‌شویم که «عدم چاره اندیشه‌ی برای بحران مالی که گریبان‌گیر این صنعت شده است، به طور قطع به ایجاد مشکلات بسیار عدیده‌ای منجر خواهد شد. ایجاد موج مخربی از بیکاری با تعطیلی شرکت‌ها و نیز متوقف شدن پروژه‌های در دست اجرای این شرکت‌ها، از جمله عواقبی است که جبران کردن آن‌ها بسیار دشوار به نظر می‌رسد»^{۵۵}. اگرچه شاخص بورس هر روز رکورد می‌زند ولی «در زمان

حاضر تولید در کشور بدترین روزهای خود را سپری می کند». به ادعای رئیس اتاق ایران، «۵۰ درصد واحدهای تولیدی در اکثر مناطق صنعتی کشور در حال تعطیلی یا در شرف تعطیل شدن هستند» و «اکثر واحدهای تولیدی و صنعتی بزرگ کشور با کمتر از ۳۰ درصد ظرفیت اسمی خود مشغول به کار هستند».^{۵۶}

اگر چه منظور رئیس انجمن نساجی ایران را درست متوجه نمی شوم ولی می گویید که «نساجی به سمت رکود کامل می رود».^{۵۷} رئیس اتاق بازار گانی تهران با اشاره به افزایش چشمگیر چک های برگشتی می گوید این افزایش نشانه آن است که «اقتصاد کشور در مسیر مطلوب قرار ندارد».^{۵۸} محمد نهادنديان افزود: «کاهش سرمایه و اعتماد اجتماعی مسائل مهم امروز اقتصاد ایران هستند. اینکه رقم چک های برگشتی مرتبا در حال افزایش باشد، زنگ هشداری به شمار می رود و نشان می دهد که وضع اقتصادی کشور در مسیر مطلوب قرار ندارد».

در تأیید این ادعا بد نیست اشاره کنم که «طی سالهای ۸۱ تا ۸۸ که رشد در آمدهای نفتی کشور رکوردهای تاریخی بر جا گذاشت، نرخ سرمایه گذاری کاهش پیدا کرده است»^{۵۹} در اینجا می خوانیم که بازار لوازم منزل- برای نمونه مبلمان- تقریباً بطور کامل در تسخیر اقلام وارداتی قرار گرفته است و حدوداً ۷۰ درصد این بازار با واردات تامین می شود. البته اگر اقتصاد در وضع مطلوبی بود و تولیدات داخلی کفاف تقاضا را نمی داد، استفاده از واردات البته که نشانه بحران در تولید نبود ولی در ایران، متأسفانه افزایش واردات به زیان تولید داخل انجام می گیرد که پیشتر هم به همین موضوع اشاره کرده ام. در همین راستا خبر داریم که «کم توجهی به بنگاههای کوچک تولیدی، تخصیص نیافتن تسهیلات و هزینه بالای تولید منجر به افول صنعت مبلمان کشور شده است».^{۶۰}

شاهد دیگری که نشان دهنده وضعیت بحرانی اقتصاد است افزایش بیکاری است که بطور متوسط در ۱۳۸۸ به نسبت سال قبل ۱۵ درصد افزایش یافته است. بطور کلی بیکاری در ۲۱ استان از ۳۰ استان ایران افزایش یافته است و لرستان با ۱۹ درصد و همدان هم با ۱۸ درصد بیکاری در صدر قرار داشتند.^{۶۱}

یکی دیگر از بخش های بحران زده صنعت قند و شکر است. گفته می شود که ایران بطور بالقوه می تواند سالی ۱,۸ میلیون تن شکر تولید کند و میزان تولید در ۱۳۸۵- برای نمونه ۱,۳ میلیون تن بود. ولی با افزایش واردات- بیش از ۵ میلیون تن در فاصله ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷- میزان تولید شکر داخل به ۵۵۰ هزار تن سقوط کرده است.^{۶۲} در همین راستا خبر داریم که «تولید چغندر قند در ایران طی ۲ سال اخیر ۷۴ درصد و تولید شکر ۷۵ درصد کمتر شده است».^{۶۳}

اگرچه وزیر صنایع آمارهای جذاب می‌دهد و از ۵ برابر شدن سرمایه‌گذاری‌ها در صنایع در پایان امسال خبر میدهد ولی واقعیت این است که بخش تولید در اقتصاد ایران به شدت بحران زده است. به عنوان نمونه درباره بزرگترین شرکت خودروسازی خاورمیانه، ایران خود رومی دانیم که «ایران خودرو» بزرگترین شرکت اتوموبیل‌سازی ایران با مشکلات مالی عظیمی دست به گردیان است به گونه‌ای که شایعه‌ی ورشکستگی آن نیز گهگاه بر سر زبان‌ها می‌افتد. سال گذشته ایران خودرو بخشی از اموال و دارایی خود را فروخت تا بتواند سودی را که به سهامداران خود وعده داده بود، پردازد. به نوشته‌ی روزنامه‌ی اعتماد، امسال ظاهراً مدیران ایران خودرو قصد دارند به سهامداران اعلام کنند که سود آنها از تولیدات و معاملات این شرکت در سال ۱۳۸۷ صفر بوده و ۱۲۰ میلیارد تومان نیز ضرر و زیان به بار آمده است».^{۶۴}

درباره شرکت ایرالکو که تقریباً نیمی از تولید آلومینیوم ایران را بر عهده دارد و مدتی پیش مثل بسیاری از واحدهای دیگر به مالکیت سپاه پاسداران درآمد مشکل مشابهی وجود دارد و وضعیت مالی آن به شدت بحرانی است. به گفته عیسی رضائی مدیرعامل سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان «در حالی تا پایان سال ۸۷ پیش‌بینی سود ۴۰۰ تومانی برای هر سهم را مدنظر داشت که به جای این سود، زیان هر سهم به ۳۲۳ تومان و در مجموع به ۵۶ میلیارد تومان رسید. از سوی دیگر شرکت ایرالکو ۴۰۰ میلیارد تومان بدھی به بانک‌ها، ۳۰ میلیارد تومان به اداره برق و ۱۲ میلیارد تومان بدھی متغیره دارد. اینها گوشش‌هایی از واقعیت‌های شرکت است که در صورت‌های مالی آن نمود نداده».^{۶۵}

در همین روزها و هفته‌هایی که شاخص بورس تهران برای چند مینی‌بار رکورد زد، خبردار می‌شویم که در شهر ک صنعتی عباس آباد در پاکدشت، که ۱۸۰۰ کارخانه و صنایع بزرگ و مهم در آنجا فعالیت دارند به دلیل قطعی مکرر و طولانی برق «با وضعیت بحرانی مواجه شده است». این هم گوشش‌هایی از مشکلاتی که ایجاد می‌شود (گاهی نیز در اواسط کار و در حین انتقال محصولات بین خطوط با قطعی برق علاوه بر صدمه دیدن دستگاه‌ها، محصولات نیمه آماده یا از بین می‌رونده یا به صورت ناقص قابل بازگشت به چرخه تولید دوباره نیستند». خسارت وارد هم ساعتی «چند صد میلیون تومان» برآورد شده است و خاتمه کلام این که علاوه بر صنعتی ریخته‌گری که زیان‌های قابل توجهی متتحمل شده است، می‌دانیم که «صنایع شیشه، شیرآلات، پتروشیمی، پلاستیک، کفشن، ظروف و صنایع غذایی هر یک از جمله واحدهای صنعتی و تولیدی هستند که در شهر ک‌های صنعتی استان تهران در هفته جاری به دلیل قطع مکرر برق و عدم اجرای صحیح جدول زمان بندی و نیز وعده‌های بی‌پایه

برق منطقه‌ای، خسارات مالی جبران ناپذیری را متحمل شده‌اند» و «بسیاری از واحدهای صنعتی هم اکنون بانیمی از ظرفیت خود یا حتی کمتر مشغول به کارند».^{۶۶}

اگر وضعیت کلی اقتصاد به صورتی است که در بالا گفته شد، آن وقت این پرسش هم چنان‌بی جواب می‌ماند که اگر نکاتی که درباره بازار سهام در یادداشت قبلی آورده شد، درست است که هست، در آن صورت، دلایل اقتصادی رکورد زدن شاخص بورس تهران، کدام‌اند؟ اگر این رکورد زدن با رونق اقتصادی قابل توضیح نباشد که در شرایط موجود در اقتصاد این گونه نیست، در آن صورت، تنها بدیلی که باقی می‌ماند، شکل گرفتن حباب مالی در بورس تهران است و حباب مالی – می‌خواهد در ایران باشد یا در کره میخ دیریا زود می‌ترکد و از این سرانجام هم گریزی نیست. ممکن است اندکی دیریا زود بشود، ولی سوخت و سوز ندارد.

بحران بیکاری در ایران

در هفته آخر مرداد ۸۹ همشهری گزارش کرد که «سالهای گذشته نرخ بیکاری حداکثر تا ۱۱,۹ درصد و تعداد بیکاران نیز کمی بیشتر از ۲,۵ میلیون نفر بود، اما این نرخ در بهار امسال به ۱۴,۶ درصد و تعداد بیکاران نیز به بیش از ۳,۵ میلیون نفر افزایش یافت».^{۶۷} در میان جمعیت بالای ۱۵ سال، نرخ بیکاری در میان زنان، بیش از ۲۵ درصد گزارش شده است. در همان روزها در گزارش دیگری می‌خوانیم که نرخ بیکاری در ۲۹ استان کشور در بهار ۱۳۸۹ دورقمی شد. آن چه در این گزارش به شدت نگران کننده است این که نرخ بیکاری در میان جوانان - ۱۵ تا ۲۴ ساله - نزدیک به ۳۰ درصد بوده است و «سهم زنان ۴۶,۵ درصد برآورد شده است».^{۶۸} وزیر کار البته مدعی است که «اگر از ما پرسند، همان آمار را می‌دهیم ولی ته دلمان آن را اشتباه می‌دانیم». البته درباره زمینه‌های این «اشتباه» سخنی نگفت.^{۶۹} هرچه که ادعاهای وزیر کار باشد، خبر داریم که اگرچه نزدیک به سه هفته از تابستان گذشته است، ولی نرخ بیکاری تابستان هنوز اعلام نشده است.

محتمل ترین دلیلی که می‌توان برای آن ارایه نمود این که به احتمال قریب به یقین و به خصوص با توجه به آن چه که در بخش‌های مختلف اقتصاد می‌گذرد - به مطلب فصل پیش مراجعه شود - این نرخ افزایش یافته است و مسئولان هم صلاح دراین دیده اند که به قول معروف «سری که درد نمی‌کند» را «دستمال نبندند» و اصولاً آمارهای مربوطه را منتشر نکنند. نکته اساسی این است که اقتصاد ایران گرفتار بحران همه جانبه و عمیقی است که از سوی

دودلت مردان کنونی جدی گرفته نمی‌شود.

برخی کارشناسان نرخ بیکاری واقعی را چند درصد بالاتر از نرخ بیکاری مرکز آمار می‌دانند و برخی نیز حتی نرخ واقعی را تا دو برابر اعداد و ارقامی که اعلام می‌شود ذکر می‌کنند. آنها براین باورند که «سریازان»، «زنان خانه دار»، «دانشجویان» و «دانش آموزان» نباید در گروه شاغلین قرار بگیرند. از آن گذشته، آمارهای رسمی بیکاری در ایران یک عیب اساسی دیگری هم دارد. اگرچه قانون کار، میزان ساعت کار هفتگی را ۴۴ ساعت می‌داند ولی نهاد مسئول اندازه گیری نرخ بیکاری - مرکز آمار ایران - هر کس را که در طول هفته یک ساعت کار کند شاغل به حساب می‌آورد و ظاهرا به این پرسش هم کار ندارد که آیا چنین «شاغلی» با یک ساعت کار هفتگی قادر به تامین زندگی خویش هست یا خیر؟ البته در این میان این ادعای حیرت آور نماینده سابق کارفرمایان در اجلس جهانی کار را هم داریم که در گفتگوئی با مهر مدعا شد که «من قاطعه اعلام می‌کنم که امروز بیش از ۶۰ درصد نیروی کار فعال کشور در شرایط بیکاری قرار دارند، ضمن اینکه نرخ بیکاری نیز همواره بالاتر از ۲۵ درصد است و این نرخ در قشر جوان به بالای ۶۰ درصد نیز رسیده است».^۷ اگرچه آمار بیکاری در فصل تابستان هنوز اعلام نشده است ولی با توجه به شواهد دیگری که هست، تردیدی نیست که این نرخ روند صعودی داشته است.

در ضمن خبر داریم که افزایش نرخ بیکاری در شرایطی اتفاق می‌افتد که جمعیت فعال با کم شماری روپرورست. می‌دانیم که در طول ۱۳۸۵-۱۳۷۵ همیعت فعال کشور بطور متوسط سالی ۴ درصد افزایش یافته است و شواهد موجود از تداوم این روند افزایشی خبر می‌دهد و به این حساب، باید در چند سال گذشته سالیانه ۷۰۰ هزار نفر به جمعیت فعال کشور اضافه شده باشد ولی «نگاهی به آمار مرکز آمار، نشان می‌دهد که این موضوع هیچ محلی از اعراب نداشته است».^۸

جمعیت فعال به روایت مرکز آمار

سال	جمعیت فعال	تغییر به نسبت سال قبل
۱۳۸۴	۲۳۲۹۳۴۴۵	----
۱۳۸۵	۲۳۴۸۴۰۶۸	۱۹.۶۲۳
۱۳۸۶	۲۳۵۷۸۷۱۵	۹۴۶۴۷
۱۳۸۷	۲۲۸۹۲۴۸۹	-۶۸۶۲۲۶

۱۳۸۸	۲۳۸۴۰۶۷۶	۹۴۸۱۸۷
(۱۳۸۹) سه ماه اول	۲۴۲۰۴۲۰۱	۳۶۳۵۲۵

بعید نیست که کم شماری چشمگیر جمعیت فعال در ۱۳۸۷ برای ماساژ آمار بیکاری در حوال و حوش انتخابات پرسش برانگیز سال ۱۳۸۸ بوده باشد. آن چه در این جدول جالب است این که از سال ۱۳۸۴ تا پایان سه ماهه اول ۱۳۸۹ جمعیت فعال ایران تنها ۹۱۰ هزار و ۷۵۶ نفر بیشتر شده است در حالی که اگر میانگین سالی ۷۰۰ هزار نفر را در نظر بگیریم، این افزایش باید برای این مدت اندکی کمتر از ۳ میلیون نفر بوده باشد. از سوی دیگر، مشاهده می کنیم که در فاصله سال ۱۳۸۴ تا پایان سه ماه اول ۱۳۸۹ میزان جمعیت فعال تنها ۳,۹ درصد افزایش یافته است در حالی که براساس آمارهای این مرکز جمعیت بالاتر از ۱۰ سال- که مبنای اندازه گیری جمعیت فعال در کشور است- در این دوره حدوداً ۵ میلیون و ۲۴۸ هزار و ۷۷۳ نفر بیشتر شد که به نسبت سال ۱۳۸۴ رشدی معادل ۹,۲۳ درصد نشان می دهد. به عبارت دیگر، روش نیست برسر ۴ میلیون و ۳۳۸ هزار و هفده نفری که اگر چه به جمعیت فعال افزوده شده اند ولی در پایان بهار سال ۱۳۸۹، نه شاغل اند و نه بیکار چه آمد است؟ اگر نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت در سال ۱۳۸۴ را مبنای کارمان قرار بدھیم و آمارهای رسمی سالهای دیگر را براین اساس «تصحیح» کنیم، آمار متفاوت بیکاری به دست می آید.^{۷۲}.

میزان بیکاری در ایران

سال	آمار رسمی	آمار احتمالاً واقعی
۱۳۸۴	۱۱,۵	۱۱,۵
۱۳۸۵	۱۱,۳	۱۲,۵۵
۱۳۸۶	۱۰,۵	۱۳,۱۶
۱۳۸۷	۱۰,۴	۱۷
۱۳۸۸	۱۱,۹	۱۶,۴۲
(۱۳۸۹) سه ماه اول	۱۴,۶	۱۸,۷۳

برخلاف آن چه که در نگاه اول به نظر می رسد، این ارقام «تصحیح شده» ما بعید نیست به واقعیت نزدیکتر باشد چون اگر چه براساس آمارهای رسمی

می دانیم در طول این سالها نزدیک به ۵ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر به جمعیت فعال اضافه شدند ولی کل مشاغل ایجاد شده در طول همین مدت اندکی کمتر از ۶۰ هزار شغل بوده است.

همان طور که پیشتر هم گفته شد علاوه بر کم شماری جمعیت فعال، فریب دیگری که بکار گرفتند تغییر تعریف «اشغال» بود که از کسی که هفتاهای حداقل دو روز کار می کند به کسی که در هفته یک ساعت کار بکند تغییر یافت. بررسی های دیگری که انجام گرفته نشان می دهد که برای کنترل بیکاری و کاهش آن اقتصاد ایران باید حداقل سالی ۸ درصد رشد داشته باشد در حالی که متوسط رشد اقتصادی از این میزان به مراتب کمتر بوده است و رشد اقتصادی ایران در ۱۳۸۸ هم تنها ۱،۱ درصد بود. برای سال جاری بعضی از کارشناسان میزان رشد را نیم درصد و حتی صفر برآورد می کنند که طبیعتاً موجب خامنی پیشتر وضعیت اشتغال و بیکاری در ایران خواهد شد.

البته در کنار این بحران جدی بیکاری لازم است توجه شما را به دو نکته مهم دیگر هم جلب کنم.

اول این که روشن نیست که دولت به واقع برای مقابله با بیکاری چه برنامه‌ای دارد؟ تازگی ها به قرار باز هم اعتبارات فراوانی برای طرح های زود بازده تصویب کرده اند و اگر به سابقه این طرحها نگاه نکنیم بعید است که در رسیدن به هدف موفق باشد.

دوم، با وجود این مشکل جدی، آقای احمدی نژاد و شماری از وزیرانش بطور علني و جدی مخالف کنترل جمعیت و خواهان افزایش جمعیت ایران اند. در تائید روند رو به رشد بیکاری، در اینجا می خوانیم که در ۴ ماه اول سال ۱۳۸۹ میزان اخراج از کار در مقایسه با مدت مشابه سال قبل، حدوداً ۲ برابر شده است.

این خبر ناخوش را هم در اینجا می خوانیم که «طبق آمار رسمی کشور بیش از ۴۶ درصد دختران بین ۱۵ تا ۲۴ ساله بیکار هستند و در فصل بهار امسال بیش از ۵۰۰ هزار زن از کار خود بیکار شدند».^۷ و این همه در شرایطی دارد اتفاق می افتد که هنوز یارانه ها حذف نشده اند و حتی یک سایت هوادار دوآتشه دولت هم به شکوه برآمده است که «از طرفی و در شرایطی که اشتغال متولی خاصی ندارد و هیچ برنامه مدونی برای کاهش بیکاری تدوین نشده و با وجود اینکه طرح «بنگاه های زودبازد» نیز پس از صرف هزینه های بسیار به شکست انجامید، دولت وعده ایجاد یک میلیون و صد هزار شغل در سال را می دهد!!» و به درستی یادآوری می کند، «اینکه دولت چطور با چه سیاستی در شرایط رکودی اقتصاد که رشد اقتصادی به ۱ درصد [رسیده] و عده ایجاد بیش از یک

میلیون فرست شغلی می‌دهد موضوعی است که واقعاً جای تعجب دارد.^{۷۵} دردمدانه باید گفت که آن چه به احتمال زیاد اتفاق خواهد افتاد این که نرخ بیکاری باز هم افزایش خواهد یافت و اگر یارانه‌ها هم حذف بشوند، فشارهای تورمی هم از کترل خارج خواهد شد.^{۷۶} افزایش بیکاری و افزایش تورم به گمان من، ترکیب نامانوسی است که محتمل است به پی آمدهای سیاسی بسیار ناگوار بیانجامد.

تا به همین جا خبر داریم که هنگام سخنرانی آقای احمدی‌نژاد که درسالگرد آزادسازی خرمشهر در خرداد ۱۳۸۹ به این شهر سفر کرده بود شرکت کنندگان شعار «بیکاری بیکاری» سردادند و از دولت خواستند در جهت رفع بیکاری تلاش کند. آقای احمدی‌نژاد هم در عکس العمل به این خواسته گفت «دولت در خدمت شماست و ان شاء الله با برنامه‌ریزی گسترده با همت جوانان خرمشهر و خوزستان ریشه بیکاری در خوزستان از بین خواهد رفت».^{۷۷} سئوالی که بالافصله پیش می‌آید این که مگر بیکاری در ایران به چه میزان است که شرکت کنندگان دریک مراسم رسمی کارشان به شعاردادن کشیده است؟

برخلاف ظاهر ساده این پرسش جواب ساده و سرراستی ندارد. یعنی در بسیاری از کشورهای جهان، یک سازمان دولتی مسئول جمع آوری آمار بیکاری است و هرماهه هم در صد بیکاری اعلام می‌شود و کم اتفاق می‌افتد که کسی آمارهای رسمی را به پرسش بگیرد و یا در مقابل اطمینان بودن آن شک و تردید روا بدارد. در ایران ولی، به خصوص در سالهای اخیر شاهد تحولاتی بوده ایم که دربهترین حالت، موجب شده است تا از قابل اعتماد بودن آمارهای دولتی به مقدار زیادی کاسته شود. به عبارت دیگر، کمتر کسی به واقع می‌داند که میزان واقعی بیکاری در ایران چه میزان است. و ناگفته روش است که وقتی از ابعاد واقعی بیکاری بی اطلاع باشیم، طبیعتاً در سیاست پردازی برای مقابله با آن هم توفیقی نخواهیم داشت.

به برآورد میزان بیکاری خواهم پرداخت ولی واقعیتی که تقریباً مورد قبول اکثریت مطلق ناظران مسایل اقتصادی ایران است این که میزان بیکاری در ایران نگران کننده شده است و گذشته از زیان‌های قابل توجه اقتصادی، زیان‌های اجتماعی و فرهنگی چشمگیری هم دارد. پرسش اول این است که چرا برخلاف وعده ووعیدهای گوناگون دولتها در ایران، با این وضعیت ناهنجار روبرو هستیم؟ و نکته دوم این که، بیکاری نگران کننده چه هزینه‌های اضافی بر اقتصاد و جامعه ایران تحمیل می‌کند؟ و نکته سوم این که، برای تخفیف بیکاری چه باید کرد و یا چه می‌توان کرد؟

در این مقاله سعی می کنم به بعضی از این پرسش‌ها جواب بدهم. در ایران موسسات متعددی آماریکاری منتشر می کنند ولی این آمارها در غالب موارد با یک دیگر هم خوان نیستند. از آن گذشته، آمارهای دولتی ایران با آمارهای موسسات بین المللی هم جور در نمی آید. برای نمونه، نشریه میس نرخ واقعی بیکاری در ایران طی ۴ سال گذشته را بین ۲۰ تا ۲۵ درصد تخمین زده است ولی سازمان‌های داخلی نرخ را حدوداً ۱۰ درصد اعلام می کنند. واقعیت این است که هرساله ۶۰۰ هزار نیروی کار جدید - یعنی بیشتر از مشاغلی که ایجاد می شود - وارد بازار کار می شود. به سخن دیگر، میزان بیکاری در ایران سالی ۶۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر افزایش می یابد. ولی در آمارهای رسمی نشانی از این افزایش نیست.^{۷۸} خبر ندارم که آیا این کم شماری به عدم انجام می گیرد یا نتیجه بکار گیری تعاریف نادرست و ناکافی از اشتغال است ولی آن چه که می توان به اشاره درباره اش سخن گفت برآوردهای متفاوتی است که از میزان بیکاری داریم و همین عدم توافق برس میزان واقعی بیکاری، تدوین سیاست‌های مطلوب برای مقابله با این مشکل اقتصادی و اجتماعی را دشوار می کند.

به گفته انصاری- و کیل مجلس- در حال حاضر هر کس که هفت‌تای دو ساعت کار کند، شاغل به حساب می آید. براساس این تعریف از کار و بیکاری بود که در سال ۱۳۸۶ میزان بیکاری به ادعای دولت تک رقمی شد (به ۹,۹ درصد رسید). با این همه خبر داریم که حتی با این تعریف مخدوش از اشتغال، میزان بیکاری در ۱۳۸۷ به ۱۰,۴ درصد و در سال ۱۳۸۸ به ۱۱,۹ درصد افزایش یافته است. البته خبرداریم که قرار بود میزان بیکاری تا آخر برنامه چهارم به ۸ درصد کاهش یابد ولی همه قرائن نشان می دهد که دولت در رسیدن به این هدف شکست خورده است. به گفته این نماینده مجلس با توجه به کاهش سرمایه‌گذاری و تداوم رکود، در سال جاری نرخ بیکاری تا ۱۴ درصد افزایش خواهد یافت.^{۷۹}

نماینده پیشین ایران در اجلاس جهانی کار- عباس وطن پرور- ولی تصویر نگران کننده تری به دست می دهد. به اعتقاد وطن پرور یکی از مشکلات موجود «عدم وجود یک اراده قوی و منطقی برای رفع معضل بیکاری است» و در این راستا به تغییراتی اشاره می کند که در دولت صورت گرفته و مسئولیت اشتغال زائی از وزارت کار به وزارت رفاه منتقل شده است و به اعتقاد وطن پرور این وزرات خانه «بدون داشتن ساختار وابزار مناسب اشتغال زائی خود را مسئول اشتغال می داند». و با اشاره به مشکلات فراوان موجود در واحدهای تولیدی تعاملی و کم کاری و عدم توفیق بانک توسعه تعابون به این واحدهای اصولاً

چنین تغییر مسئولیتی را کارساز نمی‌داند. به گمان او شفاف نبودن نرخ بیکاری و تعداد واقعی بیکاری دلایل متعددی دارد «در حال حاضر شاغل حساب کردن سربازان، زنان خانه دار و دانشجویان و همچنین افرادی که در هفته یک یا دو ساعت کار دارند، همه از ابهامات نرخ بیکاری وضعیت واقعی استغال در کشور است». به عقیده او میزان بیکاری در بعضی از استانها ۴۵ درصد است.^{۸۰}

محمد تقی رهبر یکی از وکلای اصفهان در مجلس فراتر رفته و گفت: «اینکه به جای حل معضل بیکاری، آمارها را دستکاری کنیم و بگوییم هر کسی در هفته یک ساعت کار کرد شاغل است، کاری غیراخلاقی و متضاد با اهداف نظام اسلامی است». او ادامه داد که «اگر با تغییر آمارها ژست بگیریم که بیکاری کاهش یافته است آیا در حق بیکاران جفا نکرده‌ایم و این خیانتی به خیل عظیم بیکاران نیست».^{۸۱}

موید حسینی صدرنماینده مردم خوی هم به نکته مشابهی اشاره می‌کند، و می‌گوید «نرخ بیکاری را زیر ۱۲ درصد اعلام می‌کنند، در حالی که بالاتر از ۲۰ درصد است». او با تأیید وضعیت وخیم استغال در استان آذربایجان غربی افروزد، «به جای مسئولان، شرمنده کسانی هستم که با داشتن مدرک دانشگاهی سال‌هاست در جست‌وجوی کارند و نمی‌یابند، اما از زبان مقامات می‌شنوند که نرخ بیکاری در حال کاهش است».^{۸۲}

چندی پیش وقتی استاندار کرمانشاه نرخ بیکاری آن استان را ۱۰,۲ درصد اعلام کرد، فرهاد تجری، نماینده قصرشیرین، گیلانغرب و سرپل ذهاب در مجلس شورای اسلامی گفت: بر اساس آنچه در استان شاهدیم، یقیناً نرخ بیکاری استان بالاتر از این‌هاست. وی خواستار تجدیدنظر در داده‌ها و شاخص‌هایی متنج به این آمار شد. او افزود: «در شهرها و روستاهای حوزه انتخابیه‌ام در هر خانوار چهار، پنج نفره، حداقل یک نفر بیکار وجود دارد و در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان گفت در این مناطق نرخ بیکاری حدود ۲۰ درصد است».^{۸۳}

محمد کرمی راد، دیگر نماینده مردم کرمانشاه در مجلس شورای اسلامی نیز، خواستار اصلاح شاخص‌هایی که بر اساس آن نرخ بیکاری استخراج می‌شود، شد و گفت: در حال حاضر بخشی از زنان و افرادی که فاقد مهارت هستند، «جزء آمار بیکاران محسوب نمی‌شوند». وی با بیان این که باید کار بیشتری در جهت ایجاد استغال در استان صورت گیرد، افزود: «عمله مراجعان به دفتر ما در خواست اشتغال دارند و این نشان می‌دهد نرخ بیکاری در استان بالاست و باید کار بیشتری صورت گیرد».^{۸۴}

همان گونه که پیشتر گفته بودیم، وطن پرور نیز ضمن مردود شمردن

نرخ‌های رسمی دولتی ادعا کرد که با یک حساب مقدماتی می‌توان نرخ بیکاری را در حال حاضر بالای ۲۲ درصد دانست و حتی افزود در برخی استان‌ها نرخ بیکاری بالای ۴۵ درصد است.^{۵۵} به گفته علیرضا محجوب نرخ بیکاری در ایران حداقل ۲۰ درصد است به ادعای محجوب نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله حدوداً ۲۶ درصد است.^{۵۶} علاوه بر بیکاری بطور کلی باید به تفکیک جنسیتی بیکاری هم توجه کرد. خبرداریم که نرخ بیکاری زنان تحصیل کرده ۴۰ درصد است و علاوه بر سیاست‌های فرهنگی دولت فعلی برای ترویج نقش خانه داری زنان، علل و عوامل فرهنگی و اقتصادی دیگری نیز در این بیکاری چشمگیر موثر است. در پیوند با نقش اقتصادی زنان در جامعه در شرایط امروز ایران، دو دیدگاه متناقض و مضاد دربرابر یک دیگر قرار گرفته‌اند.

یک دیدگاه که سیاست‌های کلی دولت را در راستای حذف زنان از عرصه اجتماع برآورده می‌کند و به آن ایراد می‌گیرد و از سوی دیگر، دیدگاه حامیان دولت کنونی است که منتقدان را به عنوان کسانی که خواهان سنت شدن بیان خانواده در ایران هستند سرزنش می‌کند. برای مثال سجادی، معاون پژوهشی مرکز امور خانواده می‌گوید «در دولت‌های گذشته، به آموزش مباحث حقوق خانواده‌ها پرداخته و با آموزش حقوق زن و مرد نسبت به هم، چگونگی گرفتن این حقوق را از یکدیگر آموزش داده که همه به اختلافات خانوادگی منجر شد و این باعث اختلافات خانوادگی بسیار شده بود؛ اما ما در دولت نهم و دهم، آمدیم و به تکلیف همسران نسبت به هم پرداختیم».^{۵۷} و این هم البته از مواردی است که همه شواهد موجود بیانگر عدم توفیق دولت در این فرایند است. برآورد شده است که از هر ۴ ازدواج، یک مورد به طلاق می‌انجامد.

خبرداریم که «قرار گرفتن آمار طلاق نه ماهه سال ۸۸ بر روی پایگاه اطلاع رسانی سازمان ثبت احوال سبب پدیداری موجی از نگرانی‌ها در میان مسئولان شد تا هادی مقدسی عضو کمیسیون اجتماعی مجلس خبر از قرار گرفتن این موضوع در دستور کار مجلس دهد».^{۵۸} البته باید اذعان کرد که مقوله بعض‌های جنسیتی در ایران ابعاد متعددی دارد که وارسیدن شان را به زمان دیگری واگذار می‌کنیم.

اما، هرچه که میزان واقعی بیکاری در ایران باشد، واقعیت این است که به تجربه این چندساله می‌دانیم که آمارهای دولتی میزان آن را کم برآورد می‌کند. اگر خوش بین باشیم، دلیل این کم شماری هم به احتمال زیاد بکار گیری تعاریف نه چندان مطلوب استغلال از سوی مسئولان آمارگیری در ایران است. در صفحات پایانی این فصل سعی می‌کنم از هزینه‌های بیکاری سخن بگویم و هم چنین به عواملی که موجب افزایش بیکاری می‌شوند اشاره کنم.

البته هر کدام از این دو مقوله خود می توانند موضوع پژوهش‌های بسیار گسترده‌تری باشند.

هزینه‌های بیکاری

کم نیستند اقتصاددانانی که معتقدند عمدۀ ترین مشکل و مسئله اقتصاد «کمیابی» از سوئی و «انتخاب» از سوی دیگر است. این دو مقوله بطور تنگاتنگی با هم مربوط اند و روابطه علیت نیز از کمیابی به انتخاب می‌رسد. یعنی اگر «کمیابی» وجود نمی‌داشت، «انتخاب» نیز ضروری نمی‌شد و به یک معنا، «مشکل اقتصادی» هم نداشتیم.

علت اصلی کمیابی هم «نامحدود بودن» خواسته‌های بشر و محدودیت امکانات تولیدی در اقتصاد است که به ناگزیر به «انتخاب» می‌رسد. این که در باره این «انتخاب‌ها» چگونه تصمیم گیری می‌شود سر از نظام‌های اقتصادی مختلف در می‌آورد. در اقتصاد سرمایه‌داری، نیازها و انتخاب‌ها فردی، و کanal تصمیم گیری هم «نظام بازار» است. یکی از این منابع «محدود»، البته که نیروی کار است و طبیعی است هر وقت که بخشی از این نیروی کار محدود عاطل بماند، تو ان تولیدی آن بخش نیروی کار که عاطل و بیکار مانده است برای همیشه از دست می‌رود.

به عبارت دیگر، یکی از عیان‌ترین هزینه‌های بیکاری نیروی کار در اقتصاد کاهش میزان تولید در آن است. البته هزینه تنها به همین جا محدود نمی‌شود، وقتی تولیدی صورت نگیرد، طبیعتاً در آمدی هم نیست و وقتی در آمد نبود، میزان مالیاتی که دولت از شاغلان می‌گیرد هم کاهش می‌یابد. در جوامعی که نظام‌های پیشرفت‌ره رفاه اجتماعی دارند، گذشته از کاهش در آمد دولت، هزینه‌های دولت هم افزایش پیدا می‌کند. یعنی بیکاران برای مدتی که بیکارند باید پرداخت‌های رفاهی دریافت نمایند و گذشته از کاهش سطح تولید، بعيد نیست که هزینه‌های دولت هم در حالتی که در آمدش کاهش یافته، افزایش یابد که به نوبه می‌تواند به صورت کسری بودجه بیشتر درآید که به جای خویش پی آمده‌ای نامطلوب دیگر دارد. البته علاوه بر هزینه‌های اقتصادی بیکاری، بیکاری هزینه‌های دیگری هم دارد. در مردم مشخص ایران خبر داریم که براساس پژوهش‌های انجام گرفته، ۶۰ درصد خودکشی به طور مستقیم با مسئله بیکاری مربوط می‌شود. علاوه خبرداریم که یکی از پی آمده‌ای ناهنجار دیگر بیکاری، فرار مغزه است. یعنی وقتی کار نباشد و یا کم باشد، طبیعتاً افراد ممکن است در جستجوی کار ترک وطن کنند. در مردم ایران، برآورد می‌شود که سالانه بطور متوسط ۱۰۰ تا ۲۲۵ هزار نفر از متخصصان و تحصیل کرده‌ها کشور را ترک می‌کنند. علاوه گفته می‌شود که ۴۰ درصد از مردم کشور، یعنی

۲۸ میلیون نفر دقیقاً بخاطر بیکاری زیر خط فقر مطلق یا نسبی قرار گرفته‌اند.^{۸۹} در بررسی علل بیکاری بالا در اقتصاد ایران به چند عامل می‌توان اشاره کرد.

رشد بالای جمعیت

به طور مشخص خبر داریم که در طول ۱۹۷۹-۱۹۸۸ جمعیت ایران بطور متوسط سالی ۳,۹ درصد افزایش داشت و اکنون بخش عمداتی از کودکانی که در این دوره به دنیا آمده‌اند در نوجوانی و جوانی به خیل عظیم بیکاران و حتی بیکاران پنهانی در اقتصاد ایران پیوسته‌اند.

پائین بودن رشد اقتصادی

برآورد شده است که با توجه به تعداد کسانی که هرساله وارد بازار کار می‌شوند، برای ثابت ماندن نرخ بیکاری رشد اقتصادی باید حداقل ۸ درصد در سال باشد. در حالی که در ۴ سال گذشته، متوسط رشد سالانه اقتصاد تنها ۴,۵ درصد بود. گفتن دارد که اگر آن طور که وعده داده بودند قرار گرفت نرخ بیکاری تک رقمی شود، رشد اقتصادی باید حداقل ۵,۵ درصد باشد که البته این گونه نشد.

عدم توجه به طرح‌های کارآفرین

در کنار نرخ رشد اقتصادی پائین، باید به عامل دیگری هم اشاره کنم. با وجود قانون اصل ۴۴ واقعیت این است که سلطه بخش دولتی بر اقتصاد تداوم یافته و حتی به تعییری بیشتر شده است. بعلاوه مدیریت دولت هم به شدت غیر کارآمد است. از سوی دیگر، به دلایل مختلف سرمایه‌گذاری نیز در این اقتصاد از رشد کافی برخوردار نیست و سرمایه‌گذاری دولتی نیز عمدتاً در بخش‌های سرمایه بر اقتصاد صورت می‌گیرد که اشتغال قابل توجهی ایجاد نمی‌کند.

عملکرد نامطلوب نظام آموزشی

در اینجا منظورم دو وجه از نظام آموزشی ایران است. اولاً، به گمان من کافی تخصیص نمی‌یابد، سهم هر روزا فرون تری صرف آموزش عالی (آن هم نه رشته‌های مورد نیاز، بلکه آموزش عالی بطور کلی و آن چه که در ایران از آن تحت عنوان «مدرک ک‌گرانی» نام می‌برند). می‌شود. وجه دوم که مسئله آفرین است این که به دلیل مناسبات ضعیف بین دانشگاه و بخش صنعت بین مهارت‌های آموزش داده شده و آن چه که مورد نیاز اقتصاد است عدم تقارن وجود دارد. در ۱۰ سال گذشته، تعداد دانشجویان ایران ۵ برابر افزایش یافته

که به جای خویش رقم قابل توجهی است. ولی این تحول دو ابراد اساسی دارد. تحصیلات عالیه به خصوص وقتی که دیگر بخش‌های اقتصادی به همین صورت رشد و گسترش نمی‌یابند، بطور موقت و برای مدت ۴ سال متقارضیان کار را سرگرم می‌کند.

همراه با افزایش کمیت آموزش عالی، تلاش موفقی برای بهبود کیفیت آموزش عالی در ایران نگرفته است. یعنی بخش عمدۀ این رشد در دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه پیام نور صورت گرفته است. در حال حاضر اقتصاد ایران با تعداد قابل توجهی فارغ التحصیل پر توقع ولی فاقد مهارت‌های لازم روپردازی است. برآورد شده است که ۸۰ درصد فارغ التحصیل‌های بیکار در دانشگاه آزاد اسلامی تحصیل کردند. یکی از پی‌آمدۀ ایش نه فقط اتلاف نیروی انسانی بلکه گسترش مشاغل غیر مولد در اقتصاد ایران است.

در همین راستا بد نیست اشاره کنم که در حوزه اشتغال آفرینی اگرچه با عدم تحرک در بخش خصوصی روپردازی می‌شود ولی عمدۀ مشاغلی که ایجاد شده در بخش دولتی بوده است. خبر داریم که تعداد کارمندان دولت از ۵۵۰ هزار نفر در ۱۹۷۹ به ۳,۲ میلیون نفر در ۲۰۰۳ رسید در حالی که نیاز دولت برای انجام آن چه هائی که انجام می‌دهد بسیار کمتر از این تعداد است. به سخن دیگر، شاهد رشد بیکاری پنهان در بخش دولتی هستیم که طبیعتاً هزینه‌های بیشتری را بر دولت تحمیل می‌کند.

برنامه ناموفق خصوصی سازی

هرچه که مباحث نظری درباره این واگذاری‌ها باشد، واقعیت این است که این سیاست به بدترین شکل ممکن در ایران اجرا شده است که نتیجه‌اش نه افزایش رقابت در بازار بود که موجب بهبود کیفیت کالا و حتی در موادی منطقی تر شدن قیمت آنها بشود و نه این که مشکل تاریخی کمی تولید در اقتصاد چاره شده است.

به دلایل گوناگون بسیاری از شرکت‌های خصوصی شده یا بخشی از کارگران خود را اخراج کرده اند و یا این که کاملاً تعطیل شده اند. از سوی دیگر، این را هم می‌دانیم که مقررات دست و پا گیر دولت زندگی اقتصادی را برای شرکت‌های بخش خصوصی سیار دشوار کرده است. خبر داریم که در ۴ سال گذشته حداقل ۱۴۰۰ شرکت خصوصی در ایران اعلام ورشکستگی کرده اند.

عدم هماهنگی بین سیاست وزارت بازار گانی و صنایع

همه شواهد نشان می‌دهد که دولت جمهوری اسلامی یک سیاست منسجم

و حساب شده برای مدیریت اقتصاد ندارد. به همین خاطر، در شرایطی که موسسات تولیدی داخلی قادر به فروش محصولات خود نیستند و اغلب ناچار می‌شوند که با بخشی از ظرفیت تولیدی خود فعالیت نمایند، وزارت بازرگانی در پوشش کوشش برای مقابله با تورم درهای اقتصاد را بروی کالاهای بنجل ولی ارزان قیمت وارداتی باز کرده است.

بوروکراسی غیرکارآمد و مزاحم

مداخلات دولت در اقتصاد، برای نمونه کاهش دستوری نرخ بهره، و فشار برای ارایه تسهیلات تکلیفی به بانکها- حتی بانکهای خصوصی- موجب شده است که تولید کنندگان داخلی از دسترسی به منابع اعترافی به مقدار زیادی محروم بمانند. البته باید یادآوری نمایم که اگرچه شواهد دست به نقد نداریم ولی به ظن قاطع می‌توان گفت که منابع با رابطه سالاری در عرصه‌های بکار گرفته شده است که گریه از کار مصائب تولیدی در ایران بازنگرده است. بخش قابل توجهی از آن تا پیش از رکود بخش مسکن، به این بخش سرازیر شد که به نوبه به رشد بادکنکی قیمت‌ها در این بخش منجر شد.

ریسک سیاسی

به دلایلی که جای ذکر شان در اینجا نیست، متاسفانه ریسک سیاسی در اقتصاد ایران به حد غیر قابل قبولی بالاست و به همین خاطر اگرچه امکانات بالقوه قابل توجهی برای سودآوری در آن وجود دارد ولی نه سرمایه گذاران ایرانی و نه خارجی تمایل چندانی به سرمایه گذاری در این اقتصاد نشان نمی‌دهند. و البته که با کاهش میزان سرمایه گذاری که در اقتصاد ایران در این سالها اتفاق افتاد، طبیعی است که فرصت‌های شغلی هم به میزانی که لازم است ایجاد نخواهد شد. اگرچه وزیر اقتصاد از «ریسک صفر» در اقتصاد ایران سخن می‌گوید ولی به گمان من، ارزیابی واقع بینانه تر را رئیس شورای رقابت به دست داده است که به بالابودن ریسک در ایران نه فقط تاکید کرده بلکه آن را نکوهیده است.^{۹۰}

تراژدی مسکن در ایران

در اینجا^۱ خواندم که متوسط بهای خانه در تهران متری یک میلیون و ۶۰۰ هزار تومان است. به این ترتیب یک آپارتمان ۵۰ متری می‌شود ۸۰ میلیون تومان و به همین نحو یک خانه ۱۰۰ متری هم ۱۶۰ میلیون تومان در می‌آید. خبرنامه که چند درصد ایرانیان کارگرند و به ویژه قانون حداقل مزد که تازگی‌ها به نسبت پارسال ۱۵ درصد هم بیشتر شد (ولی هنوز ماهی ۳۰۳ هزار تومان است) شامل چه تعداد از این کارگران می‌شود ولی دارم فکر می‌کنم که اگر جوانی که با حداقل مزد در ایران کار می‌کند، برای این که بتواند خانه‌ای بخرد چند سال باید کار بکند؟ آیا در هیچ زمانی می‌تواند چنین بکند؟ و اگر نتواند این کار را بکند، چه پی‌آمدۀای خواهد داشت؟

فرض کنید که شما یک کارگر جوانی هستید که به سلامتی و میمنت کاری گیر تان آمده است و کار فرما هم، اگر چه خودش مشکل مالی دارد، ولی شمارا با حداقل مزد استخدام کرده و این مزد ماهانه را به شما می‌پردازد. یعنی شما از این کارگران «طلبکار» نیستید که اگرچه از مال دنیا دارائی زیادی ندارند، ولی کار فرمایان به تواتر مزد چند و چندین ماه را به آنها بدھکارند (من که هر چه می‌کنم عقلمند نمی‌دهد که زندگی این کارگران چگونه می‌گذرد؟ مجسم کنید کارگران لوله سازی خوزستان ۱۸ ماه مزد طلب کارند)^۲ فرض کنیم که شما یک مادر پیری هم دارید که خیلی مشتاق است تا مادر بزرگ شود ولی هر وقت که به شما در این باره حرفی می‌زنند شما که جوان فهمیده و آگاهی هستید جواب می‌دهید، مادر جان، حق با شماست ولی اجازه بده من اول یک آلونکی

تهیه بکنم، بعد برای خرید منزل برنامه ریزی می‌کنید. به خودتان می‌گوئید چون آدم ولخرج و خوش گذرانی هم نیستید یک آپارتمان ۵۰ متری برای شما و همسر آینده شما کافیست. ولی اگر از این حقوق ماهیانه تان حتی یک قرانش را خرج نکنید. به جای غذا، هوا بخورید و همه مزد ماهیانه را برای این آپارتمان کنار بگذارید، ۲۲ سال بعد، یعنی اگر مشکلی پیش نیاید، مثلاً بیکار نشوید، و یا چون «هو» زیاد می‌خورید، هوا دلتان را نزند، انشالله در سال ۲۰۳۲ می‌توانید این خانه ۵۰ متری را بخرید. ولی آیا به واقع می‌توانید این کار را بکنید؟

من فکر نمی‌کنم. به شما که نمی‌توانم دروغ بگویم، این وضعیت شما ولی یک مشکل کوچک دارد. لاید خبر دارید که آقای بهمنی اخیراً میزان تورم سالانه را حدوداً ۱۰ درصد اعلام کرده است. اگرچه تورم بهای خانه، وقتی بازار خانه گرفتار رکود نیست، از این بیشتر است ولی فرض می‌کنیم که قیمت خانه با همین میزان متوسط تورم بیشتر بشود (خواهش می‌کنم بحث را منحرف نکنید که با آن چه با قیمت‌ها در ایران می‌گذرد؛ کسی نمی‌داند که آقای بهمنی این آمارها را از کجایش در می‌آورد؟). اگر دنیا آخر نشود و امریکا یا اسرائیل به ایران حمله نکنند، آن موقع هم مatasفانه نمی‌توانید این آپارتمان ۵۰ متری را بخرید چون قیمت‌اش می‌شود اند کی بیشتر از ۶۵۱ میلیون تومان که از ۸۰ میلیون تومانی که شما جمع کرده‌اید، ۵۷۱ میلیون تومان بیشتر است. اگر با حداقل مزد بخواهید این شکاف را پربکنید، بهتر است خودتان را به دردسر نیندازید. چون این کار ۱۵۷ سال طول می‌کشد و به یقین عمر شما قد نمی‌دهد تازه پس از این همه سال با این نرخ تورم سالانه معلوم نیست قیمت همین خانه چه قدر می‌شود!

حال دوم، فرض می‌کنیم که شما نه سیگار می‌کشید و نه به سینما می‌روید و نه پول اتوبوس و تاکسی می‌دهید و نه کتاب می‌خرید، نیازهای غیر غذایی شما - مثل البسه مثلاً - از جایی که شما خبر ندارید، می‌رسد و لازم نیست شما حتی یک شاهی برای آنها پردازید. فقط سعی می‌کنید که به اندازه‌ای که برای سلامت جسم شما لازم است غذا بخورید و از این مزد حداقل تان هر چه که باقی بماند را می‌گذارید کنار که با آن انشالله این آپارتمان ۵۰ متری را بخرید تا بعد به وعده ای که به والده خانم داده اید عمل کنید. از این جا می‌دانیم که در شرایط امروز ایران برای مصرف ۲۳۰۰ کالری روزانه - میانگین جهانی - ۳۶۵ تومان لازم است که ماهی ۱۰۹۵۰۰ تومان می‌شود.^{۹۳} یعنی از این حقوق حداقل مزدی که به شما پرداخت می‌شود شما می‌توانید ۱۹۳۵۴۸ تومانش را پس انداز کنید تا انشالله با آن این آپارتمان را خریداری نمائید. اگر این کار را

بکنید پس انداز کردن ۸۰ میلیون تومان برای شما ۳۵ سال طول می‌کشد یعنی تنها در سال ۲۰۴۵ می‌توانید این میزان پول را داشته باشید. ولی متاسفانه مثل حالت اول مشکل شما رفع نمی‌شود چون وقتی شما ۸۰ میلیون تومان جمع کرده اید با متوسط تورم ۱۰ درصد - همان طور که پیشتر هم فرض کردید بودیم، قیمت همین خانه فکسنسی آنقدر زیاد می‌شود که اگر به شما بگویند بعيد نیست اگر با سکته به رحمت خدا نروید، حتماً غش بکنید. همین طور سرديستي خدمت مبارک شما عرض می‌کنم که پول شما احتمالاً برای خرید در آشپزخانه ممکن است کافی باشد. یعنی ۳۵ سال بعد، قیمت همین آپارتمانی که امروزه ۸۰ میلیون تومان است، آن موقع بیش از ۲,۲ میلیارد تومان قیمت خواهد داشت. یعنی می‌خواهم خدمت مبارک شما عرض بکنم که بهتر است اصلاً از خرید خانه منصرف بشوید و خانم والده راهم یک طوری راضی بکنید. که متاسفانه به این زودی‌ها نمی‌توانید اورامادر بزرگ بکنید.

با توجه به تازه‌ترین موضع گیری آقای احمدی نژاد من فکر می‌کنم که بد نیست به دفتر ایشان هم اطلاع بدهید که اسم شما را احتمال خط بزنند چون هرچه که فکر می‌کنید می‌بینید با نداشتن خانه و این میزان درآمد ماهیانه، این به واقع حمایت محض است که بخواهید بیش از دو بچه هم پس بیندازید. نیاز به درس و آموزش، و دانشگاه و سلامت به کنار، شمکشان را که باید حداقل سیر بکنید! ولی با این وضعیتی که در ایران وجود دارد، آیا این حداقل امکان پذیر هست؟

می‌خواستم همین روایت را برای خرید یک آپارتمان اندکی بزرگتر تکرار بکنم ولی ماشین حساب عهد ناصرالدین شاهی من تاب نیاورد و نتوانستم این کار را بکنم. شماهانی که ماشین حساب‌های آخرین مدل دارید خودتان رحمت بکشید.

و اما حالا که به این جا رسیده‌ام پس یک گریزی هم بزنم به این سیاست مسئولیت گریزانه و مخرب آقای احمدی نژاد در مخالفت با کنترل جمیعت و تشویق خانوارها به بچه دارشدن بیشتر که مورد حمایت شماری از روحاخیون هم قرار گرفته است. نمی‌دانم آیا این آفایان در همین مملکت زندگی نمی‌کنند و از این وضعیت آیا خبر ندارند و یا خودشان را به کوچه علی چپ می‌زنند و یا مسئولیت گریزند و مردم فریب؟ این که خودشان خانه دارند و لازم نیست خانه بخرند و یا این که خودشان حقوق شان از حداقل مزد بیشتر است آیا به خودی خود کافی است که مبلغ چنین سیاست مخربی بشوند که تنها و تنها پی آمدش فقیرتر کردن مردم و افزودن بر تعداد فقرا در جامعه است.

«هدفمند کردن یارانه‌ها» و تورم

باوضاعی که این روزها در ایران شاهدیم «قانون هدفمند کردن یارانه‌ها» رفته رفته دارد اندکی زیادی مضحک می‌شود. شما هم حتماً نامه‌های آقای احمدی نژاد و آقای لاریجانی را به یک دیگر خوانده‌اید. احمدی نژاد بدون این که سخن‌اش ابهامی داشته باشد درباره قانون مصوبه مجلس که به تائید شورای نگهبان هم رسیده است، می‌گوید «مشکلات فراوان برای مردم اعم از تولید کننده و مصرف کننده ایجاد می‌نماید و صدمات جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد می‌کند».^۴ آقای لاریجانی نیز کوتاه‌نمی‌آید ضمن دفاع از قانون مصوبه بطور غیر مستقیم احمدی نژاد را به مسئولیت گزیر متهم می‌کند که صحبت از افزایش ۲۰ درصدی قیمت‌ها نیست که اثری نداشته باشد بلکه «بحث چند برابر شدن قیمت‌های است که طبعاً آثار تغییر رفتار مصرفی را در بر خواهد داشت».^۵ و بعد به واقع دست احمدی نژاد را می‌گذارد در پوست گردو که با پیش‌بینی تورم و نرخ رشد برای دو سناریو به مجلس بیانید و حدس می‌زنم خودش هم می‌داند که چنین نخواهد شد.

یک نکته که برای من جالب است این که نمی‌دانم اگر مجلس باز هم با خواسته آقای احمدی نژاد موافقت نکند چه پیش خواهد آمد؟ و از آن بدتر اگر موافقت بکند قیمت‌ها باید «چندین برابر» بشود چون چند برابر شدنی که در نامه آقای لاریجانی آمده است مربوط به همین قانون فعلی است که تصویب شده است ولی اگر قرار یابشد در آمدهای دولت از ۲۰ هزار میلیارد تومان به ۴۰ هزار میلیارد تومان افزایش یابد طبیعتاً افزایش قیمت بسیار بیشتری در راه خواهد

بود که از میزانش فعلاً خبر نداریم. همین که شروع می‌کنیم به سیر و سیاحت دراین دنیای مجازی تا بینیم دست اندر کاران دراین باره چه می‌گویند، نه فقط پاسخ پرسش مان را پیدا نمی‌کنیم بلکه گیج تر می‌شویم.

محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی در جمع خبرنگاران در پاسخ به پرسشی درباره تورم حاصل از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها در کشور گفت: اگر این طرح با اعتبار ۴۰ هزار میلیارد تومانی اجرا شود، حداقل ۱۵ درصد تورم از این محل پیش‌بینی می‌شود^{۹۶} ولی از سوی دیگر می‌دانیم که کارشناسان اقتصادی تورم ناشی از هدفمند کردن یارانه‌ها را به تهایی ۳۷ درصد پیش‌بینی کردند^{۹۷}. به جستجوی مان ادامه می‌دهیم و می‌رسیم به اینجا که صندوق بین‌المللی پول با انتشار گزارشی اعلام کرد: نرخ تورم در سال ۱۳۸۹ حتی با فرض افزایش تدریجی قیمت انرژی سه برابر خواهد شد و از حدود ۹ درصد به ۳۲ درصد خواهد رسید^{۹۸}. این در حالی است که معلوم نیست میزان جهش تورمی در صورت افزایش یکباره قیمت‌های انرژی چقدر خواهد بود.

به عبارت دیگر، حتی اگر از این جهش تورمی صرف‌نظر کنیم، تورم ۲۳ درصد بیشتر خواهد شد. حسن خسته بند، نماینده مردم بندرآذربایجانی در مجلس شورای اسلامی هم بیان اینکه در ابتدای اجرای این طرح در کوتاه مدت شاهد تورم ۱۵ تا ۵۰ درصدی خواهیم بود، می‌گوید: این مشکل در درازمدت نتایج خوبی برای تمامی جامعه در برخواهد داشت ممکن است نظر این نماینده درست باشد ولی چرا دوسربار آورده از تورم احتمالی این همه با یک دیگر اختلاف دارند، نمی‌دانم^{۹۹}.

به ادعای آقای توکلی، که علاوه بر نماینده‌گی مجلس رئیس مرکز پژوهش‌ها هم هستند، مرکز پژوهشها با فرض گزینه لایحه دولت این تورم اضافه بر تورم موجود را ۵۹/۶ درصد محاسبه نموده است که رقم قابل توجهی است^{۱۰۰}. معاون پارلمانی رئیس جمهور در حاشیه جلسه شورای اداری استان قزوین به خبرنگار واحد مرکزی خبر گفت: دولت نگران تورم ناشی از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها نیست چرا که دولت با باز توزیع یارانه‌ها در جامعه، بسته‌های سیاستی خاصی را برای کنترل تورم در نظر گرفته است^{۱۰۱}. البته درباره این بسته‌های سیاستی خاص توضیحی نداد. سخنگوی طرح تحول اقتصادی گفت:

طرح تحول اقتصادی فقط ۱۲ درصد به تورم موجود اضافه می‌کند^{۱۰۲}.

آقای باهنر می‌گوید اگر ۲۰ هزار میلیارد تومان تعیین شده (یعنی اگر مجلس بر قانون مصوبه خویش اصرار بورزد و تقاضای آقای احمدی نژاد برای افزایش آن به ۴۰ هزار میلیارد تومان را یک بار دیگر رد کند). درست خرج شود تورم ناشی از اجرای لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها بیش از ۲۰ درصد

نخواهد بود^{۱۰۳}. در آن صورت نمی‌دانم اگر این مبلغ به دو برابر افزایش یابد، آیا میزان تورم ناشی از آن هم دو برابر خواهد شد یا این که شاهد افزایش بیشتری در آن خواهیم بود؟ از همه جالب تر ولی اظهار نظر استاندار تهران است که اگرچه چگونگی اش را توضیح نمی‌دهد ولی مرتضی تمدن (استاندار تهران) هر گونه ادعا مبنی بر تورمزا بودن قانون هدفمندسازی یارانه‌ها را رد کرد و گفت: «بدترین تهمتی که به طرح هدفمندسازی یارانه‌ها وارد می‌شود تورم زا بودن آن است، وقتی یارانه‌ها باز پرداخت می‌شود و به مسیر صحیح خود هدایت می‌شود ضد تورم نیز هست».^{۱۰۴}

البته من یکی منظور آقای تمدن را از «مسیر صحیح» نمی‌فهمم ولی از نظر ایشان میزان تورم ناشی از اجرای این قانون منفی خواهد بود! از سوی دیگر ولی فعالان بخش خصوصی به شدت نگران اند. خبر داریم که براساس اولین طرح نظرسنجی از فعالان بخش خصوصی کشور ۱۰۰ درصد از پاسخ دهنده‌گان بر این عقیده اند که با اجرایی شدن این لایحه، تورم افزایش بسیار زیادی را تجربه خواهد کرد.^{۱۰۵} ولی رقمی به دست ندادند. درنتیجه نمی‌دانیم منظورشان از «افزایش بسیار زیاد تورم» به واقع به چه میزان است؟ و اما سرانجام برسم به دیدگاه علیرضا محجوب که از همان ابتدا از مخالفان سرشت این طرح بود و چندی قبل پیشی بینی کرده بود تورم ناشی از این طرح سه رقمی خواهد شد.^{۱۰۶} پس از تورم منفی تا تورم سه رقمی، فعلاً منتظر می‌مانیم تا بعد.

این که اقتصاددانان درسیاری از عرصه‌های نظریات متفاوتی داشته باشند کاملاً طبیعی است ولی بعید می‌دانم که در اینجا چنین اختلاف نظری مورد داشته باشد. آن چه که به واقعیت نزدیکتر است این که به گمان من، حامیان دولت و بعضی از مدافعان اجرای این طرح برای مقاعده کردن مجلس به افزایش درآمدهای احتمالی میزان تورم ناشی از آن را کم برآورد می‌کنند و کسانی دیگر که اگرچه با اجرای این قانون موافق اند ولی با دو برابر کردن درآمدها موافق نیستند، درباره میزان تورم ناشی از اجرای این طرح اغراق می‌کنند. نتیجه این که مردم عادی ایران در این میان باید هم چنان منتظر بمانند تا سنگینی و فشار تورمی را پس از اجرای این قانون با پوست و گوشت خود لمس نموده و از میزان احتمالی اش با خبر بشوند. وضعیت دلچسب و مطلوبی نیست ولی با آن چه در صفحات پیش خوانده ایم، راه دیگری وجود ندارد.

بحران در صنعت خودروسازی

همان گونه که پیشتر گفته شد هدف از نوشتن این یادداشتها، توجه به این واقعیت این است که «رکورددزدن» شاخص بورس تهران، نه نشانه رونق اقتصاد-که وجود ندارد- بلکه به واقع بیانگر رشد یک حباب مالی خطرناک است که دیر یا زود خواهد ترکید. این که چه عواملی در شکل گیری این حباب مالی دست دارند مقوله‌ای است که باید به جای خویش شکافته شود. ولی، درباره بحران همه گیر در این اقتصاد بحران زده ایران، کمتر از یک ماه پیش- در ۱۳ مرداد- همشهری تیتر زد که «بحران صنعت خودرو را فراگرفت»^{۱۰۷}: و در اینجا می‌خوانیم که ایران خودرو برای اولین بار در ۴۵ سال گذشته، زیان ده شد و در سال مالی ۱۳۸۷ در کنار بدھی‌های چشمگیری که دارد^{۱۰۸} (این هم گفته قائم مقام مالی ایران خودروست که این شرکت «تفقیباً ۹ بار سرمایه ثبت خود به بانک‌هابدهکار است، اما به ازای آن دارایی دارد»^{۱۰۹} ۱۷۷ میلیارد تومان هم زیان داشت).

قبل از آن که ادامه بدهم اشاره کنم که براساس قانون تجارت ایران هر زمان بدھی شرکتی به بیش از نیمی از سرمایه‌های آن شرکت بررسد شرکت مذکور طبق تعریف قانونی، ورشکسته شده است. با این حساب بد نیست توجه شما را به این نکته جلب کنم که به ادعای یکی دیگر، سرمایه دفتری ایران خودرو بین ۱۰ تا ۱۲ میلیارددلار تخمین زده می‌شود و طبق آخرین آماری که داریم این بنگاه بیش از ۹ میلیارددلار بدھی دارد. یعنی بدھی ایران خودرو بین ۷۵ تا ۹۰ درصد سرمایه دفتری آن است و براساس قانون تجارت ایران،

این شرکت که در واقع بزرگترین تولید کننده خودرو در خاورمیانه است، ورشکسته است.^{۱۰}

آن چه که بلا فاصله به ذهن می‌رسد و برای من هم چنان به صورت یک معملا باقی مانده است این که مدیران این بنگاهها با چه ترفندی توانسته‌اند در بازاری که برآن کنترل تقریباً انحصاری دارند و از مساعدت و حمایت‌های دولتی هم به تمام برخوردارند، این همه زیان و بدھی بالا بیاورند؟

فراموش نکنیم که داریم از بازاری صحبت می‌کنیم که در همه این سالها مصرف کنندگان ایرانی را «واداشته بودند» تا برای خودروهایی با کیفیتی پائین‌تر از متوسط جهانی، بهائی بیشتر از بهای جهانی پردازند و تا همین اواخر هم، واردات خودروی خارجی به شدت تحت کنترل بود و حتی وقتی این بازار اندکی باز شد بر خودروهای وارداتی تعریفه‌های ۱۰۰ و ۱۳۰ درصدی وضع کردند. یعنی بازار به اصلاح بازاری بود گرفتار که در آن عرضه کننده حرف آخر را می‌زد و خریدار هم-اگرچه قرار است سلطان بازار باشد- ولی اگر این شرایط تحملی را دوست نداشت می‌توانست مثل اجدادش اسب و استرو الاغ سوار شود! ولی همان طور که خواهیم دید، این صنعت هم همانند صنعت نساجی به گل نشسته است. آیا سهم این شرکت‌ها در بازار بورس می‌تواند بخشی از این رکورد زنی باشد؟ من بعید می‌دانم. تجایی که اطلاعات محدود من اجازه می‌دهد سعی می‌کنم سرگذشت ایران خودرو را بازخوانی کنم و در حاشیه به بحران در دیگر خودروسازان هم اشاره می‌کنم.

به گل نشستن ایران خود رو دلایل متعددی دارد.^{۱۱}

یکی از دلایل عمدۀ و اساسی احتمالاً این است که از ۴ سال پیش ایران خودرو تولید پیکان را متوقف کرد و تا کنون هم نتوانست خودروی بدیلی به جای آن تولید نماید و بازار را به پراید که بوسیله سایپا تولید می‌شود باخت. در همین نوشته، همشهری پیکان را به اسی تشییه کرده است که اربابه ایران خودرو را می‌کشید «اسبی که با اینکه چندان جوان نبود اما سودآورترین محصول این شرکت محسوب شده و نیاز افشار متوسط جامعه را تامین می‌کرد. رفتن و مردن پیکان، اسب پیر گاری ایران خودرو اجتنابناپذیر بود، اما این شرکت نتوانست اسبي به قدرت پیکان پیدا کند که هیچ، آن قدر بار اضافه سوار گاری کرد و دست و پای اسب‌های دیگر گاری را بست تا چرخ اربابه باز ایستاده و عملاً بزرگ‌ترین شرکت ایران پس از شرکت ملی نفت، زمین گیر شود». شاهدش را پیشتر به دست داده ام.

عامل دیگر، هم طراحی و تولید خودروی «سمند» با هزینه‌های سرSAM آور

است.

صادرات بدون برنامه که در اغلب موارد منطق اقتصادی ندارد و بیشتر به کار تبلیغات سیاسی دولتمردان می‌آید.

اجرای طرح‌های نامناسب (برای نمونه گاز سوز کردن خودروها) که اگرچه هزینه زیادی تحمیل کرد ولی درنهایت موفق نبود.

در پوشش ضدیت با تمرکز گرایی، و هم چنین درنتیجه وعده‌های آقای احمدی‌نژاد در سفرهای استانی مبنی بر ایجاد واحدهای توپولی در شهرهای مختلف شاهد گسترش بی برنامه و بدون هدف و پرهزینه‌ای بوده ایم که نتیجه‌اش افزایش بدھی‌های ایران خودروست.

حمافت در رقابت

اگرچه باور کردنیش دشوار است ولی برنامه‌ریزی توپولی در ایران خودرو آن چنان مغلوش و درهم است که حتی برای محصولات توپولی خود هم رقیب می‌ترشد. به عنوان نمونه، پژو ۴۰۵ و سمند و همین طور، «رانا» و «پژو ۲۰۶» با هم در بازار رقابت خواهند کرد. البته رانا قرار است دو سال دیگر توپولی شود ولی معلوم نیست در آن صورت رقابت آن با پژو ۲۰۶ که آنهم از سوی ایران خودرو توپولی می‌شود چه خواهد شد؟ برای طراحی «رانا» ۱۱۰ میلیارد تومان از بیرون تحمیل شد و این «رانا» همان خودروئی است که قرار بود در ۱۳۸۳ به نام «نیو پیکان» توپولی شود ولی دولت وقت- آقای خاتمی- توپولیش را به دلیل اقتصادی نبودن متوقف کرد ولی با روی کار آمدن آقای احمدی‌نژاد و فشار وزارت صنایع همان پروژه را با صرف هزینه‌های بسیار زیاد بی‌گرفتند.

بی‌برنامگی زمانی

در اقتصاد مدرن این اساسی است که طرح‌های تازه به بهترین صورت و در کوتاه ترین مدت انجام بگیرد. ولی در ایران خودرو، به نظر می‌رسد که هر وقت عشق شان بکشد سعی می‌کنند پروژه‌ای را تمام کنند. همین پروژه «رانا» و یا در کنار آن پروژه «موتور ملی» الان ۵ سال است که در دست اجراست و هنوز عملیاتی نشده‌اند.

اقتصادیات سیاست زد

متاسفانه در شماره قابل توجهی از تصمیماتی که اتخاذ می‌شود، به نظر می‌رسد که ملاحظات سیاسی- عمدتاً تبلیغاتی- بر عوامل اقتصادی و مالی ارجحیت پیدا می‌کنند و نتیجه این که طرح‌هایی که منطق اقتصادی شان می‌لنگد به اجرا در می‌آید. برای مثال به توپولی سمند درونزوهایلا بنگرید. برای

تولید هر سمند تقریباً ۴۰۰۰ دلار صرف خرید و حمل قطعات آن می‌شود و برآورد شده است که مدیران و مهندسان ایران خودرو هم بطور متوسط سالی بیش از ۱۰۰۰ پرواز به نزوئلا دارند و کل تولید سمند در نزوئلا هم «چند هزار» بیشتر نیست و تازه باید با خودروهای بسیار مرغوب تر امریکائی و ژاپنی و دیگر ملت‌ها رقابت کند. تعجبی ندارد که سمند نزوئلا به شدت زیان آور است.

منطق ملانصر الدین

از آنجائی که قطعه سازان ایران خودرو ضرر می‌کردند، مدیران ایران خودرو تصمیم گرفتند که این قطعات را گران بخرند تا قطعه سازان «سودآور» بشوند و ظاهراً به عقل شان هم نرسید که به این ترتیب، خودشان «زیان آور» می‌شوند که از جمله شده‌اند. واما از سیاست پردازی نسبت‌گذیره و پردازش نشده، در ۱۳۸۳ قرار یافت تندر ۹۰ که یک پروژه مشترک با فرانسوی‌ها بود به جای پیکان باید و به گفته افسین روغنی معاون وزیر صنایع، قرار یافت سالانه ۴۵۰ هزار دستگاه تندر ۹۰ در کشور تولید شود و اگرچه قطعه سازان دیگر از جمله ساپکو و سازه گستر می‌توانستند قطعات موردنیاز را تولید نمایند ولی فرانسوی‌ها در ایران شرکت «رنو پارس» را به این منظور ایجاد کردند و به گفته روغنی این شرکت فرانسوی «ناشی گری» کرد و تیرا تولید تندر ۹۰ کاهش یافت و اگرچه رقمی به دست نمی‌دهد ولی می‌گوید که عملاً تولید این خودرو غیر اقتصادی شد.^{۱۲} اگرچه ایرانی‌ها فرانسوی‌ها را مقصراً می‌دانند ولی مدیر فرانسوی رنو پارس هم گناه را به کردن ایرانی‌ها می‌اندازد و می‌گوید طبق قرارداد، قرار بود که بعد از تحویل قطعه، حداقل ظرف ۱۰ روز بهای آن کارسازی شود ولی پیش آمده است که بعد از ۷۰ روز هم این پرداخت‌ها صورت نگرفته است. و به همین دلیل خودرو سازان ایرانی و عمده ایران خودرو بیش از ۱۰۰ میلیون دلار به رنو پارس بدھی دارند^{۱۳}: با بلند پروازی‌های اولیه، بعد قرارشده که سالی فقط ۳۰ هزار خودرو تولید شود و تندر ۹۰ اگرچه دو سال است که به این میزان تولید می‌شود ولی هم چنان زیان می‌دهد.

خلف و عده

در این مورد تنها ایران خودرو نیست که به وعده وفا نمی‌کند. در موارد مکرر، تولید کنندگان خودرو در ایران مدل‌های هنوز تولید نشده را پیش فروش کرده و حتی بخش عده‌بهای را دریافت می‌کنند و بعد خودروئی به کسی تحول نمی‌شود. اگرچه ممکن است با این کار مشکلات مالی کوتاه مدت حل بشوند ولی برای بنگاه مشکلات درازمدت ایجاد می‌شود. به چند مورد اشاره

می‌کنم.

رئیس سازمان تعزیرات حکومتی از انسداد حساب شرکت ایران خودرو دیزل مربوط به خودروهای کامیون همو و ضبط ۹ میلیارد ریال به نفع کامیون داران خبر داد. اگرچه این شکایت در ابتدا تنها ۴۰۰ شاکی داشت ولی سرانجام به صدور حکم برای ۲۹۰۴ شکایت منجر شد.^{۱۱۳} در اینجا می‌خواهیم که «پس از خودروی تدر ۹۰ که با ماهها تأخیر به مشتریانش واگذار شد، این بار این اتفاق برای خودروی مینیاتور افتاده است». از قرار ۱۲ هزار نفر برای خرید مینیاتور اسم نویسی کرده اند و جالب این که «این پیش فروش در حالی صورت می‌گرفت که هنوز نه خط تولید خودروی مذکور راه‌اندازی شده بود و نه این خودرو استانداردهای لازم برای تولید آنوه را پشت سر گذاشته بود اما این خودرو پیش فروش شد تا شاید بخشی از هزینه‌های تولید آن تأمین شود»^{۱۱۴} و حالا به گذشت یک سال سایپا به این مقاضیان پیشنهاد کرده است که خودروی پراید تحویل بگیرند و دلیل اش هم آن است که خط تولید مینیاتور با گذشت چندین ماه از زمان تحویل، هنوز به راه نیافتداده است. کار به حدی خراب شده است که حتی داد فارس نیوز کذائی هم درآمد و در این باره نوشته، در حالی خریداران چشم انتظار تحویل خودروی مینیاتور هستند که «نه تنها هنوز تولید ابتدایی آن در مجموعه سایپا آغاز نشده بلکه حتی خط تولید آن نیز به بهره برداری نرسیده است».^{۱۱۵}

در این جا ولی بانمونه‌های دیگری روبرو می‌شویم «تا خیر دو ساله در تحویل ویرا، ساگا و جن ۲ (محصولات شرکت زاگرس خودرو) به مشتریان از جمله موارد شکایت مشتریان بوده است». زاگرس خودرو دو سال پیش با شرایط بسیار جذاب خودروی ویرا را پیش فروش کرد و سه هزار نفر با پرداخت نزدیک به ۱۵ میلیون تومان و تحویل ۴ ماهه در این تله افتادند. مدتی بعد زاگرس خودرو اعلام کرد که به زودی ویرا با ۲ میلیون تومان افزایش قیمت روبرو می‌شود و تنها راه خریدن آن به قیمت قبلی پیش خریدن آن است. هنوز خودروی ویرا را تحویل نداده زاگرس خودرو به پیش فروش ساگا با قیمتی بالاتر اقدام کرد و از مقاضیان ویرا خواست که اگر بخواهد خودروی ساگا را به جای ویرا تحویل بگیرند، بهتر است مابه التفاوت قیمت را واریز نمایند که برخی از خریداران این کار را نیز کردند. ولی خودروئی تحویل نشد و «در نهایت پس از دریافت چکهای با مدت زمان چهار یا پنج ماهه، با برگشت چکهای صادر شده روبرو شدند». شرکت تاپکو هم فیات سی پنا را به قیمت ۱۵ میلیون تومان پیش فروش کرد و به گفته یک از مال باختکان اگرچه ۷ ماه از زمان تحویل گذشته است ولی از خودرو خبری نیست.^{۱۱۶}

در کنار این مصائب، البته پی آمدهای تحریم را هم داریم که «نمایندگان خودروسازان جهانی یکی پس از دیگری در حال خروج از ایران هستند و مشخص نیست اگر این بیماری فراگیر شود چه سرنوشتی در انتظار صنایع خودروسازی کشور خواهد بود» و این را هم می دانیم که بانکهای کره‌ای اعتبارات اسنادی کرمان خودرو را قبول نمی کنند و به همین دلیل «این خودروساز خصوصی کشور در خصوص قطعات کره‌ای به کما رفته است».^{۱۸} یکی از عرصه‌های مشکل آفرین در صنایع و به ویژه در صنعت خودروسازی ایران بی نظمی مالی آن است. منظورم از بی نظمی مالی هم این است که پرداخت‌ها به موقع انجام نمی گیرد و از سوی دیگر، نهادهای لازم برای واداشتن واحدها به پرداخت به موقع مطالبات هم وجود ندارد. شیوه بروز این نظم گریزی مالی هم رشد و گسترش مطالبات معوقه نه فقط بین صاحبان این صنایع و بانکها که حتی در میان بخش‌های مختلف صنعت است که به خصوص در صنعت خودروسازی نمود چشمگیری دارد. از سوی خبر داریم که بدھی خودروسازان کشور به نظام بانکی از ۱۵هزار میلیارد تومان فراتر رفته است و هم چنان رو به افزایش است.^{۱۹} در این پیوند، خودروسازان دولتی با اشتغال کمتر از نیم درصد کل شاغلین کشور، به نظام بانکی ۸۰۰۰ میلیارد تومان بدھی دارند. درباره این مشکل روبه رشد، دیدگاه‌های مختلفی داریم که حداقل شماری از آنها به شدت نگران کننده اند.

از یک جامی دانیم که حدوداً یک میلیون فرصت شغلی به خودروسازی، قطعه سازی و دیگر واحدهای زنجیری وابسته به این صنعت، پیوسته است و روشن است که ورشکستگی و یا سقوط این صنعت در ایران می تواند به صورت یک بحران اجتماعی و سیاسی بسیار جدی و یک فاجعه عظیم درآید. از طرف دیگر، از داخلی‌های این صنعت خبر داریم که به گفته آنها تنها راه مقابله با افزایش بدھی این است که در طرح‌های تازه سرمایه‌گذاری نکنند و از سوی دیگر، بانکها- که خودشان هزار و یک مشکل دیگر هم دارند- به همین صنایع به شدت مفروض تسهیلات بیشتری اعطای نمایند. البته «شفاف سازی حساب‌های مالی» هم لازم و ضروری است.

اگرچه شاهد قابل اعتمادی ندارم ولی بعد نمی دانم شکوه از ناکافی بودن شفافیت احتمالاً «بیان ایرانی» وجود تخلفات مالی در این رشته صنعتی بوده باشد که اگر این چنین باشد، آن قدرها که به نظر می آید، عجیب نیست. البته می دانیم که خودروسازان به قطعه سازان، ۲۶۰۰ میلیارد تومان بدھی دارند که از این مقدار ۱۷۰۰ میلیارد تومانش بدھی ایران خودرو به قطعه سازان است. البته مدیران این واحدها مدعی اند که این بدھی نیست بلکه «عرف حساب و

کتاب‌های مالی میان آنها است».^{۱۰} البته بقیه هم بدھی سایپا به قطعه سازان است. اگرچه با افزایش مطالبات معوقه بانکها، به نظر می‌رسد که در رابطه بین بانکها و بنگاههای خصوصی نوعی «یوست اعتباری» به وقوع پیوسته باشد ولی این کمبود تسهیلات شامل بنگاههای دولتی نمی‌شود.

شرکت‌های دولتی به خصوص خودروسازان دولتی «تسهیلاتی» حتی بیشتر از سالهای گذشته دریافت کرده‌اند. البته مدیر عامل ایران خودرو معتقد است که برخلاف آن چه که در مطبوعات می‌خوانیم وضعیت مالی ایران خودرو جای نگرانی ندارد.^{۱۱} البته مدتی پیشتر از همین مدیر عامل خوانده بودیم که به نظر او ایران خودرو «اگرچه مشکل نقدینگی دارد ولی ورشکسته نیست».^{۱۲} این روایت به مرداد ۱۳۸۶ مربوط می‌شود که ایران خودرو ۱۰۰۰ میلیارد تومان تسهیلات بانکی جدید اخذ کرده بود و قرار شد که ۱۶۰۰ میلیارد تومان دیگر هم از طریق فروش سهام این بنگاه در بانک پارسیان و فروش محصولات تامین شود. البته هم چنان ۳۰۰ میلیارد تومان دیگر باقی می‌ماند که قرارشده برای تامین آن اوراق مشارکت منتشر شود. البته مدیر عامل ایران خودرو در این تاریخ، بدھی ۵۰۰ میلیارد تومانی به بانکها را تکذیب کرد.

نجم الدین - مدیر عامل ایران خودرو - هم چنین شایعه و روشکستگی ایران خودرو را به شدت تکذیب کرد و ادامه داد که «ایران خودرو دارایی‌های زیادی برای خود ایجاد کرده که چندین برابر بدھی‌های شرکت است و به هیچ وجه مصدق شرکت‌های ورشکسته را ندارد».^{۱۳} البته شماری از ناظران معتقدند که یکی از اشتباهات استراتئیک خودروسازان ایرانی، ایجاد واحدهای تولیدی غیر اقتصادی در دیگر کشورهای جهان است ولی مدیر عامل ایران خودرو، شایعه تعطیل شدن بعضی از این سایتها را تادرست خواند و افروزد «به دنبال سودآوری و بهره وری بیشتر آنها هستیم».^{۱۴} جالب این که نه تنها قرار نیست این سایتها غیر اقتصادی تعطیل شوند بلکه «نه فقط سایتها داخلی و خارجی را تعطیل نمی‌کنیم، بلکه توسعه می‌دهیم و سودآوری آنها را نیز اضافه خواهیم کرد». آن چه در سخنان مدیر عامل حضور ندارد چگونگی افروزن بر سودآوری این واحدهای است.

مدت زمان زیادی از بیان این سیاست از سوی مدیر عامل ایران خودرو نگذشته است که با خبر می‌شویم، «ایران خودرو به عنوان بزرگترین مجموعه اتومبیل سازی در خاورمیانه، در حالی که خود را آماده گشایش واحدهای جدید در استان‌های مختلف می‌کرد، چنان دچار بحران شده که دست به سوی دولت دراز کرده است. از همین رو، اکنون نه تنها امکان سرمایه‌گذاری جدید و اشتغال زایی ندارد؛ بلکه بحران موجود در ایران خودرو صنایع وابسته به آن

ر اینز متاثر کرده است».^{۱۲۵}

نکته قابل ذکر این که اگرچه دولت در حمایت از دیگر صنایع در ایران به شدت کوتاهی کرده است ولی در حمایت از خودروسازی در ایران، دولت به واقع سنتگ تمام گذاشته است. نه تنها برای چندین سال، برای آنها یک «بازار گرفتار» ایجاد کرد حتی اکنون که واردات خودرو انجام می‌گیرد بروی آنها تعرفه ۱۰۰ تا ۱۳۰ درصدی اعمال می‌شود. البته دیر انجمن سازندگان قطعات و مجموعه‌های خودرو، حمایت دولت از خودروسازی را قبول ندارد و حتی از دریافت مالیات از این صنعت شکوه می‌کند.

نماینده مجلس در مشهد ولی «تک تازی خودروسازی‌ها» را یکی از دلایل شکست آنها می‌داند و معتقد است که به دلیل کیفیت نامرغوب محصولات تولیدی (که عمدتاً ناشی از حمایت نامحدود از آنهاست) خودروسازان ایرانی شناسی برای موفقیت در بازارهای بین‌المللی ندارند که به گمان من هم ایراد به جایی است. البته همین نماینده از واردات خودرو به ایران انتقاد می‌کند و آن را به زیان خودروسازان داخلی می‌داند.

آن چه که جالب توجه است این که در این سالها خودروسازان بخشن عمدت‌های از سرمایه‌گذاری‌ها را با سرمایه جاری خود تامین مالی کرده‌اند و به همین دلیل در حال حاضر (شهریور ۱۳۸۸) ۲۶۰۰ میلیارد تومان سرمایه در گردش منفی دارند.^{۱۲۶}

نماینده دیگری درباره ایران خودرو، دو عامل را به عنوان علت بحران مالی ذکر می‌کند، یکی تورم است و دیگری هم «بیکاری مدیران زائد»، «علاوه»، «اوی طلب‌های معوقه ایران خودرو که امکان وصول ندارد را از دیگر عوامل ایجاد کننده مشکل فعلی این کارخانه می‌داند».^{۱۲۷} به گفته این نماینده مجلس، ایران خودرو از وزرات نفت، ۲۳۰ میلیارد تومان و ۲۲۰ میلیون دلار، از گمرگ ۴۰ میلیارد تومان، از تبصره ۱۳ هم ۶۰ میلیارد تومان، و از ریاست جمهوری، ۱۹ میلیارد تومان و از ستاد آزادگان نیز ۲۶ میلیارد تومان طلب دارد. عمدت ترین نکته ای که این نماینده مجلس مطرح می‌کند این است که دولت، ایران خودرو را «از بنگاه اقتصادی خارج کرده و آن را تبدیل به یک بنگاه سیاسی کرده است» و اشاره می‌کند به سرمایه‌گذاری‌های خارجی این شرکت که حداقل در سوریه، بلاروس و ونزوئلا، «زیان ده هستند».^{۱۲۸}

هرچه که ادعاهای مدیرعامل ایران خودرو باشد، واقعیت به گمان من این است که این شرکت عظیم، مشکلات عظیم مالی دارد. تا به همین جا البته اقداماتی را برای تخفیف این مشکلات مالی برنامه ریزی کرده‌اند. اولاً برای تخفیف مشکل نقدینگی این شرکت قرار شد که شورای پول واعتبار ۱۰ هزار

میلیارد ریال تسهیلات به آن اختصاص بدهد. البته خبر داریم که نماد ایران خودرو دربورس متوقف شده است چون سهام این بنگاه که تا همین اوخر از پر متقاضی ترین سهام عرضه شده در بازار سهام بود، «در شرایط مناسبی قرار ندارد». در مردادماه ۱۳۸۸ شورای هماره تسهیلات تازه‌ای که فراهم آورده است شرایطی قائل شد. قرارشده که ۵هزار میلیارد ریال در بدرو امر با توافق بانکهای عامل کارسازی شود. برای بقیه هم قرارشده که ۲هزار میلیارد ریال بافروش سهام ایران خودرو دربانک پارسیان کارسازی شود و مابقی هم با پیش فروش محصولات، و فروش شرکت‌های وابسته و انتشار اوراق مشارکت تامین شود.^{۱۲۹}

براساس گزارشی که اعتماد در اول مرداد ۱۳۸۸ منتشر کرد خبر داریم که تولید دومین خودروی ملی، یعنی «رانا» یا همان پیکان جدید متوقف شده است. البته طبق برنامه قراربود که تولید انبوه از شهریور ماه آغاز شود ولی بحران مالی ایران خودرو باعث توقف این برنامه شده است. می‌دانیم که پروژه تولید «رانا» به دوره آقای خاتمی بر می‌گردد که دولت با تولید آن به دلیل اقتصادی نبودن موافقت نکرد. ولی در دوره آقای احمدی نژاد و به خصوص با افزایش بهای نفت، دوباره به سراغ این پروژه رفته و کوشیدند تا آن را اجرائی نمایند. البته سایپا هم یک خودروی رقیب تولید می‌کند که نامش را «مینیاتور» گذاشته‌اند. عده‌ای براین گمان‌اند که احتمال تعطیلی پروژه «رانا» برای کمک به «مینیاتور» افزایش یافه است ولی با برکاری مهرداد بندرپاش از سایپا، آینده این خودرو هم چندان روشن نیست.

جالب توجه این که تا به همین جا، سایپا از ۱۰ هزار مشتری احتمالی نفری ۵ میلیون تومان و دیجه گرفته است. به زبان ساده، پروژه‌ای که معلوم نیست انجام بگیرد یا خیر به ازایش از مردم ۵۰۰ میلیارد ریال پیش پیش گرفته‌اند. و اما «شنیده‌ها حاکی است به غیر از همان چند دستگاه خودرویی که برای رونمایی تولید شده بود، سایپا مینیاتور دیگری تاکنون به تولید نرسانده است»^{۱۳۰}. این که سرانجام چه می‌شود روشن نیست! یعنی اگر سایپا تواند «مینیاتور» را به موقع تحويل دهد لابد باید به مشتریان خودروی دیگری ارایه نماید. و اما آن چه که جالب است این که خودروئی که این همه درباره اش تبلیغات راه اندخته اند و خودروی صدرصد ایرانی اش خوانده اند «خودرویی است که ایتالیایی‌ها در طراحی بدنه آن نقش داشته اند، آلمانی‌ها موتورش را ساخته اند و سایپا آن را روی پلت فورمی از تلفیق پراید و ریو کار گذاشته است. «مینیاتور» واژه‌ی فرانسوی است». البته مشکلات فقط به این یکی دو مورد محدود نمی‌شود. دو سال پیش آقای احمدی نژاد با کلی تبلیغات «خط تولید انبوhe موتور ملی» را

افتتاح کرد ولی با گذشت دو سال، ایران خودرو تنها توanstه «تعداد بسیار کمی از آن را روی خودروهای خود نصب کرده و باعث شد قیمت تمام شده این خودروها حتی بیشتر از موتورهای غیر ایرانی شود».

نمونه دیگر از اتفاق منابع ملی به «کامیون ملی» مربوط می‌شود که با نام سهند در ۱۳۸۵ رونمائی شد. ولی با گذشت نزدیک به سه سال «هنوز غیر از سه چهار دستگاهی که در روز مراسم ساخته شده بود، کامیون دیگری به تولید نرسیده و ظاهراً این خودرو در پارکینگ‌های ایران خودرو دیزل به حال خود رها شده است» و بازار ایران ولی به جایش از کامیون‌های وارداتی چینی ابانته شده است. جالب این که برنامه «اتوبوس ملی» هم داریم. درحالی که «کامیون ملی» با صرف میلیاردها تومان در پارکینگ‌های شهر کت خاک می‌خورد، ایران خودرو پروره «اتوبوس ملی» را دنبال می‌کرد و درحالی که بخشی از پروره را پیش برده بود آن را متوقف کرد تا هم چنان با همکاری با شرکت بتز در ایران اتوبوس تولید نماید. مدیران ایران خودرو به شدتی غیر قابل توصیف علاقمند به «ملی سازی» هستند. ده‌ها میلیارد تومان برای طراحی «موتور ملی» (بنزین سوز) هزینه کردند ولی در میان زمین و هوای آفای رئیس جمهور دستور داد که باید «خودروهای گاز سوز» طراحی شود. بدون توجه به منابع هزینه شده، پروره «موتور بنزین سوز ملی» را متوقف کردند. و تا جایی که خبرداریم «موتور گاز سوز» هم هنوز اجرائی نشده است. وقایی آقای احمدی نژاد از ایران خودرو بازدید کرده، از کارگران خواست سالی دو اتاق خودرو بسازند و احتمالاً نمی‌دانست که ایران خودرو برای ساخت یک اتاق (سمند) ۸۰۰۰ میلیارد ریال هزینه کرده و هنوز توансه از درآمدهای فروش آن، این مبلغ را باز بیابد. ظاهراً کسی هم به آقای احمدی نژاد نگفت که طراحی دو اتاق در حال یعنی به واقع طراحی دو مدل خودرو کاری نیست که برای ایران خودرو امکان پذیر باشد (چون بخش طراحی خودرو پیشرفت زیادی نداشته است). کار از آنجا خرابتر شد که احمدی نژاد که ظاهراً نمی‌دانست درباره چه چیزی دارد دستور می‌دهد چون در طول همان بازدید، این را هم افروز «این که کاری ندارد»^{۱۳۱}.

سید شهاب الدین محمدی در مقاله «در صنعت خودروی ایران چه خبر است؟» دست به افشاگری‌های اساسی درباره شیوه مدیریت این صنعت در ایران زده است که در نگاه اول حیرت آور است. وارسیدنش را از سایپا آغاز می‌کند که در بهمن ۱۳۸۶ در یک اقدام غیر مترقبه پس از تبانی با مدیر عامل وقت - قلعه بانی - مهرداد بذرپاش - جوان ۲۷ ساله که هیچ سابقه ای در مدیریت نداشت - مدیر عامل شد. بد نیست بگوییم که سایپا به واقع یک گروه صنعتی بزرگ بود که ۸۰ شرکت تابعه داشت. البته روشن نیست چه پیش آمد که احمدی نژاد

که به مدیر عامل پیشین پارس خودرو - امیری لوح تقدیریه عنوان مدیر برتر داده بود، اکنون با برگزاری او بذرپاش را به مدیر عاملی پارس خودرو منصب کرد. مدت زمان زیادی نگذشت که مهرداد بذرپاش به صورت فصل الخطاب صنعت خودروی ایران درآمد.

بدنیست گفته شود که براساس برآوردها ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی ایران در این صنعت تولید می‌شود ولی به گفته محمدی «در دولت نهم، این صنعت همانند سایر صنایع، قربانی سوء مدیریت، بی تدبیری و تصمیمات بی‌پشتوانه و غیر کارشناسی شده است». شرکت سایپا ولی شرکتی بود که سالی ۱۰۰۰ میلیارد تومان سودآوری داشت و طبیعی است که در این چنین بنگاهی پی آمدهای مدیریت ناتوان به سرعت و سهولت خود را نشان ندهد. از مصیبت کار را به کارنادانان سپردن همین بس که «مهرداد بذرپاش، شخصی که در صنعت خودرو فاقد هرگونه سابقه مدیریتی و حتی کارشناسی است به یکباره از مدیریتی عاملی در شرکت پارس خودرو و سایپا سردرمی آورد و البته هیچ کس هم بطور جدی اعتراض نمی‌کند. کسی نمی‌پرسد چرا صنعتی که تمام رشد و پیشرفتی را مدیون انحصار و بی‌چارگی مردم در انتخاب هر گزینه دیگر است و با جذب اموال مردم چنین به شکوه رسیده است می‌باید در اختیار یک جوان کم سن و سال و بی تجربه قرار گیرد».^{۱۳۲}

نویسنده از دست آوردهای مدیران عامل پیشین گزارش مختصری به دست می‌دهد و بعد می‌رسد به مدیر عامل جدید و می‌پرسد که میراث بذرپاش چه خواهد بود؟ و بعد گزارش می‌دهد از حجم عظیم فساد مدیریتی که این موسسات را فرامی‌گیرد. آن‌چه اتفاق می‌افتد «قبيله بازي» و «اختصاصی سازی» پست‌های مدیریتی دریکی از بزرگترین واحدهای صنعتی کشور است. به گفته نویسنده، «مسیح تفرشی» ۲۸ ساله که تنها یک سال سابقه کار در صداوسیما دارد «یکباره مدیریت عامل شرکت پارس خودرو می‌گردد». یکی دیگر که حتی جوان تر و کم تجربه تر است، و « فقط سابقه حضور در درگیری‌های دانشجویی را دارد، به عضویت هیات مدیره شرکت پلاسکو کار منصب می‌گردد». و پست‌های متعدد و عمده‌تا‌الازمی دربنگاه برای اشتغال نزدیکان دیگر ایجاد می‌شود و روشن است که اگرچه این لشکری از کارنادانان باری از دوش شرکت بر نمی‌دارند ولی هزینه‌های بنگاه را بالا می‌برند.

البته روایت به همین جا ختم نمی‌شود، (عبدالله بابایی کارشناس ساده شرکت سایپایدک، به آنی مدیر عامل شرکت منحل شده گسترش خدمات پارس خودرو و بعد از آن مدیر فروش پارس خودرو و مدیر ارتباطات ایران خودرو می‌شود. قلیها، زرگر، احمدی، رضایی، مارکلایی، میرغضنفری،

رضابور و خیل دیگری از باران، از این جمله‌اند». از زمانی که بذرپاش مدیر عامل شد، عمدت ترین کاری که کرده است راه اندازی روزنامه «وطن امروز» و تبدیل این روزنامه و استفاده از دیگر امکانات سایپا برای تبلیغ به نفع آقای احمدی نژاد است. به ادعای نویسنده، گرفتاری‌های غیر سایپائی مدیر عامل به حدی است که حتی نامه‌ای درونی که از سوی مدیران رده‌های پائین به ایشان نوشته می‌شود، حداقل ۴۵ روز و حتی تا ۲ ماه باید منتظر جواب بمانند. نمونه کاربردی هم از سوء مدیریت‌ها و هزینه‌های آن به دست می‌دهد. می‌نویسد، «اعلیب»، مدیر بر جسته شرکت زامیاد را از کار برکنار کردند و بجای او کسی را منصوب کردند که تنها سابقه‌اش در صنعت خودرو، مدت کوتاهی عضویت در هیات مدیره شرکت سایپا بوده است. نتیجه چه بود؟ دپوی ۱۰۰۰۰ دستگاه نیسان زامیاد در پارکینگها، کاهش قیمت ۲ میلیون تومانی، راکد ماندن سرمایه و افزایش هزینه‌های سربار و کاهش شدید تولید! و در مورد دیگر، «غمگسار را از سایپا دیزل برکنار کردند و ملک بی تجربه را جایگزین او کردند! نتیجه: دپوی میلیاردها تومان سرمایه در پارکینگها. گرجی مشاور جوان به سمت مدیریت عاملی در شرکت ایندامین میرسد».

حتی در مدیریت باشگاه فرهنگی ورزشی هم تغییراتی ایجاد می‌کنند و نتیجه‌اش البته «اتلاف میلیاردها تومان سرمایه در باشگاه» است. مدیر پارس خودرو که از آقای احمدی نژاد لوح تقدیر مدیر برتر دریافت کرده بود به حاشیه رانده می‌شود و در زمان مدیریت جانشین او، «واردات میلیاردی خودروهای خارجی توسط پارس خودرو» انجام می‌گیرد. یک شرکت معظم حمل و نقلی در مجتمع سایپا به مدیریت جدید سپرده می‌شود و پی‌آمدش این است که شرکت به شرکتی زیان ده، تبدیل گردد! حتی مجلس هفتمن هم به کمک سایپا آمد و قرارداد بین المللی بین این شرکت و همتایان فرانسوی را بازیینی کردند و نتیجه این شد که پس از آن «جالب است بدانید هر دستگاه خودروی تدر ۹۰ با ضرر ۲ میلیون تومانی توسط خودروسازان به مردم عرضه می‌گردد».

نمونه‌های دیگر فاجعه آمیز ترند در آذر ۱۳۸۷ در مراسم رونمایی از «مینیاتور» بذرپاش اعلام کرد که این پروژه با ۱۵۰ میلیارد تومان هزینه راه افتاده است و دریک مراسم کاملاً تبلیغاتی و نسنجیده قیمت مینیاتور را «زیر ۱۰ میلیون تومان» اعلام کرد و «این در حالیست که قیمت تمام شده آن در حدود ۱۶-۱۵ میلیون تومان است». یعنی در کنار ریو و زانیا که هر کدام بازیان یک تا ۳ میلیون تومانی به مصرف کنندگان عرضه می‌شود، مینیاتور هم اضافه شد. اگرچه این سوء مدیریت‌ها در نهایت، انباشت بدھی و زیان دھی این بنگاه‌های

خودرو سازی را تشریح می کنند ولی روشن نمی شود که چرا در ایران هزینه توپلید این قدر بالاست.

گفتن دارد که پروره پژو ۲۰۶ ای دی که در ۱۳۸۴ با صرف ۱۲۰ میلیارد تومان هزینه اجرائی شد هم پروره ای زیان ده است. متاسفانه مباحث شیرین خودرو سازی به ایران محدود نمی شود. از دیگر شاهکارهای سالهای اخیر باید از «تولید سیاسی - تبلیغاتی» در کشورهای مختلف هم سخن گفت. در این راستا، مدیران قلبی شرکت های خودرو سازی هم مشارکت فعال داشته اند حتی خودرو سازی در دوره مدیریت منطقی در این راستا پیشناز بوده است. به گفته نویسنده، کسی نمی پرسد که سایت های توپلید ایران خودرو در بلاروس، مصر، آذربایجان، سوریه، روسیه و نزوئلا چه میزان تولید روزانه دارند و بعد این پرسش اساسی را مطرح می کند که «آیا یک سایت با تولید روزانه حداقل ۱۰ دستگاه، زیانده نیست!؟» و ادامه می دهد، «چه کسی پاسخگوی این فجایع در صنعت خودرو است؟ در صنعتی که همه چیز باید بر اساس هزینه فایده و توجیهات اقتصادی صورت پذیرد، همه چیز بر اساس عوامگیری و سیاسی کاری و ... صورت می پذیرد و نتیجه تولید ۲ موتور ملی و ۳ خودروی ملی در طول یکسال و تبدیل شرکت ایران خودرو به یک شرکت ورشکسته با حداقل ۵۰۰۰ میلیارد تومان بدھی و افت شدید سهام این شرکت بوده است». همان گونه که پیشتر گفته بود، مشکل اساسی نه فقط تغییرات مکرر مدیران بلکه بکار گیری مدیرانی است که این کاره نیستند. باز نمونه می دهد، «مختراری یک مدیر معمولی در فروشگاه شهر وند اردبیل و دوست آقای محابیان، به یکباره به سمت قائم مقام عالی ایران خودرو منصوب می شود و در بی بروز صعف شدید در سیستم از کار بر کنار می گردد». مشکل مالی ایران خودرو در زمان مدیریت منطقی آغاز شده و تشدید می شود. تعداد خودروهای دپو شده به ۴۵۰۰ دستگاه می رسد و بدھی ها به مرز ۵۰۰۰ میلیارد تومان می رسد، وزیر مستاصل می گردد و اینبار از قلعه بانی می خواهد که خود، کار را یکسره کند. قلعه بانی در بهترین فرصت و نبود ریس جمهور، کار منطقی را تمام می کند».

یکی ویژگی دیگر صنایع خودرو سازی در این سالها تب بالای «ملی سازی» بود که به چند نمونه پیشتر اشاره کردم. البته بین دو بنگاه عمدۀ ایران خودرو و سایپا در این «رونمائی ها» هم چشم هم چشمی فراوانی وجود دارد. در دی ماه ۱۳۸۷ با شرکت سردار محصولی یک «موتور ملی» را رونمائی می کند و ایران خودرو برای این که از حریف عقب نماند، با تغییراتی در پژو ۴۰۵، پژو ۴۰۵ اس ال ایکس را رونمائی می کند حتی در موادی یک خودرو بیش

از یک بار «رونمائی» می‌شود و از همه این‌ها فاجعه آور تر در سایپا رونمائی از چند خودروی تازه بود، «شقائی»، تینا، مگان و نسیم (هچ بک) که از قرار به آن «مروارید ۱۱۱» هم می‌گویند. گرفتاری این بود که اغلب این خودروها -شقائی، تینا و مگان- وارداتی هستند و نسیم هم خودروئی است که حداقل در ۱۵ سال گذشته در سایپا تولید می‌شده است! در آن صورت این «رونمائی‌ها» اگر فریکارانه نبوده باشند، حداقل بی معنی بودند. حتی خودروی «مینیاتور» هم حداقل «دو بار» رونمائی شد.^{۱۳۳}

البته بگوییم که به نظرم رسد که برکناری منطقی - مدیرعامل ایران خودرو - دلایل دیگری هم داشته است که متساقنه هیچ کدام به نظر نمی‌رسد به شیوه مدیریت او مربوط بوده باشد.

گفته می‌شود یکی از دلایل برکناری این بوده است که او در نوروز گذشته با میرحسین موسوی و جهانگیری ملاقات کرده است.^{۱۳۴} که اگر راست باشد، اگرچه عجیب نیست ولی به واقع تاسف دارد. هم چنین گفته می‌شود که او در اسفند ماه در نشست خویش با خبرنگاران گفت که «بحران اقتصادی که بر ما می‌گذرد وقت فوق العاده‌ی را از تولید و صنعت گرفته است». که اگرچه احتمالاً نگاه واقع بینانه‌ای به جریات بود با مواضع رسمی دولت که ادعا می‌کرد همه چیز به خیر و سلامت می‌گذرد تناقض داشت.

از آن مهم‌تر، نظر رسمی دولت این بود که اقتصاد ایران گرفتار بحران نیست ولی مدیر عامل یکی از بزرگترین بنگاه‌های صنعتی اش به خبرنگاران می‌گوید، «در همه جای دنیا دولتمردان پس از بروز بحران اقتصادی به یاری صنایع شان رفته اند، اما در ایران می‌بینید هنوز عملکرد بانک‌ها و سایر سازمان‌ها با قبل از بحران تفاوتی نکرده است. سایر کشورها برای نجات صنایع شان تعریف‌ها را بالا برده اند، منابع مالی را به سهولت در اختیار آنها گذاشته‌اند، به خریداران تسهیلات ارزان داده اند، بهره‌های بانکی را کاهش داده‌اند و مدت بازپرداخت بدھی‌های صنایع را طولانی تر کرده اند که تمامی این تصمیم‌ها در تضاد با روشنی است که در کشور ما می‌گذرد».

البته درورای این دلایل، به نظرم دلیل عده دیگری هم وجود دارد و آن هم کوشش دولت آقای احمدی‌نژاد برای به کنترل درآوردن همه واحدهای بزرگ صنعتی در ایران است و در این جا، هم کوشش دولت این بود که دو خودروساز ایران خودرو و سایپا در هم ادغام شوند و به قرار اطلاع منطقی مدیر عامل پیشین ایران خودرو با این ادغام موافق نبوده است. داستان از آن جا بروند افتاد که در مراسم معارفه جانشین منطقی وقتی از بذرپاش در این باره سوال شد او پاسخ داد «مشکل عدم انجام کار مشترک خودروسازان» منطقی

نبود».^{۱۳۵} البته این روزها که بذرپاش از مدیر عاملی سایپا رفته است در مراسم تودیع خویش برسرهمین نکته انگشت گذاشته است که «در دوران مدیریتی خود ادغام خودروسازان را به هیچ عنوان ول نکردم»^{۱۳۶}، و از جانشین خود خواست که این پروژه ادغام را پیگیری نماید. البته در این مراسم هم بذرپاش از سخن گفتن در باره «برند ملی» اجتناب نورزید و حتی مدعی شد که داشتن این برند «از نان شب واجب تر» است و بعد به عملیاتی شدن «مینیاتور» بالید و احتمال داد که سایپا حتی «براند ملی» هم داشته باشد.^{۱۳۷}

با آن چه در این صفحات به اختصار بررسی کرده ایم به همان پرسش پیشین باز می‌گردیم. آیا سهم این بنگاهها با این همه گرفتاری‌های مالی در رکورددزدن که اتفاق می‌افتد ایفای نقش اقتصادی می‌کنند یا این که علت این رکورددزدن در جای دیگری است که به مبانی اقتصاد و از آن مهم تر به رونق اقتصادی ربط ندارد. نتیجه گیری را به عهده خواننده می‌گذارم.

«شیربیمار» ایران: بحران در کشاورزی ایران

آقای احمدی نژاد در تهران گفته‌اند «شیر ایران امروز بیدار شده است و دیگر موش‌ها نمی‌توانند مقابله آن عرض اندام کنند».^{۱۲۸} این که دقیقاً منظورشان کدام است برمن روشن نیست. در فصول دیگر این مجموعه از کسالت‌های خیلی جدی این «شیر» سخن گفتیم و در این فصل هم توجه شما را به گوشه دیگری از کسالت این «شیربیمار» جلب می‌کنیم.

به گزارش ایلنا، واردات زمین‌های زراعی ایران را شخم می‌زند. براساس این گزارش سرمایه‌گذاری در این بخش کاهش یافته و کاهش آن، طبیعتاً کاهش تولید محصولات کشاورزی را نیزه دنبال داشته است.^{۱۲۹} ناگفته روشن است که کاهش تولید ناخودآگاه کاهش اشتغال را هم به دنبال دارد کما این که در ۵ سال گذشته شاهد کاهش ۷۳۰ هزار نفری اشتغال در این بخش بوده‌ایم.^{۱۳۰} عوامل متعددی در این کاهش اشتغال موثر بوده اند که به چند عامل اشاره می‌کنم:

عدم افزایش قیمت خرید تضمینی محصولات کشاورزی متناسب با افزایش تورم.

ارزان خری و نقش واسطه‌ها در این بازار که به زیان تولید کنندگان و مصرف کنندگان عمل می‌کند.

واردات بی رویه و افسار گسیخته محصولات کشاورزی که در این باره بیشتر خواهم گفت.

سوء سیاست نظام بانکداری در اعطای وام. اگرچه براساس سیاست‌های

پولی قرار بود هر ساله حداقل یک سوم تسهیلات به بخش کشاورزی اختصاص یابد، در عمل سهم این بخش تنها ۲۰ درصد بود. به عوض بیش از ۷۰ درصد از تسهیلات در بخش واردات و بازرگانی و مسکن صرف شد.

بی ثباتی سیاست‌های بازرگانی دولت. به عنوان مثال، در حالی که سخنگوی سابق وزارت جهاد کشاورزی در اوایل ۱۳۸۹ اعلام کرد که براساس توافق بین وزرات خانه‌های بازرگانی و جهاد قرار است واردات برنج از نیمه مرداد برای ۴ ماه متوقف شود ولی درست یک هفته بعد، معاون وزیر بازرگانی از لغو محدودیت واردات برنج سخن گفت. از سوی دیگر خبر داریم که «در حالی مجوز واردات هزاران تن گوشته و مرغ به کشور صادر شده است که هیچ کدام از نهادهای متولی، مسئولیت واردات و دلایل آن را بر عهده نمی‌گیرند».^{۱۴۱}.

به نظر من به خاطر این عوامل بود که تعداد شاغلین این بخش که در سال ۱۳۸۴ بیش از ۵ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر بود، در تابستان ۱۳۸۹ به ۴ میلیون و ۳۷۰ هزار نفر کاهش یافت.

البته بخش دیگری از مشکل هم واردات بی رویه است که دمار تولید کنندگان ایرانی را درآورده است. درینجا می‌خوایم که «شایع بازارهای داخلی از محصولات کشاورزی وارداتی، قاچاق محصولات غیراستاندارد، نبود بازار برای فروش تولیدات کشاورزی و وجود دلالان و واسطه‌های بی‌شمار هم و همه از جمله معضلاتی است که طی این سال‌ها علاوه‌بر زیان کشاورزان و تولید کنندگان، مردم عادی را نیز تحت فشار قرار داده است».^{۱۴۲}. همشهری در ۵ خرداد ۱۳۸۹ از عدم موفقیت تلاش‌ها برای حل‌گیری از واردات محصولات کشاورزی خبر می‌دهد ولی در همین گزارش روش می‌شود که به گفته معاون وزیر بازرگانی، «ما نمی‌توانیم بازار مصرف را بدون واردات کنترل کنیم» و این همه در حالی است که نگاهی به تغییر قیمت این محصولات در بازار نشان می‌دهد که با افزایش چشمگیر واردات هم به چنین کنترلی توان نبوده‌اند.^{۱۴۳}. با توجه به سیاست دولت، بی سبب نبود که در طول یک سال گذشته شاهد رشد ۲۶ درصدی وزن و ۷۹ درصدی ارزش میوه‌های وارداتی به ایران بوده‌ایم!^{۱۴۴}. البته در کنار واردات رسمی، میزان رو به رشدی واردات غیررسمی - قاچاق - هم داریم که بحران این بخش را تشدید می‌کند.^{۱۴۵}. در هفته اول مهر ماه گزارش می‌شود که دولت بالاخره تصمیم گرفته است تا با محدودیت واردات از تولیدات داخلی حمایت کند.^{۱۴۶}. اگرچه هنوز پی آمدهای این سیاست تازه روش نیست ولی از تازه ترین گزارش بانک مرکزی با خبر می‌شویم که قیمت همه محصولات به غیر از مرغ و لبنیات در بازارها افزایش یافته است.^{۱۴۷}. درینجا

می خوانیم که واردات ۸۰۰ قلم مخصوصات کشاورزی به ایران ممنوع شده است.^{۱۸۴} با آن چه که برسر تولید این محصولات در ایران آمده است تردیدی نیست که در کوتاه مدت این ممنوعیت واردات (اگر اجرا شود) به افزایش قیمت منجر خواهد شد و اما از سوی دیگر، اگر این سیاست تازه نشانه یک تغییرنگرش در نگاه دولت ایران باشد، یعنی دولتمردان پذیرفته باشند که باید به جای راه سهل تشویق واردات برای کنترل بازار، راه اندکی دشوارتر تشویق تولید ارزش و ارزش افروده را در این بخش دنیا نمایند، چنین تغییر نگرشی، سیاست میمونی است. با این همه لازم است که این سیاست (به ویژه با توجه به اطمایی که به بخش تولید در کشاورزی ایران وارد آمده است) با دقت و برنامه ریزی موثر برای تشویق تولید همراه و همگام بشود. در غیر این صورت، بعید نیست که با آشکار شدن محدودیت وارداتی، کمبود عرضه در بازار باعث افزایش قیمت‌ها بشود و دولت (همان گونه که در این ۵ سال هم چنین کرده است) در پیوشش منافع مصرف کنندگان باز به اجرای همان سیاست ناموفق تشویق واردات مبادرت نماید.

آن چه که از اهمیت فراوانی برخوردار است این که وزارت خانه‌های مسئول و موثر باید برای اجرای موفق این سیاست‌ها همکاری و همگامی نمایند و از سیاستی که در اوایل تابستان امسال در پیش گرفته شد و وزارت خانه‌های بازرگانی و جهاد یک دیگر را مسئول ناسامانی‌ها می‌دانستند دست بردارند.^{۱۸۵} تا به همین جا، متناسبانه نشانه‌های بازرگانی از درهم اندیشه وجود دارد. پیشتر از قول مدیر کل دفتر حمایت از سرمایه گذاری و کارافرینی و توسعه تجارت کشاورزی از ممنوعیت ورود ۸۰۰ مخصوص کشاورزی سخن گفتیم. ولی سازمان توسعه تجارت اسامی ممنوعیت واردات ۲۰ مخصوص کشاورزی را اعلام کرده است ولی رئیس این سازمان از ۴۰ قلم کالای دیگر هم سخن گفته است که وزیر جهاد در نامه خود به وزیر بازرگانی به آنها اشاره کرده بود و به گفته افقی، «واردات آنها ممنوع نشده» ولی «اجوز وارداشان را وزارت جهاد کشاورزی باید بدهد». از طرف دیگر خبرداریم که وزیر جهاد در نامه خود به وزیر بازرگانی ممنوعیت ۴۹ مخصوص کشاورزی را اعلام کرد و حتی در پیوند با واردات برنج (برخلاف آن چه که معاون وزیر بازرگانی اعلام کرد که پیشتر به آن اشاره کرده‌ام) قرارشده که واردات برنج، چنانچه مورد نیاز باشد، به بعد از آذرماه ۱۳۸۹ موکول شود که از قرار این گونه نشده است و اگر ادعای معاون وزیر بازرگانی راست باشد، به جای خرید برنج از تولید کنندگان داخلی، به واردات برنج از کشورهای دیگر مبادرت ورزیده اند.^{۱۸۶} براساس آمارهای رسمی، از میزان کاهش استغفال سخن گفتیم ولی وزیر جهاد در حضور رهبر و

آقای احمدی نژاد اعلام کرد که «ظرفیت اشتغال بخش کشاورزی دو برابر شده است» که این ادعا حتی از سوی دیگران در همین دولت تائید نمی‌شود. داؤدآبادی عضو شورای عالی اشتغال کشور برخلاف ادعای وزیر جهاد با اشاره به عواملی چون کمبود نقدینگی، کوچک بودن زمین داری و باغداری کشور، کاهش ظرفیت اشتغال این بخش را مورد تائید قرار می‌دهد. کمبود اشتغال و کمبود تولید و حالا منوعیت واردات، چنانچه با سیاست موثر و کارشناسی شده برای تخفیف این مشکلات و تشویق تولید همراه نشود، ترکیب مناسبی است که به سهولت می‌تواند به چنان بحرانی متحول شود که از کنترل دولتمردان خارج باشد.^{۱۵۱} آن چه درباره بحران بخش کشاورزی اهمیت دارد این است که در کنار بحران دیگر بخش‌ها که در نوشته‌های دیگر از آن سخن گفته بودیم به واقع زنجیره‌ای را تکمیل می‌کند که در کنار برنامه هدفمند کردن یارانه‌ها شرایط را برای افزایش بیش از پیش قیمت مواد غذائی فراهم خواهد نمود. این که پی‌آمدهای سیاسی و اجتماعی تعمیق این بحران کدامند، تنها با گذشت زمان روشن خواهد شد.

بحران در صنعت نساجی ایران

در این که سرتاپی اقتصاد ایران بحران زده است تردیدی نیست. در دو بخش عمدۀ صنعت و کشاورزی نمودهای این بحران به حدی بیرون زده است که دیگر کتمان کردنی نیست. اگر حوصله و توان باشد می خواهم در چند یادداشت کوتاه به وجودی از این بحران با جزئیات بیشتر پردازم. در این یادداشت موضوع صحبت من هم بحران در صنایع نساجی ایران است.

صنعت نساجی قدیمی ترین صنعت ایران است که اگر درست مدیریت شود می تواند در تخفیف وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی نقش موثری ایفاء نماید. متأسفانه شیوه اداره ای این صنعت درسی و یک سال گذشته به گونه ای بوده است که اکنون بخش عده‌ای از آن گرفتار بحران عمیق مالی و ساختاری است و اگر این مشکلات به نحو موثری چاره جوئی نشود بعد نیست نه تنها این بحران سراسری شود بلکه با افزایش چشمگیر بیکاری هم رو برو بشویم. برآورد شده است که حدوداً نیم میلیون کارگر در این بخش شاغل هستند.^{۱۵۲} به گفته یک فعال کارفرمائی در صنعت نساجی مشکلات عده‌ای این صنعت به این قرارند:

واردات و فاچاق منسوجات خارجی.

رونده افزایش یابنده قیمت مواد خام و به ویژه مواد پتروشیمی. قوانین پولی و مالی مشوق نوسازی و بازسازی واحدهای صنعتی نیستند.

البته دیگر دست‌اندر کاران این صنعت از مشکلات و موانع دیگری هم

سخن می‌گویند که شماری از این دیدگاه‌ها را بازخوانی خواهیم کرد. بد نیست به اشاره بگوییم که در ایران ۸۷۰۰ کارخانه نساجی بزرگ و کوچک وجود دارد که بخش عمده‌ای از واحدهای بزرگ پس از انقلاب اسلامی مصادره شده و به مالکیت دولت درآمد. در قبل از سقوط سلطنت، صادرات نساجی ایران بسیار قابل توجه بود ولی به دلایل متعدد که به شماری خواهیم پرداخت نه تنها از آن صادرات دیگر خبری نیست بلکه بیش از ۳۰ درصد (برآوردهای دیگر حاکی از آن است که بیش از ۴۰ درصد) از بازارهای داخلی نیز اکنون با واردات و قاچاق تامین می‌شود.

علاوه بر مشکلاتی که به آن اشاره شد، می‌توان از موانع دیگری هم سخن گفت^{۱۵۳}:

کمبود مواد اولیه و کیفیت نامرغوب آنچه که هست
فقدان تنوع تولید
کهنگی و فرسودگی ماشین آلات
عدم مدیریت علمی و تخصصی
کمبود نقدینگی

تغییر پی درپی سیاست‌های دولت درمورد تعریفهای
نابسامانی فضای کسب و کار

البته دیدگاه دیگری هم هست که تقریباً همه مشکلات را ناشی از مدیریت غیر کارآمد دولتی می‌داند. البته گفته می‌شود که این دولت وارث بحران‌های بزرگی در این صنعت بود که نساجی کرستان، نساجی کرمانشاه (غرب)، صنایع نساجی خوی، فرنخ، مه نخ و نازنخ، محمل و ابریشم کاشان و... از جمله این کارخانه‌ها به حساب می‌آمدند. درباره یکی از این واحدهای روزگاری حجم تولید کارخانه نساجی کرمانشاه (غرب) به ۳۰ میلیون متر می‌رسید. این شرکت دارای بیش از ۱۵۰ فروشگاه و ده‌ها هکتار زمین بود و هزاران کارگر در آن مشغول به کار بودند. در دی ماه سال ۸۶، این شرکت معظم با بیش از ۸۰ میلیارد تومان بدهی انباشته و تقلیل کارگران به حدود هزار نفر، حتی قادر به پرداخت حقوق کارگران به مدت ۴ ماه نبود و در نهایت با تعطیلی این کارخانه، قرار شد که زمین‌های آن برای ساخت شرکت خودروسازی در اختیار ایران خودرو قرار گیرد، شرکتی که با مدیریت شرکت آتیه دماوند از زیرمجموعه‌های بنیاد مستضعفان به این روز افتاد. اگرچه مشکلات اقتصادی ایران فقط به سیاست‌های دولت نهم محدود نمی‌شود ولی گفتن دارد که دولت نهم با سیاست‌های بی ثباتی که در پیش گرفت وضع صنعت بطور کلی و صنعت

نساجی بطور اخص را بسی و خیم تر کرد.

در این راستا بد نیست به تغییرات مکرر تعریفه برای واردات پنه و رنگ مورد استفاده اشاره کنم. و باز بد نیست به واحد دیگری اشاره نمایم که با کلی تبلیغات و صرف میلیاردها توان سرمایه کارخانه نساجی سبلان را در اردبیل افتتاح کردند. قرار بر این بود که ۱۱۰۰ کارگر در آن شاغل باشند ولی هنوز کارخانه به یک سالگی خود نرسیده معلوم شد که کارگران آن، که حدوداً نصف این تعداد بودند، ۶ماه حقوق نگرفته‌اند و تولید کارخانه خواهد بود.

همین جا بگوییم که مدیریت غیر کارآمد دولتی نه فقط در صنعت نساجی که در صنعت لوازم خانگی، لوازم صوتی و تصویری، خودروسازی هم کمراین صنایع را شکسته است. یکی دیگر از عوامل مسئله آفرین این است که در صنعت نساجی، ببالا رفتن قیمت نفت، قیمت مواد اولیه ای که از مشتقات نفتی است نیز افزایش یافته است.

گذشته از مدیریت غیر کارآمد دولتی، می‌توان به عوامل دیگری هم اشاره نمود:

الف- مدیریت غیر کارآمد کیفیت، به خصوص در طول ۸ سال جنگ عراق با ایران. در این دوره، به نظر می‌رسد که علم و تکنولوژی فراموش شد و هدف فعالیت‌های اقتصادی فقط حفظ سطح تولید بود. پیش گرفتن اقتصاد جنگی و نظام کوپنی گستردۀ و کنترل در ک و واردات در آن سالها باعث شد که محصولات داخلی دروضعیتی که با افت کیفیت روپر بود، بی مشتری نماند. پس از پایان جنگ و کنار گذاشتن اقتصاد کوپنی و باز کردن بازارها، این ضعف‌های تعمیق شده صنایع و صنعت نساجی به طور اخص عیان شد.

ب- نکته دوم این که اکثریت قاطع مصرف کنندگان در ایران جوان‌اند و تنوع طلب که نیازهای خاص خود را در پیوند با رنگ و طرح‌ها دارند. متساقنده در ایران، طرح ریزان از آزادی کافی در هیچ کدام از این عرصه‌ها بهره‌مند نیستند. به جای رنگ‌های روشن و طرح‌های شاد، به نظر می‌آید که دیدگاه رسمی به رنگ‌های تیره تمایل بیشتری داشته باشد. باز شدن دروازه‌های وارداتی، محصولات داخلی قادر به رقابت با پارچه‌های وارداتی که این محدودیت‌ها را ندارند نخواهد بود.

ج- مشکل جدی دیگر، هم کمبود پنه در ایران است. صنایع نساجی به طور متوسط به ۱۸۰ هزار تن پنه در سال نیاز دارند ولی تولید داخلی تنها ۸۰ هزار تن است (البته برآوردهای کمتری هم در دست داریم) ولی اینجا هم با سیاست‌های عجیب و غریب دولت روپر و هستیم که نه فقط مدد کار صنایع نساجی نیست که برای پنه کاران هم مفید فایده‌ای نیست.^{۱۵۴}

د- مسئله دیگر هم همان طور که پیشتر گفتیم، قاجاق پارچه و پوشاك به ایران است. تعریف پارچه وارداتی ۶۵درصد است و شماری از صنایع پوشاك داخلی که به پارچه خارجی نیازمندند، به جای استفاده از واردات قانونی پارچه، پارچه مورد نیاز خود را از طریق قاجاق تهیه می کنند.

البته مدیر عامل صندوق پنبه، برخلاف نظر دیگران جمن صنایع نساجی، معتقد است که «واردات بی رویه پنه» موجب بحرانی شدن صنعت نساجی در کشور شده است به اعتقاد او، کمبود نقدینگی در کارخانجات پنبه پاک کنی باعث شده است که ۲۵ هزار تن پنبه تولید داخل دراین کارخانه ها انبار شده است.^{۱۵۵}. مشکل در اینجا با ابعاد دیگری از بحران صنعت نساجی با خبر می شویم.^{۱۵۶} مشکل اساسی، چه در پیوند با صنعت نساجی و چه بطور کلی با بخش عمده ای از تولیدات داخلی، واردات بی رویه به ایران است به حدی که از «ویروس واردات» سخن گفته می شود. در پیش گرفتن سیاست نادرست «واردات سالار» برای کنترل تورم از جانب دولت نهم و دهم، اگرچه تورم را چاره نکرد ولی به تولیدات داخلی لطمات بسیار جدی وارد کرد. کمبود نقدینگی و سرمایه در گرددش، از دست رفت رخش های بیشتری از بازار داخل، رکود کلی اقتصاد، فرسودگی ماشین آلان، قاجاق منسوجات، باعث ظهور وضعیت شده است که این صنایع نمی توانند از تمام ظرفیت تولیدی خود استفاده نمایند(ظرفیت عاطل در صنعت نساجی ۶۰درصد برآورد شده است) و پی آمد آن هم این است که هزینه تولید افزایش می یابد و توان رقبای این محصولات در بازار باز هم بیشتر کاهش می یابد. البته مدیر کل سابق نساجی و پوشاك وزارت صنایع و معادن، «ثابت بودن نرخ ارز» را یکی از مشکلات این صنعت دانسته است. مدیر عامل یکی از واحدهای تولیدی معتقد است که مشکل اصلی واردات بی رویه از چن و ترکیه است ولی در واردات ماشین الات تازه نه تنها کمبودی وجود ندارد که بیش از نیاز هم ماشین آلات وارد شده است. «تها در صنعت فرش آن قدر ماشین آلات وارد شده که می توانیم با استفاده از آن تمام ایران را فرش کنیم و این مساله به دلیل نبود یک استراتژی جامع است».

یکی دیگر از دست اندر کاران، مشکل اصلی را توقف فرایند نوسازی واحدهای نساجی کشور می داند و به گفته او نه فقط بازارهای داخلی که منسوجات ایرانی بخش های اساسی بازارهای صادراتی خود را هم به تولیدات رقیب باخته اند و برای مثال اشاره می کند به توقف صدور پتوهای ایرانی به عراق، افغانستان و ارمنستان و از جمله دلایلش هم این که در عرصه نوسازی صنعت نساجی «در این زمینه هیچ اتفاقی نیفتاده است». مهناز شوقي که درباره بحران صنعت نساجی پژوهش می کند ولی نکات جالبی را مطرح می نماید به

گفته او «ضعف قوانین و مقررات تولید در کشور ریشه اصلی این مشکلات است» و به عدم اطمینان حقوقی سرمایه گذاران اشاره دارد که مقوله بسیار با اهمیتی است.

در اینجا با آمارهای حیرت آوری از گستردگی قاچاق روپرمو شویم. ادعا شده است که «۹۰ درصد از حجم پارچه‌های موجود در بازار» و «بیش از ۷۰ درصد از پوشاشک موجود در بازار داخل از طریق مبادی غیررسمی و به صورت قاچاق از مرزهای جنوبی، شرقی و غربی وارد کشور می‌شود» که منابع غیررسمی ارزش آن را ۵ تا ۷ میلیارد دلار برآورد می‌کنند^{۱۵۷}. از یک سو می‌دانیم که ۷۰ درصد پوشاشک موجود در بازارهای داخلی به ایران قاچاق می‌شود و ۹۰ درصد از پارچه‌های موجود هم از مجرای غیررسمی [قاچاق] وارد ایران می‌شود^{۱۵۸}. پی‌آمد این میزان از قاچاق البته تعطیل شدن واحدهای تولید داخلی است. در تولید پتو از ۸۳ واحد فعال در این بخش تنها چهار واحد در حال حاضر فعالیت می‌کنند و دربخش رسندگی و ضعیت مناسب نیست و دربخش پوشاشک نیز به نسبت سال ۸۷ تنها ۶۰ درصد ظرفیت‌ها هم چنان فعال نند و بقیه تعطیل شده‌اند^{۱۵۹}.

در کنار این مشکلات، یکی از موانعی که در ایران وجود دارد این است که بین بخش تولید کننده پارچه و تولید کنندگان پوشاشک رابطه معنی داری وجود ندارد و به همین خاطر، ارزش افزوده تولید پارچه (به خصوص با توجه به افزایش هزینه‌های تولید) قابل توجه نیست و به همین دلیل سرمایه گذاری لازم برای نوسازی ماشین آلات در آن انجام نمی‌گیرد یا به قدر کفايت صورت نمی‌گیرد. در عین حال، فرسودگی ماشین آلات به نوبه به صورت عامل دیگری در می‌آید که هزینه تولید را درسطح بالا نگاه می‌دارد و مقرن به صرفه بودن فعالیت در این صنعت را محدودش می‌کند. البته دیبراتحادیه تولید و صادرات نساجی با این دیدگاه موافق نیست و علت اصلی بحران صنایع نساجی را قاچاق، کمبود مواد اولیه مرغوب و عدم تمایل مصرف کنندگان به خرید محصولات داخلی می‌داند^{۱۶۰}.

البته به گفته مروج حسینی، رئیس هیات مدیره انجمن نساجی ایران نه تنها صنعت نساجی که دیگر صنایع ایران نیز از مشکلات مشابهی عذاب می‌کشند. به نظر مروجی حسینی این مشکلات به این قرارند^{۱۶۱}:

ثبت ماندن نرخ ارز
کمبود نقدینگی و عدم مساعدت بانکها

تحریم‌ها

کمبود مواد اولیه (پنبه) و گرانی مواد اولیه دیگر (مواد پتروشیمی)

درباره پنه، ۴۰ سال پیش تولید پنه ایران ۲۷۰ هزار تن بود که حتی بخشی از آن صادر هم می شده است ولی اکنون تولید پنه سالانه تنها ۵۰ هزارتن است که کشور را محتاج واردات پنه کرده است. مشکلی که پیش می آید این که پنه وارداتی، در مقایسه با پنه تولید ایران، حداقل ۱۵ درصد گران تر است. مواد اولیه پتروشیمی هم به قیمت بسیار بالا عرضه می شود و حتی گاه تولید کنندگان مواد پتروشیمی با خرید محصولات خود در بازار بورس، موجب بالا رفتن قیمت آنها می شوند. البته مشکلات دیگری از قبیل قطع برق و قیمت گاز و برق هم هست که موجب تشدید این بحران می شود. با این همه، او اضافه می کند آنچه که «بحران صنعت نساجی» نامیده می شود به واقع بحران در بخش دولتی این صنعت است که با سوء مدیریت ها و سوء سیاست های دولتی تعطیل شده یا در معرض تعطیلی قرار گرفته اند. به گفته علی محمد شریفی، کارشناس نساجی، «صنعت نساجی و صنایع دیگر امروز همانند ماشین ۱۸ چرخی می مانند که ترمز بریده و هم اکنون در سرشاری هستند که عدم حمایت ها می تواند سرنوشت این صنعت را به کلی دگرگون کند. وی گفت: با این تفاصیل می توان گفت هم اکنون بیش از ۵۰ درصد کارخانه های صنعت نساجی تعطیل شده اند و باقی کارخانه ها نیز به زودی ورشکسته می شوند».^{۶۲}

مدیر کارخانه نساجی رحیم زاده اصفهان مدعی است که اگرچه بعداز بهمن ۱۳۵۷ اغلب کارخانه های بزرگ نساجی دولتی شده اند و دولت های وقت هم از نظر تسهیلات ارزی و پولی مساعدت می کردند و بازار مواد خام و نیروی انسانی هم مناسب بود، ولی مدیریت دولتی و منصوب شده این واحدها موجب از دست رفتن همه این امکانات شد بدون این که منشاء بهبود ادامه داری در این صنعت بشود. درباره کارخانه رحیم زاده ادامه می دهد که در سال ۱۳۵۹ برای ده سال کارخانه را مصادره کرده و مدیران انتسابی سازمان صنایع ملی را بر آن گماردند. این کارخانه که در گذشته روزی ۲۰ تن نخ خام و رنگ شده تولید می کرد و ۸۰۰ کارگر قراردادی داشت با ۸ تن تولید روزانه، تعداد کارگرانش به ۱۲۰۰ نفر رسید. نه فقط ماشین آلات اش فرسوده و غیر کارآمد بودند بلکه در ابیارهایش مواد خام نداشت و تازه ۸۰ میلیون تومان هم به نظام بانکی بدھی داشت.^{۶۳}

واقعیت این است که علل و موانع هرچه که باشند، آن چه تردید بر نمی دارد این که بحران صنعت نساجی در ایران بسیار جدی است و چنانچه تغییرات اساسی در مدیریت و سیاست پردازی این صنایع صورت نگیرد، بعید نیست که در آینده ای نه چندان دور، این تتمه باقی مانده نیز تعطیل شده و ابعاد بحران به واقع از کنترل دولتمردان خارج بشود.

آقای احمدی نژاد و مصیبت هدفمند کردن یارانه‌ها

مجلس شورای اسلامی با درخواست آقای احمدی نژاد برای افزایش سقف درآمد دولت تا ۴۰ میلیارد دلار (۴۰ هزار میلیارد تومان به جای ۲۰ هزار میلیارد تومانی که تصویب شد) موافقت نکرد.^{۶۴} مدافعان دولت هم اعلام کرده‌اند که با درآمد ۲۰ هزار میلیارد تومانی این لایحه قابل اجرا نیست. در تازه‌ترین اظهار نظرها وزیر اقتصاد از کوشش برای اجرای این قانون در چارچوب مصوبه مجلس خبر داد.^{۶۵} با این همه، آقای احمدی نژاد که برای متقاعد کردن نمایندگان به تصویب این درخواست به مجلس رفته بود، مدعی شد که اگر ۲۰ هزار میلیارد تومان برای یارانه‌ها اجرا شود می‌توانیم ۹ هزار میلیارد تومان (با توجه به قانون هدفمندی یارانه‌ها برای توزیع ۵۰ درصدی درآمد حاصل از اجرای قانون مذکور بین مردم) را بین ایرانیان تقسیم کنیم که در آن صورت به هر نفر ماهانه ۱۵ تا ۱۵ هزار تومان می‌رسد و این مبلغ نیز به اندازه‌های نیست تا طرح بزرگی را که دولت پس از ۳۰ سال می‌خواهد آن را اجرا کند، آبرومندانه بین مردم توزیع شود.^{۶۶}

اوادمه داد که با تصویب درآمد ۴۰ هزار میلیاردی به هر ایرانی ماهانه ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان یارانه اختصاص می‌یابد. و اما جریان به واقع چیست؟ چه شد که مجلس با این تقاضای به ظاهر معقول آقای احمدی نژاد موافقت نکرد. وارد بگومنگوهای دولت و مجلس نمی‌شوم ولی واقعیت این است که اگر دولت بخواهد ۴۰ هزار میلیارد تومان از محل حذف یارانه‌ها درآمد داشته باشد، لازم است که ۴۹,۲ هزار میلیارد تومان یارانه‌ها را حذف نماید چون طبق

قانون باید ۲۳ درصد از درآمدها به صورت مالیات و عوارض به خزانه واریز شود. البته آقای توکلی در مجلس این رقم را ۵۳ هزار میلیارد تومان ذکر کرده است که نمی‌دانم با چه محاسباتی به آن رسیده‌اند. و اما پی‌آمدهای حذف ۴۹,۲ هزار میلیارد تومان یارانه در عمل چه خواهد بود؟ قبل از آن ولی اجازه بدھید که زمینه‌ای به دست بدھم از وضعیت فقر در ایران تا بعد بررسیم به وارسی چگونگی کسب این میزان درآمد با حذف یارانه‌ها.

علی‌دھقان کیا می‌گوید که در شرایط امروز ایران برای مصرف ۲۳۰۰ کالری روزانه - میانگین جهانی - ۳۶۵۰ تومان لازم است. اگر این فرد عضوی از یک خانواده ۶ نفره باشد هزینه غذای روزانه این خانوار می‌شود روزی ۲۱۹۰۰ تومان و ماهی هم ۶۵۷ هزار تومان!^{۱۶۷} اگرچه بیشتر است ولی فرض می‌کنیم که حداقل هزینه‌های غیر غذایی برای این خانوار ۶ نفره هم ۳۰ درصد این میزان باشد، در آن صورت درآمد لازم برای این که این خانوار حداقل‌ها را داشته باشد - یعنی زیر خط فقر نباشد - بیش از ۸۵۴ هزار تومان در ماه می‌شود.

سوال: چند درصد ایرانی‌ها درآمدشان از این میزان بیشتر است؟

از اطلاعاتی که خود دولت منتشر کرده است خبر داریم که در خوش‌های پیشنهادی دولت خانواده عفره خوش اول درآمدشان کمتر از ۴۷۳ هزار تومان است و تعدادشان هم ۳۰ میلیون نفر است. خانواده ۶ نفره خوش دوم هم درآمدشان در ماه بیشتر از ۴۷۳ هزار تومان ولی کمتر از ۷۸۸ هزار تومان است و تعدادشان هم اندکی بیشتر از ۱۷ میلیون نفر می‌باشد.^{۱۶۸} اگر صرف‌نظر کنیم که حتی سقف بالائی درآمد در این خوش هم بیش از ۶۸ درصد کسری دارد ولی روش می‌شود که تعداد کسانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند می‌شود بیش از ۴۷ میلیون نفر می‌شود و اگر کل جمعیت هم ۷۰ میلیون نفر باشد این می‌شود بیش از ۶۷ درصد!

واقعاً باید به دولتمردان ایرانی تبریک و به مردم ایران تسلیت گفت که توانستند و تا حدود زیادی هم موفق شدند که «اختلاف» طبقاتی را از میان بردارند تا همگان در فقر و نداری برابر بشوند. و اما برگردیم به تقاضای آقای احمدی‌نژاد از مجلس. خوب اگر قرار بیاشد ۴۹,۲ هزار میلیارد تومان از یارانه حذف شود چه باید کرد.

بر مبنای فروش روزی ۵۰ میلیون لیتر بنزین به ۶ برابر قیمت کنونی - یعنی لیتری ۶۰۰ تومان - و روزی هم ۸۰ میلیون لیتر گازوئیل به ۵ برابر قیمت کنونی - یعنی لیتری ۱۶۰ تومان - کل درآمد دولت از این دو منبع ۱۵۶۲۲ میلیارد تومان خواهد بود که هنوز ۳۳۵۷۸ میلیارد تومان کسری دارد. اگر همه جمعیت ایران -

یعنی ۷۰ میلیون نفر - از زن و مردو شیرخوار، برج نشین و رستائی هر نفر سالی ۴۷۹۶۸۵ تومان - یعنی ماهی ۳۹۹۷۴ تومان برای آن چه که از دولت می گیرندو یا در بازار با یارانه خریداری می کنند، اضافه پردازند آن وقت این دولت مهر ورز می تواند به ۵۱,۸ میلیون نفر از این ۷۰ میلیون نفر ماهی ۳۲۱۷۵ تومان یارانه نقدی هدفمند شده بدهد که تازه برای همین تعداد هم ۷۷۹۹ تومان در ماه کمتر از آن اضافه ای است که می پردازند. حالا بماند که از ۶۷ میلیونی که زیر خط فقر زندگی می کنند، ۱۵,۲ میلیون نفر - اگرچه باید این اضافات را پردازند ولی دیناری هم از دولت یارانه نقدی دریافت نخواهند کرد. البته توجه دارید که به وارسیدن پی آمدہای ۶ برابر شدن بهای بنزین و ۱۰ برابر شدن هزینه گازوئیل و ماهی ۳۹۹۷۴ تومان اضافه سرانه ای که باید پرداخت شود، تا این ارقام موردن توجه آقای احمدی نژاد به دست بیاید، دیگر پرداخته ام.

البته به شیوه دیگری هم می توان این شکاف را پر کرد. براساس آمارهای دولت می دانیم که شماره مشترکین برق و گاز در ایران هم ۲۵ میلیون واحد است. برای پر کردن این شکاف در آمدی، این واحدها باید سالی ۱۳۴۳۱۲۰ تومان - یا ماهی ۱۱۱۹۲۷ تومان - بیشتر برای مصرف برق و گاز خود پردازند.^{۱۶} به این ترتیب، مشاهده می کنید که حتی رقم پرداختی (براساس ارقامی که آقای احمدی نژاد می خواهد). برای جران هزینه های اضافی برق و گاز هم کفايت نمی کند. اگر میانگین را برای هراشتراک برق و گاز سه نفر فرض کنیم، در حالی که نزدیک به ۲۰ میلیون نفر هیچ یارانه ای دریافت نخواهند کرد ولی باید همه این اضافات را پردازند ولی حتی برای کسانی که مشمول الطاف دولتی می شوند یارانه نقدی پرداختی برای پوشش صورتحساب اضافه برق و گاز، ماهی ۵۱۳۴ تومان کسری دارد.

نمی دانم خنده دار است یا گریه آور که براساس وضعیتی این چنین، آقای احمدی نژاد لاف در غربی می زند که «من به نمایندگان در مجلس نیز گفتم اگر این طرح بدون مانع و مشکل و در یک سازو کار روان اجرا شود به شما تضمین می دهم هم ظرف سه سال آینده یک بیکار و یک فقیر در کشور پیدا نشود».^{۱۷}

از ایران به دورم و دستم به جایی بند نیست و نمی دانم قبل از این «انقلاب» اقتصادی، خانوارها برای برق و گاز چه میزان می پردازند ولی همان طور که مشاهده می کنید:

قیمت بنزین را ۶ برابر می کنیم. قیمت گازوئیل را هم ۱۰ برابر افزایش می دهیم و تازه می رسیم به این جا که هزینه برق و گاز هم باید برای مشترکین سالی ۱۳۴۳۱۲۰ تومان - یعنی ماهی ۱۱۱۹۲۷ تومان - بیشتر بشود و وقتی این

کار را کردیم آن وقت، می‌شویم «اقتصاد اول منطقه»!
نمی‌دانم چرا! ولی من انگار خواب‌نما شده‌ام که دولت در میانه راه دبه در
می‌آورد و این قانون را اجرا نمی‌کند!

چرا اقتصاد ایران در این سالهای دست انداز افتاده است؟

در پاسخ به این پرسش، می‌توان از عوامل و علل متعددی سخن گفت. ولی من در این مختصر به چند عامل عمده اشاره می‌کنم:

کاهش شدید سرمایه‌گذاری در ایران

براساس اطلاعاتی که داریم می‌دانیم که در طول ۴ سال ریاست آقای احمدی نژاد، میزان رشد سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران در مقایسه با ۴ سال پیشتر، به شدت کاهش یافته است و در همه این سالها میزان پیش‌بینی شده از عملکرد کمتر بوده است.

افزایش لجام گسیخته واردات به کشور

شماری از اقتصاددانان داخل ایران به این باورند که به ازای یک میلیارد دلار واردات، حدوداً ۱۰۰ هزار فرصت شغلی در ایران از دست می‌رود. اگر در نظر بگیریم که میزان نقدینگی نیز در این سالها رشد قابل توجهی داشته است، می‌توان به ظن قاطع گفت که تورم به نسبت زیاد باعث کمتر شدن توان رقابتی کالاهای و تولید کنندگان ایرانی شد که در برابر این هجوم سیل واره کالاهای ارزان‌تر وارداتی قادر به رقابت و دوام نبودند. البته مظاهری در زمان ریاست خویش بر بانک مرکزی کوشید تا رشد نقدینگی را کنترل کند ولی اراده احمدی نژاد برای برکناری او و از آن مهم تر، کش دادن برکناری او برای نزدیک به ۶ ماه وضعیت بسیار نامطلوبی ایجاد کرد. خبر داریم که میزان تورم

در ۱۳۸۷ حدوداً ۲۵,۵ درصد بود و از سوی دیگر، دولتی که تقریباً هیچ برنامه و سیاستی برای کنترل تورم نداشت، چاره را در آن دید که با تشویق واردات شاید بتواند این سیر روبرو شد قیمت‌ها را کنترل کند. اگرچه این هدف به دست نیامد، ولی تولید داخلی در بسیاری از عرصه‌ها به شدت صدمه خورد و لطمہ دید.

تازه ترین شاهدش را دراعتراض نمایندگان مجلس خوانده‌ایم^{۱۷۱}. از سوی دیگر، تغییرات مکرر میزان تعرفه‌های وارداتی وضعیتی ایجاد کرد که زمینه‌های بسیار فراخی برای رانت خواری پیشتر فراهم شد. به عنوان نمونه، در پی آمد کاهش تعرفه واردات شکر، میزان شکر وارداتی به شدت افزایش یافت و به جای رسانیدیم که میزان تولید شکر داخلی که در ۱۳۸۵ بیش از ۱,۵ میلیون تن در سال بود تنها دو سال بعد، یعنی در ۱۳۸۷ به ۵۰۰ هزار تن رسید^{۱۷۲}. در پیوند با برنج و چای در حالی که تولیدات داخلی در انبارها ماند و پوسید، بازار حتی در استان‌های تولید کننده این محصولات (مازندران که خبر شخصی دارم) با محصولات وارداتی لبریز شد. این معضل نیز از سوی نمایندگان مجلس تائید شده است.^{۱۷۳}.

کاهش سرمایه‌گذاری در نفت و گاز

اگرچه از سوئی اهمیت نفت در اقتصاد ایران بسیار بیشتر شده است ولی در عین حال می‌دانیم که حتی برای حفظ سطح کنونی استخراج نفت به سرمایه‌گذاری عظیمی نیازمند بودیم که در این سال‌ها اتفاق نیافتداده است. از سوئی، پرخاش‌گری‌های پرهزینه و سخیف آقای احمدی‌نژاد موجب شد که تور تحریم به گرد اقتصاد ایران بسیار تنگ تر شود و به همین خاطر، بنگاههای بین المللی از خیر سرمایه‌گذاری در ایران بگذرند و حتی آنها که با دولت ایران توافق کرده بودند، از این کار سری باز بزنند (برای نمونه بوتال، بی‌پی) در حال حاضر به جای رسانیده‌ایم که اگر قرار است استخراج نفت و گاز در سطح کنونی اش باقی بماند و این بخش با توجه به اهمیت روزافزونش در تامین مالی فعالیت‌های اقتصادی در ایران موثر باشد، باید ۱۸۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری بشود که از این رقم تنها ۵ میلیارد دلار آن جذب شده و از آن گذشته بخش عمده اش هم از منابع داخلی بوده است. یعنی در این حوزه با ۱۳۰ میلیارد دلار کمبود سرمایه‌گذاری رو برو هستیم. می‌دانیم که شرکت‌های بزرگ در ۴ سال گذشته قرارداد تازه‌ای با دولت ایران نسبته اند. نمونه بارز این عدم توفیق و پی‌آمدهای احتمالی را می‌توان در عسلویه و پارس جنوبی دید که برای نمونه در پارس جنوبی، میزان سرمایه‌گذاری دولتی از ۴ میلیارد دلار در ۱۳۸۶ به ۱ میلیارد دلار در ۱۳۸۷ کاهش یافت و این در حالی است که باید حداقل ۸ میلیارد

دلار سرمایه‌گذاری انجام می‌گرفت. به علت همین کمبود سرمایه‌گذاری، عسلویه که در زمان زمامداری آقای خاتمی شروع به کار کرد و در آن موقع ۶۰ هزار کارگر داشت اکنون با خروج پیمانکاران خارجی و کمبود سرمایه‌گذاری، ۵۰ هزار تن را از کار بیکار کرده و در حال حاضر تنها ۱۰ هزار نفر کارگر در آن کار می‌کنند.^{۱۷۴} تازه‌ترین خبرها حاکی است که شمار شاغلین از این هم بسیار کمتر شده است.

فضای نامناسب کسب و کار در ایران

هرچه که ادعاهای دولت و هوادارن آن باشد واقعیت این است که موقعیت ایران در بیرون با آسانی شروع کسب و کار، دریافت مجوز، ثبت دارائی‌ها که در سال ۲۰۰۷ در میان ۱۷۸ کشور جهان ۱۱۹ بود یک سال بعد به مقام ۱۳۵ تنزل کرد. این روند نزولی در دیگر اندیس‌ها هم مشاهده می‌شود. درباره سهولت تجارت با خارج، در سال ۲۰۰۷ ایران در میان ۱۷۸ کشور جهان ایران مقام ۸۷ داشت ولی در ۲۰۰۸ به مقام ۱۳۵ تنزل یافت. از نظر آسانی کسب و کار، از مقام ۶۴ به مقام ۷۷ رسیدیم. عبرت آموز این که از نظر ریسک سرمایه‌گذاری بطور کلی ایران در میان ۱۵۰ کشور به مقام ۱۴۱ رسید. حتی در منطقه خاورمیانه هم در میان ۱۹ کشور، ایران مقام هفدهم را دارد.^{۱۷۵}

تغییر ساختار بودجه و کاهش بودجه عمرانی به نفع بودجه جاری در این سالها نسبت بودجه عمرانی به بودجه جاری در ایران کاهش یافت و پی‌آمدش البته تعطیلی بعضی از پروژه‌ها و نیمه کاره ماندن بعضی از پروژه‌های دیگر شد.

بحran نظام بانکداری در ایران

مداخلات بی رویه و بی منطق دولت در مسایل بانکی، از کاهش دستوری نرخ بهره گرفته تا توزیع دستوری اعتبارات باعث شد که بانکها نتوانند نقش خویش را در اداره و مدیریت اقتصاد ایفا نمایند. میزان قابل توجهی از این تسهیلات صرف پروژه‌های زود بازده شد که بخش عمده آن به واقع تأثید شد و اشتغال آفرینی نداشت. همان طور که از سوی وکلای مجلس هم تائید شد، اگر دست آورده باشد تبدیل «بیکاران» به «بیکاران بدھکار» است. از سوی دیگر، یکی از پی‌آمدۀایش البته این بود که مطالبات معوقه بانکها که در ۱۳۸۳ تنها ۸۰۰۰ میلیارد تومان بود در سال جاری به بیش از ۳۸۰۰۰ میلیارد تومان و به یک روایت به ۵۶۰۰۰ میلیارد تومان بررسد^{۱۷۶} و کاهش قدرت پرداخت وام و اعتبارات از سوی بانکها به فعالیت‌های مولده صنعت و کشاورزی بسیاری از واحدهای تولیدی را با کمبود نقدینگی مواجه ساخت. حتی حساب ذخیره ارزی که می‌باید در این سالها رشد چشمگیری داشته باشد کارساز نشد

چون بخش اعظم درآمدهای نفتی - یعنی ۲۸۵ میلار دلار از کل درآمد نفتی ۳۸۰ میلار دلاری نفت در طول ۱۳۸۷-۱۳۸۴ - صرف واردات شد^{۷۷}.

گسترش رانت خواری

در این سالها، سیاست‌های دولتی به گونه‌ای بود که سرمایه‌داری تجاری در برابر سرمایه‌داری صنعتی دست بالا را در امورات در کنترل گرفت. تغییرات مکرر و بی‌منطق تعریف‌های (در مواد متعدد حذف تعریف وارداتی) باعث شد که حتی کسانی که دلال و وارد کننده هم نبودند، دلال و وارد کننده شدند. خصوصی‌سازی ایرانی که در اصل چیزی به غیر از «اختصاصی سازی» نبود باعث شد که شماری از صنایع ایران در اختیار کسانی قرار گیرد که هدفی به غیر از رانت خواری نداشتند. در جای دیگر به مواردی اشاره کرده‌ام که پس از این که واحدی را در کنترل گرفتند، عده‌کاری که کردند به ورشکستگی کشانند واحد و بعد استفاده از زمین آن برای انبوه سازی بود. ظاهراً روغن این آش آن‌قدر زیاد شده است که حتی صدای آقای خامنه‌ای هم درآمده است^{۷۸}. در ضمن، بی‌کفایتی مدیران جوانی که بر صنایع کشور گماشته شدند یکی از عوامل موثری بود که زندگی را بر شماری از این صنایع دشوار کرد.

نکته‌ای که قابل ذکر است این که حتی در برخورد به بحران جهانی هم سیاست پردازان در ایران با حداکثری کفایتی عمل کردند و در شرایطی که صنایع ایران از جمله به خاطر این بحران، با کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت تویید می‌کردند، با تظاهر و فریب مدعی شدند که در میان «آتش بحران جهانی» ایران «گلستانی» است که از این عواقب مصون مانده است. و این در حالی بود که نگاهی به آمارهایی که برای سالهای ۱۳۸۶-۱۳۸۴ داریم به وضوح نشان می‌دهد که عدم توفیق اقتصادی سیاست‌های دولت در همه عرصه‌ها عیان و غیر قابل انکار بود. در همه این سالها، میزان عملکرد رشد اقتصادی از آن چه که پیش بینی شده بود، کمتر بود. وضعیت سرمایه‌گذاری حتی از این هم اسفناک‌تر بود. در حالی که پیش بینی دولت این بود که برای این سالها سرمایه‌گذاری ۱۲٪ درصد رشد خواهد داشت ولی عملکرد دولت تنها ۸,۴ درصد بود، یعنی به عبارت دیگر، با ۶۰ درصد عدم تحقق روپرور بودیم. متوسط میزان تورم برای این دوره قرار بود ۹,۹ درصد باشد ولی عملکرد تورم نزدیک به ۱۶ درصد بود و نگاهی به میزان تورم سالانه سیر رو به رشد نرخ تورم را نشان می‌دهد. تنها در دو حوزه با رشدی بیشتر از میزان پیش بینی شده روپرور بوده ایم که اتفاقاً هر دو مورد، از مواردی است که همین بیشتر بودن عملکرد تورم دهنده شکست برنامه‌های اقتصادی دولت است. میزان نقدینگی که قرار بود بطور متوسط رشدی معادل ۲۰ درصد داشته باشد، در عمل، رشدش از ۳۳,۳ درصد بیشتر

شد و رشد بودجه عمومی دولت که قرار بود برای این سالها بطور متوسط ۱۰,۵ درصد باشد، سالی ۱۹,۳ درصد بیشتر شد. به عوض وابستگی بودجه دولت به نفت که قرار بود تنها ۶,۳ درصد باشد، در عمل ۱۶ درصد شد.^{۱۷۹} با این تصویر غیر کاملی که به دست داده ام به باور من، علل به گل نشستن اقتصاد هم در این سالها روشن می شود.

ما و حقیقت که آسیب پذیرتر شده است!

از انتخابات کذاشی ۲۲ خرداد یک سال گذشته است. یک سالی که بسیاری از ما ایرانی‌ها در همین یک سال به اندازه ۲۵ سال پیشتر شده‌ایم. چه‌ها که ندیدیم و چه‌ها که نشنیدیم! اغراق نیست اگر گفته شد که حد و مرزی نیست که شکسته نشله باشد. از تجاوز و شکنجه در کهربیزک و زندان‌های دیگر بگیر تا کشتار مردم در کوچه و خیابان‌ها در روز عاشورا، آن هم مردمی که نه سلاحی داشتند و نه برای جنگ آمده بودند. فقط می‌خواستند بدانند بر سر رای‌شان چه آمده است! در کنار جان انسان که ارزان شده بود، دروغ و فریب هم ارزان شد. عوام فریبی صاحبان قدرت به صورت یک فضیلت درآمد و حقیقت‌می خواهد درباره حساب ارزی باشد یا میزان بیکاری و تورم و یا تجاوز و زندان و شکنجه) از همیشه آسیب پذیرتر شد و دست نیافتنی تر.

به جای رسیده ایم که تقریباً هیچ کسی به راستی نمی‌داند که در چه وضعیتی هستیم. البته همه مان می‌دانیم (حتی کسانی که مسئولیت اساسی این وضعیت به شدت بحرانی با آنان است نیز می‌دانند). که بحرانی عمیق و به نظر علاج ناپذیر به همه ارکان جمهوری اسلامی سرایت کرده است. به دست آوردهای چشمگیر در سیاست خارجی تظاهر می‌کنند ولی خودشان هم می‌دانند که سیاست خارجی بحران زده تراز اقتصاد به گل نشسته ایران است. در عرصه‌هایی فرهنگی با همه بگیر و بیندها و با همه بردنهای و بستنهای به جای رسیده‌اند که در نمایشگاه کتاب سالانه‌شان، جائی برای نوشه‌های یکی از معماران موثر و بانفوذ همین جمهوری اسلامی هم نیست. اگر باید یادآوری

بکنم پس می‌گوییم منظورم جمع کردن کتابهای آیت الله بهشتی از این نمایشگاه است نه دیگرانی که آثار آنها نیز جمع شده است. در هیچ عرصه‌ای نیست که گرفتار بحران عمیق و همه جانبه نباشیم ولی دولتمردان بیشتر از همیشه لاف در غربیی می‌زنند و بی تعارف و بدون پرده پوشی، راست نمی‌گویند.

در این یک سال گذشته اگرچه به فرموده قرار شد سال «همت و کار مضاعف» باشد ولی همت و کار مضاعف را تهها از مت加وزان در زندانها و از قاضی‌الدوله‌ها در دادگاه‌های نمایشی و فرمایشی و از ماموران بکن و نپرس امنیتی در خیابانها دیده ایم که هر روز با تردید تازه‌ای (نوبت‌ترین اش هم «طرح مذاھیین نوامیس» است) مزاحم مردم می‌شوند و باج می‌ستانند. از آن طرف، ولی روز و هفته‌ای نیست که تعداد باز هم بیشتری از کاربی کارنشوند و کارخانه‌ای و بنگاهی تعطیل نشود و یا در معرض تعطیلی قرار نگیرد. در عکس العمل به این وضعیت نگران کننده، وزرا و مسئولان ولی دروغ را درشت تر می‌گویند.

آقای دکتر حسینی وزیر اقتصاد ایران این ادعای سخیف را دارد که «ریسک اقتصادی سرمایه‌گذاری در ایران صفر است» و اما در همان سخن رانی ادامه می‌دهد که «دولت برای سرمایه‌گذاران خارجی فرش قرمز می‌گسترد و از حضور آنها استقبال و موافع را بر طرف می‌کند». اگر به واقع حرف دهنش را بفهمد باید بداند که این دو تابا یک دیگر نمی‌خواند. اگر خودش قبول دارد که «موانعی» هم هست که باید بر طرف شود پس ریسک اقتصادی نمی‌تواند «صفر» باشد! از آن گذشته، ای کاش وزیر اقتصاد می‌فهمید که «ریسک اقتصادی صفر» در یک اقتصاد یعنی چی؟ واقعیت این است که ریسک اقتصادی در هیچ اقتصاد جهان صفر نیست و اگر ادعای خنده دار و مضحك که وزیر اقتصاد درست باشد که سرمایه‌گذاران باید سرمایه شان را از همه کشورهای جهان جمع کردد و در ایران که به ادعای وزیر اقتصاد ریسک اقتصادی ندارد سرمایه‌گذاری کنند و چون نکرده‌اند و برنامه هم ندارند بکنند، پس «واضح و مبرهن است» که آقای وزیر بیهوده می‌فرمایند. کاش قبل از این که لطیفه بفرمایند با استاد خودشان آقای دکتر پژویان که در ضمن رئیس شورای رقابت هم هستند، تلفنی می‌زنند و از ایشان می‌پرسیدند که چرا ایشان سرمایه‌گذاری نکردن بخشن خصوصی در اقتصاد ایران را نشانه «هوشمندی» شان می‌داند؟

دست بر قضا حرفاًهای پژویان را اگر بی‌پیرایه باز گوکنم او - به گمان من - به درستی می‌گوید که چون اتفاقاً ریسک در اقتصاد ایران زیاد است، سرمایه‌گذاران بخش خصوصی این درایت را دارند که در چنین اقتصادی سرمایه‌گذاری نکنند.^{۱۸۱} یعنی با اشاره به این نکته‌ها می‌خواهیم توجه را به

استیصال عقیدتی در عرصه اقتصاد جلب کنم که به واقع ترجمان عمق بحران است که کاردولمردان به اختلاف نظر درباره واقعیت اقتصادی ایران رسیده است. ریسک اساسی به گمان من این است که این بحران عمیق نه تک بعدی بلکه همه جانبه است اگرچه همه وجوه بحران دارای اهمیت‌اند ولی به گمان من، وجه اقتصادی اوضاع به شدت بحران زده است و دورنیست به صورت وضعیتی دریابید که دیگر نه از تاک نشانی بماند و نه از تاک نشان.

بهای نفت که ساده‌دلانه پیش‌بینی می‌شد به ۲۰۰ دلار هر بشکه بر سد دو سه روز پیش حتی از یک سوم این میزان هم کمتر شده است. از سوی دیگر، خبر داریم که ایران هم مشکل تولید نفت دارد (چون می‌دانیم که در این ۵ سال گذشته هیچ شرکت فراملیتی در بخش نفت ایران سرمایه‌گذاری نکرده است و هیچ قراردادی با جمهوری اسلامی به امضا نرسیده است) و هم با جدی ترشدن مسئله تحریم‌های تازه، حتی برای تولید کمتر از معمول، مشکل فروش هم پیش آمده است. اشاره کنم که نمودی از این بحران عمیق را در عسلویه می‌شود به چشم دید.

۴۰ سال پیش، ۶۰ هزار کارگر در این مجتمعه کار می‌کردند و امروز، خبر داریم که از این تعداد فقط ۸ هزار کارگر باقی مانده و ۵۲ هزار تن شان بیکار شده‌اند.^{۱۸۲} از سوی دیگر، اگرچه با همه واسطه‌لابی که انداده و قانون «هدفمند کردن یارانه‌ها» را همان گونه که آقای احمدی‌نژاد می‌خواست از مجلس گذرانده‌اند، ولی هنوز چنین قانونی اجرائی نشده، سیر صعودی قیمت‌ها آغاز شده است. می‌خواهد قیمت گوشت و مرغ باشد و یا جبویات و مواد لبني که این آخری در همین روزها رسیدی ۴۵ درصد را از سر گذرانده است.^{۱۸۳}

دولت و رهبر انقلاب در هر فرستی که پیدا می‌کنند برای بقیه جهان و با بهره‌گیری از این استعاره برای مردم ایران خط و نشان می‌کشند. روز و هفت‌های نیست که شماری از هم وطنان را عمدتاً با اتهاماتی بی اساس و ساختگی روانه زندانها نکنند. برخلاف قوانین همین حاکمیت، احزاب رسمی را غیر قانونی اعلام می‌کنند و روزنامه‌ها را می‌بنند و سایت و وبلاگ‌ها را فیلتر می‌کنند. هرچه که بیشتر از این کارها می‌کنند، شکوه و شکایت شان هم بیشتر می‌شود. مافیای امامان جمعه مثل اعضاً یک گروه موسیقی کر، هر هفته «آواز» مشابهی می‌خوانند و داستانهای همشکل و هم‌سانی می‌گویند. یک روز به حجاب زنان گیر می‌دهند و هفت‌های دیگر، یقه دانشگاه‌ها را می‌گیرند و «علوم انسانی» را دراز می‌کنند. در شرایطی که همه ابعاد جامعه را بحران گرفته است ولی وکیل الدوله‌ها آش را آن قدر شور می‌کنند که حتی داد قاضی القضاط رئیس قوه قضائیه - در می‌آید که بابام جان چه خبر تان است، شما که شورش

را دیگر در آورده اید! ولی و کل الدوله‌ها در داخل مجلس یعنی جائی که منتخبان واقعی مردم باید بشینند و کمبودهای قانونی را برطرف نمایند، رژه می‌روند و برعلیه این و آن زنده باد مرده باد را عربده می‌کشند! راستی معترضه، آیا تا کنون در هیچ مجلس دیگری دیده‌اید که حتی و کل الدوله‌ها به این شکل و صورت رفتار کنند؟ گفتم هر چه که بحران عمیق‌تر می‌شود، هارت و پورت دولتمردان هم گاه خطرناک‌تر می‌شود. در شرایطی که از ۷۰ میلیون جمعیت کشور، به گفته مقامات رسمی همین دولت ۴۰ میلیون نفرش یعنی بیش از ۵۷ درصد شان فقیرند^{۱۸۴}، رئیس دولت و شماری از وزرا با کنترل جمعیت مخالفت می‌کنند و ادعا می‌کنند که جمعیت ایران باید ۱۵۰ میلیون نفر باشد. در واقع می‌خواهم براین نکته تاکید بکنم که در ایران بلا تکلیفی تاریخی ما به صورت مزمن درآمده است.

آنچه در ایران اتفاق افتاد، نمی‌دانم کمدمی است یا تراژدی. البته آن‌چه که در خیابان‌ها اتفاق می‌افتد همین خصلت دو گانه را دارد. یعنی هم افتخارآفرین است و هم رسواکننده. حق دارید اگر گمان کنید که از پشت کوهه قاف آمدہ‌ام ولی هر چه می‌کنم «منطق» این کار «جمهوری» اسلامی را نمی‌فهمم. البته باید می‌نوشتم خلافت اسلامی، چرا که اکنون چیزی جز این نیست. و این نه آغازی نوین که در سالهای اولیه قرن بیست و یکم، به واقع آغاز پایان آن است.

می‌گوییم افتخارآفرین است. چون مگر می‌شود این همه رشادت و جسارت را دید و به هم وطنی با این فرزانگان افتخار نکرد؟ از سوی دیگر، چه در لباس شخصی و چه در اوپنیفورم جانورانی را می‌بینی که قرار است نوکران جیره خوار دولتی «مهرورز» باشند ولی نه فقط خشونت می‌پراکنند بلکه به نظر نمی‌رسد بونی از انسانیت و مهر برده باشند. این هم روش است نمی‌توان پاسپورتی هم رنگ پاسپورت این جماعت داشت و احساس سرشکستگی نکرد!

و اما چرا می‌گوییم منطق این کار را نمی‌فهمم. البته که نمی‌دانم سرانجام آن‌چه که در ایران می‌گذرد، چه می‌شود ولی تردید ندارم که گذشته از دست و بال فرزانگانی که می‌شکند و جان‌هایی که از دست می‌رود، اگر این بلاهت رسمی تنها و تنها یک بازنده داشته باشد، من یکی تردید ندارم که بازنده اصلی آن همین حکومت اسلامی است.

من به مشروعیت زدایی ناشی از این کار- آن گونه که جناب کدیور در مقاله اش در روز ادعا کرده است- نمی‌پردازم چون مطمئن نیستم که قبل از این هم مشروعیت آن‌چه که هست دندان گیریوده باشد ولی پی آمد آن‌چه که اتفاق افتاده است افزودن بحران سیاسی بر بحران‌های دیگری است که می‌رود تا در آینده ای نه چندان دور غیر قابل کنترل بشود. دولتی که به غیر از چند

دیکتاتور مفت خوار و باج گیر (برای نمونه اسد، چاوز و چند مستبد بی نام و نشان دیگر و یا سمبیل‌های فساد، زرداری و کرزای) در این دنیای پنهانور دوست و هم پیمانی ندارد و دائم برای بقیه جهان شاخ و شانه می کشد، بعید است بتواند این بحران‌ها را بدون هزینه‌های بسیار از سر بگذراند.

برای یک لحظه به آن چه در این دو سه هفته اخیر در ایران گذشت بنگرید. من هم مثل خیلی‌ها براین گمان بودم که اگرا وضع با شایستگی و عدالت و از هردوی این دو مهم‌تر صداقت مدیریت شود، شاهد یک جهش عظیم در سرمایه اجتماعی ایران خواهیم بود که بدون آن توسعه اقتصادی غیر ممکن خواهد شد. دریغ و افسوس که ابهانی ایران ستیز، بر جز این تصمیم گرفته و آن را اجرا کرده‌اند. آن چه که به عکس داریم، انعدام پسی ییشور همان سرمایه ناچیز اجتماعی ایران است. یادمان نرفته است که نه نیروهای برانداز و به قول دست به قلمان حکومتی «ضد انقلاب»، که رئیس جمهور مملکت بود که از گسترده‌گی فساد و سرکوب در ۲۶ سال اول انقلاب ایران سخن می گفت. ۲۶ سالی که ده سال اولش، بانتظارت مستقیم آقای خمینی اداره می شد و در آن دوره، هم رهبر کنونی برای ۸ سال مقام ریاست جمهوری داشت و از زمان مرگ آقای خمینی نیز، آقای خامنه‌ای به عنوان ولایت فقیه، براساس قوانین همین حکومت نه تنها مسئول سیاست‌ها که درواقع، همه کاره این حکومت بود. یعنی چه ایشان و طرفداران ایشان بپذیرند یا خیر، تغییری در اصل قضایا ایجاد نمی شود که به گفته رئیس جمهور، برای بخش عمده‌ای از ۲۶ سال چه به عنوان رئیس جمهور و چه در مقام رهبری و ولایت فقیه، ایشان به واقع متهمن اصلی این دادگاه صحرائی ایشان است.

و بعد آن که از فساد و دروغ و ریا و قانون گریزی در این ۴ سال گذشته حرف می زد نه نیروهای برانداز و به قول دست به قلمان حکومتی «ضد انقلاب» که «نخست وزیر مورد علاقه امام» و «فرمانده چندین ساله سپاه پاسداران» و رئیس پیشین مجلس و رئیس پیشین بنیاد شهید بود. یعنی غافل نباشیم که آقای رئیس جمهور و دیگر نامزدهای آن چه که در این مناطرهای بیان کردند، مشروعیت- اگرچیزی باقی مانده بود- حکومت را از پنجره‌های ساختمن صد او سیما به بیرون پرتاب کردند. و دولت هم با آن چه با این انتخابات کرد، برهمه این موارد فساد مهر تائید زد. «سرمایه اجتماعی» هم لابد به قول آن بابا، مال خر است!

آقیان، خانمها، خواهش می کنم بیهوده و بیش از این به «استکبار» و «ضد انقلاب» تهمت نزنید! با سی سال جان کنند، «ضد انقلاب» نتوانست به اندازه قطره‌ای در مقابل اقیانوسی که شما از عدم مشروعیت خویش جاری

کرده اید، موفق باشد!

خوب، گیرم که این اعتراضات درمیان دریائی ازخون و چرک و کثافت سرکوب شود، خوب با این بحران سیاسی و این عدم مشروعتی و این ساختار هزار پاره و این سرمایشات آقای رئیس جمهور گوش می‌کردم ایشان برای بخش‌هایی داشتم به فرمایشات آقای رئیس جمهور گوش می‌کردم ایشان برای بخش‌هایی از حکومت اسلامی هم چنان خط و نشان می‌کشیدند. و اگراین افراد کارمندان دون پایه فلان وزارت خانه می‌بودند، احتمالاً مسئله‌ای نبود. در همه حکومت‌های استبدادی گاه و بیگاه شاهد این نوع سرکوب‌ها هستیم ولی آقای رئیس جمهور برای دوین مقام حکومتی دراین ساختار خط و نشان می‌کشد! آقای ناطق نوری هم دراین ساختار یک آدم «معمولی» نیست که بتوان آمپول پتانسیمی به ماتحت اش تزریق کرد و «قال قضیه را کند». و اما اگر «بزرگان» - وقی که اعتراضات کنونی گذشت - حالا به هر شکل و صورتی - به اصطلاح «گوش» این جوان بازیگوش را بکشد و از او بخواهند که «پایش را از گلیمش» بیش از این دراز نکند - که اتفاقاً آن قدر که به نظر می‌رسد، بعد نیست در آن صورت معلوم نیست از آقای رئیس جمهور که در راس قوه مجریه است برای اداره مملکت چه باقی می‌ماند؟ غیر از این که، این بار حتی پیروان دو آتشه ایشان هم باور می‌کنند که موسوی در مناظره‌اش با کروبوی درباره رئیس جمهور سخنی به «دروغ» نگفته بود. یعنی اگر تهمه اعتمادی در میان طرفداران ایشان باشد، آن هم دود می‌شود و به هوا می‌رود.

از همه این‌ها که بگذریم، تازه می‌رسیم به بحران قریب الوقوع اقتصادی - و شاهد من هم این است - در کنار هزار و یک شاهد دیگر، رشد بیکاری و تورم در ایران - که مجلس فخیمه با آن که کمیسیون برنامه و بودجه تصویب کرده بود، لایحه تحقیق و تفحص درباره صندوق ذخیره ارزی را آنهم با این ادعای خنده دار که «کلیه اقداماتی که انجام می‌شود طبق قانون و کلیه عملیات حساب ذخیره ارزی شفاف و تحت نظارت لازم است» رد کرد. می‌گوییم ادعای خنده دار، چون ظاهراً آقایان و خانمهای نماینده ای که چنین رای داده اند از مکاتبات بین دیوان بازرگانی و دولت مهرورز برسیک میلیارددلاری که تکلیف اش هم چنان ناروشن است و هنوز گم شده است، خبر ندارند! البته از عکس العمل بازار بورس تهران هم غافل نباشید خبرش را در «سرمایه» امروز بخوانید. باور کنید آقایان، خانمهای این تازه سرشب اصفهان است!

البته که از داستان‌های پس پرده خبر ندارم ولی می‌گوییم آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است، آنهم محاسبه بوسیله مجلسی که از هفت خوان شورای نگهبان هم گذشته است. و اما نتیجه گیری من از این تصمیم

مجلس، این است که خود این حضرات هم خبر دارند که در ته دیگ صندوق ذخیره ارزی، ارزی یا حداقل ارز قابل توجهی باقی نمانده است و بدیهی است در پیوند با دولتی که به فرمان مقام رهبری با اکثریت آرا برندۀ انتخابات شده است، خوبیت ندارد که در همان ماههای اول، «دردرس» درست شود.

این هم تا این جا به نفع منافع کوتاه مدت دولت مهرورز است - یعنی این فرایند ماست مالیزاسیون مصائب و مشکلات حالت آسپرین را دارد که اگرچه ممکن است درد را اندازکی تخفیف بدهد ولی بیماری را درمان نمی‌کند. و این بیماری هم وابستگی شدید اقتصاد ایران است به واردات که در این دو سه سال گذشته، نه تنها تشدید شد بلکه عمدۀ ترین «سیاست» دولت برای کنترل تورم و مقابله با کمبودها بود. اگرچه ممکن است کمبود را کمی چاره کرده باشد، ولی همان گونه که در مناطره رئیس جمهور با آقای رضائی روشن شد، آقای رئیس جمهور هم به زبان بی‌زبانی پذیرفتند که در این ۴ سال، بر تورم در اقتصاد ایران ۱۰۰ درصد افزوده و دو برابر شد کرده و به ۲۵ درصد رسانیده‌اند آن هم در شرایطی که برخلاف ادعای دروغ رئیس جمهور تورم جهانی سیر شدید نزولی داشت. با لطمۀ ای که به تولیدات داخلی خورده است و شواهدش را هر روزه درروزنامه‌ها خوانده‌ایم، این واردات روزافزون باید ادامه یابد - آن هم در شرایطی که در ته دیگ صندوق ذخیره، ارزی نمانده است.

لازم نیست کارشناس اقتصاد باشید تا بدانید که در آینده‌ای نه چندان دور، باز بر می‌گردیم به دوره «صفویان» و باز صفات‌ها پیدا می‌شوند، و البته که بخشی از کمبود به صورت تورم افسار گسیخته تر نیز در می‌آید. شاید مدافعان آقای رئیس جمهور به یاد سالهای جنگ و نخست وزیری آقای موسوی یافتند و گمان کنند که چه اشکالی دارد، باز بر می‌گردیم به اقتصاد کوپوپویستی و اوضاع را اداره می‌کنیم تا بحران از سر بگذرد. و من پاسخمن این است که هرچه که موضع سیاسی ما درباره مسائل ایران در آن سالها باشد، در آن دوران دولت آقای موسوی و حتی ولايت آقای خمینی بر یک سرمایه عظیم اجتماعی تکیه داشت. خوب یا بد، تعداد زیادی از مردم پذیرفته بودند که برای «حفظ» نظام نه فقط از مال و مصرف که باید از جان هم گذشت. و اکنون دیگر از آن خبرها نیست و این را اگر نمی‌دانید، باید که بدانید.

از سوی دیگر، دولت مهرورز حتی اگر بخواهد هم آهی در بساط ندارد که به وعده‌های دیگر عمل کند (یعنی پرداختن همان ماهی بین ۵۰ تا ۷۰ هزار تومانی) و که در موارد مکرر آقای رئیس جمهور و عده داد برای تصحیح نظام قیمت‌ها و این در حالی است که دقیقاً به همین دلیل - یعنی بی‌پولی و یا کم پولی - دولت راهی به غیر از حذف این یارانه‌ها ندارد. به زبان دیگر، اگرچه در آمدۀا هم

چنان «ریالی» باقی می‌ماند ولی قیمت‌ها «دلاری» خواهد شد. آن وقت است که بخشی از همین کسانی که امروزه به نفع دولت مهرورز چماق و چاقو می‌زنند، این بار، مشترکان و مشتریان اصلی «شورش‌های تعدیل ساختاری» می‌شوند. اگر این گونه بشود، شماره بیشتری به این صرافت خواهند افتاد که اتفاقاً جتاب موسوی، اگر در باره‌هی چیزی ناراست گفته باشد (که چنین باوری ندارم) ولی در باره‌هی رئیس جمهور دروغ نگفته بود. رئیس جمهور در کتاب این بحران‌ها، بحران در بالا را هم دارد که باید به نحو «خدای‌سندانه‌ای» مدیریت کند، چون اگر از بحران در بالا غفلت کند، به یقین برایش گران تمام خواهد شد. و تازه این جا می‌رسیم به اولین چهارراه چکمنم. یعنی وقتی که رئیس جمهور در بالا گرفتار بحران نبود، مدیریت اقتصادی اش تعریفی نداشت الان که این بحران هم اضافه شده است، روشن است که مدیریت اقتصادی اش نه تنها خنده دار که گریه آور خواهد شد.

به گمان من باشدت گرفتن بحران‌های گوناگون احتمال زیادی دارد که قدر تمندانی که در این مرحله برای این آمارسازی‌ها برنامه ریزی کرده و آن را به اجرا درآورده اند (حتی دیده‌ام که یکی از مراجع تقليد، در اعلامیه‌ای که منتشر کرده است «خلافت» شدن «جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخته است). البته باید به قول انگلیسی‌ها بین سطور را خواند - از کرده پشیمان شده و به فکر باز گرداندن آب رفته به جوی بشوند. ولی آقایان.... باور بفرمائید خلاف به عرض شما رسانیده‌اند. تا کنون در گسترهای تاریخ، آب رفته‌ای به جوی باز نگشته است....

می‌دانم، اگرچه خودم در ایران نیستم و سالهاست که نبوده‌ام، که نه فقط اوضاع نگران کننده است بلکه دردآور است. ولی در هفتمنی دهه زندگی‌ام که البته بالا و پائین رفتن‌هایش را داشته است، هیچ گاه به این اندازه به آینده ایران، اميدوار نبوده‌ام.

هنوز از شب دمی باقی است، می خواند در او شبگیر
و شب تاب، از نهان‌جایش، به ساحل می‌زند سوسو
(نیما)

پانوشت:

این مقاله را دو سال پیش نوشتم و الان - آخر ژوئیه ۲۰۱۱ - که دارم بازخوانی اش می‌کنم می‌بینم متاسفانه بسیاری از پیش نگری‌هایش به واقعیت رسیده است. شاید باید از این بابت خوشحال بوده و برای خودم کوکاکولا باز کنم ولی ای کاش همه ادعاهای من غلط اندرغلط بودند. هم بحران اقتصادی تشدید شده است و هم بحران سیاسی چیزی نمانده از کنترل خارج بشود. البته

توجه دارید منظورم از بحران سیاسی حبس خانگی غیرقانونی و رذیلانه آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان نیست. اگراین روزها به صحبت‌های آقای احمدی نژاد و یا آقای خامنه‌ای گوش کنید یا گزارشش را بخوانید، طوری سخن می‌گویند که انگار دیگری وجود ندارد. نه احمدی نژاد به روای سابق پاچه خواری می‌کند و نه خامنه‌ای قربان صدقه احمدی نژاد می‌رود که قرار است «شعارهای انقلاب» را زنده کرده باشد! به حدس و گمان می‌گوییم که به نظرم آقای خامنه‌ای دارد استخاره می‌کند و شاید هم دارند برایش شیر یا خط می‌کنند که آیا «جريان انحرافی» شامل احمدی نژاد هم هست یا این که باید هزینه حمایت‌های نسنجیده اش را با حفظ او تا پایان دوره پیردادزد. البته این وضعیت بلا تکلیف از نظر اقتصادی بدون هزینه نیست، این که سرانجام چه می‌شود، نمی‌دانم. جواب این پرسش را آینده خواهد داد.

پول قانونی و ذخایر ارزی

در ۱۱ آذر ۱۳۸۵ شورای اقتصاد به ریاست رئیس جمهور تصویب کرد تا
فعالیت ارزی ایران از دلار به یورو تغییر کند.^{۱۵} در ۱۲ خرداد ۱۳۸۹ پرسنلی وی
اعلام کرد جمهوری اسلامی خیال دارد ۴۵ میلیارد یورو از ذخایر خود را به
دلار و طلا تبدیل کند.^{۱۶} به عبارت دیگر، کشتی بان راسیاستی دیگر آمد و
فعالیت ارزی ایران از یورو دو باره به دلار برگشت.
پیش از آن که به بررسی وجودی از این چرخش و دلایل احتمالی اش
پردازم بد نیست به اختصار درباره واحد پول ملی و واحد پول بین المللی
توضیحاتی ارایه کنم. به سخن دیگر، ابتدا بینیم چرا کشورها در عمل ناچارند
بخشی از دارائی‌های خود را به صورت ارز و یا طلا دریابوند؟ ابتدا به سکن،
می‌دانیم که همه کشورها برای خود یک پول قانونی دارند. برای نمونه پول
قانونی در امریکا، دلار است و در انگلیس هم پوند و در ایران هم ریال. و منظورم
از «پول قانونی» هم این است که اگر شخصی یا بنگاهی در این کشورها درازای
کالا یا خدمتی که ارایه می‌دهد از قبول واحد پولی این کشورها امتناع کند،
قوانین این کشورها را زیر پا گذاشته و می‌تواند به این جرم حتی دادگاهی
شود. این اجراء قانونی در پذیرش واحد پول ملی ولی در بازارهای بین المللی
وجود ندارد. یعنی اگریک صادر کننده به انگلیس درازای کالانی که صادر
کرده است، حاضر نباشد پوند را به عنوان وسیله پرداخت قبول کند، این جا
دیگر به عهده وارد کننده انگلیسی است که واحد پولی دیگری را که مورد
قبول صادر کننده می‌باشد به او عرضه نماید.

البته همین جا بگوییم که اگرچه امروزه هیچ واحد پولی جهان، پشتونه طلاندارد ولی میزان پذیرش واحدهای پولی مختلف در بازارهای جهان با یک دیگر هم سان نیست. به عنوان مثال، ریال، دریرون از ایران تقریباً بی ارزش است چون حتی بانکهای ایرانی مقیم خارج هم حاضر نخواهند بود درازای دریافت آن به شما پوند و دلار تحويل بدنهند ولی چنین وضعیتی درباره دلار، یورو و حتی پوند وجود ندارد. یعنی اگر شما به یک بانک در فرانسه مراجعه کرده و بخواهید مقدار مشخصی پوند را به یورو یا حتی دلارتبدیل کنید، براساس نرخ مبادله ای که در آن روز وجود دارد، به ازای دریافت مبلغی حق کمیسیون این کار را برای شما انجام می دهنند.

به سخن دیگر، واحدهای پولی بسته به میزان قابلیت تبدیل شدن شان در بازارهای بین المللی قابل دسته بندی شدن هستند. در اینجا ولی وضعیت دلار با دیگر واحدهای پولی فرق می کند. یعنی دلار به واقع، یک واحد پول بین المللی است که در سرتاسر جهان مقاضیان زیادی دارد. با آن چه که پیشتر به اشاره گفته شد، روش است هر کشوری برای این که بتواند مبادلات بین المللی خود را تامین مالی نماید، لازم است که بخشی از ثروت خود را به صورت طلا و یا واحدهای پول مقبول و مورد قبول همگانی دریاورد. بعلاوه، گاه پیش می آید که برای کمک به واحد پول ملی هم یک کشور باید ارز و یا طلا داشته باشد.

به عنوان مثال اگر ارزش پول شما در بازارهای بین المللی سقوط بکند یکی از راههایی که در اختیار دولت هاست این که با استفاده از ارز و یا طلا برای واحد پولی خود ایجاد تقاضا کرده و جلوی سقوط ارزش آن را بگیرند. آن بخشی از ذخایر ارزی که برای کمک به پول ملی نگاهداری می شود باید به صورت واحدهایی باشد که ارزش شان در بازارهای بین المللی سیر نزولی ندارد چون اگر کشوری ذخایرش را به ارزی تبدیل کند که ارزش نسبی اش در مقایسه با دیگر ارزها نزولی است در نتیجه ارزش آن ذخایر با گذشت زمان کمتر می شود. با این مقدمه، ولی باید بلافاصله اضافه کنم که وضعیت ایران ویژگی های خاص خودش را دارد.

بخش اساسی در آمدهای ارزی ایران از نفت است و نفت هم به دلار قیمت گذاری می شود. به عبارت دیگر، ایران در آمدهایش را به دلار به دست می آورد. از همان ابتدای روی کارآمدن جمهوری اسلامی، روابط ایران با امریکا قطع شده و حتی روابط تجاری فیما بین هم دستخوش تحریم های متعدد شده است.

بخش عمده ای از مبادلات بین المللی ایران با کشورهای اروپائی و آسیائی

صورت می گیرد که در پیوند با کشورهای اروپائی واحد پولی شان یورو است. گذشته از تفاقضات موجود بین ایران و امریکا، تحریم‌های امریکا هم مزید برعلت شده و وزنه تجارت ایران را به نفع اروپا و آسیا تغییر داده است. اگرچه در تجارت با اروپا یورو واحد پولی شان است و می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد ولی شرکای تجاری ایران در آسیا ترجیح می‌دهند درازای آن چه به ایران می‌فروشنند دلار دریافت کنند تا بتوانند از آن در مبادلات خود با بقیه دنیا و بخصوص امریکا بدون هزینه مبادله استفاده نمایند.

به این ترتیب، روشن است که ذخایر ارزی ایران نمی‌تواند فقط به صورت دلار و یا فقط به صورت یورو باشد. چون در آن صورت، ایران برای انجام مبادلات بین المللی خود با مشکل روپرتو خواهد شد. به همین خاطر بهتر است ترکیب ذخایر ارزی با توجه به این واقعیت‌ها تعیین شود. همین جا یادآوری بکنم وقتی دولت ایران می‌کوشد دلار را به یورو تبدیل کند، چنین کاری البته با فروش دلار و خرید یورو انجام می‌گیرد که هزینه‌های مبادله‌ای دارد. از جنگ دوم جهانی به این سو، تا همین چند سال پیش که یورو پا به عرصه وجود گذاشت، دلار در بازارهای بین المللی موقعیت منحصر به فرد داشت. اگرچه پول قانونی امریکا بود ولی در سرتاسر جهان - حتی تا قبل از سقوط اروپای شرقی، در آن کشورها هم - مقبولیت فراوانی داشت و به عنوان وسیله پرداخت مورد قبول همگان بود. این وضعیت منحصر به فرد دلار با توجه به تحریم‌های امریکا بر علیه ایران، هزینه مبادلات بین المللی ایران را افزایش داده بود و نظر می‌رسد که از آن گریزی هم نیست.

این که بخشی از ثروت یک کشور به صورت کدام واحد پولی یا سبدی از واحدهای مختلف پولی در می‌آید، در وجه عملده یک تصمیم گیری اقتصادی است که با توجه به مسایل اساسی اقتصادی باید درباره آن تصمیم گیری شود ولی در ایران، این تصمیمات اقتصادی با چاشنی سیاست آلوده است و همین سیاسی شدن تصمیمات اقتصادی موجب می‌شود که هزینه این نوع تصمیم‌ها گاه اندکی زیادی زیاد می‌شود.

واما چه شد که دلار به صورت یک واحد پول جهانی درآمد؟ بدون این که به جزئیات بپردازم باید اشاره کنم در عکس العمل به بحران بزرگ سالهای ۳۰ قرن گذشته کینز اقتصاد دان معروف به نمایندگی از سوی دولت انگلستان و دکستر وايت به نمایندگی دولت امریکا برای ایجاد یک نظام پولی بین المللی به مذاکره نشستند و در پی آمد کنفرانس برتون وودز در نیوهمپشایر در ۱۹۴۴ قرارشده برای مدیریت مطلوب تر اقتصاد جهان سه سازمان

بین المللی ایجاد شود:

- ۱- صندوق بین المللی پول برای مدیریت نوسانات کوتاه مدت مالی
 - ۲- بانک جهانی، برای مدیریت مالی پروژه‌های درازمدت
 - ۳- سازمان تجارت بین المللی، برای مدیریت تجارت بین کشورها سنای امریکا ضمن پذیرش ایجاد دو سازمان اول، ایجاد «سازمان تجارت بین المللی» را تصویب نکرد و به همین خاطر این ایجاد نشد. دو سال بعد، نمایندگان کشورهای مختلف در ژنو گرد هم آمدند و بسرایجاد «گات» (GATT) توافق عمومی تعرفه و تجارت) توافق کردند و این همان توافقی است که در ۱۹۹۶ به صورت «سازمان تجارت جهانی» درآمد که وظیفه اصلی اش رها سازی تجارت بین المللی از مداخلات دولتها و تشویق و تغییب تجارت آزاد است. مدیریت مطلوب تر اقتصاد جهان، ایجاد یک نظام پولی بین المللی را ضروری ساخت. در این نظام تازه، تنها پولی که بطور مستقیم با طلا رابطه داشت دلار امریکا بود و قرار داشت قیمت هر اونس طلا، ۳۵ دلار باشد. دیگر واحدهای پولی از طریق رابطه‌شان با دلار در رابطه با طلا قرار گرفتند. در زمان کنفرانس برتون وودز، گذشته از اهمیت اقتصاد امریکا در جهان، این نکته هم واقعیت داشت که در شرایطی که اقتصاد کشورهای اروپائی و ژاپن در نتیجه جنگ دوم جهانی که هنوز در جریان بود، منهد شده بودند، اقتصاد امریکا از این انهدام لطمہ ای نخورده بود. یعنی می خواهم براین نکته تاکید کرده باشم که پذیرش دلار به عنوان معیار سنجش پول بین المللی در آن سالها قابل قبول و قابل دفاع بود.
- با گسترش مبادلات بین المللی و با تحرک ییشت سرمایه در اقتصاد جهان، دلار در عمل به صورت یک واحد پول جهانی درآمد. اغلب مخصوصاتی که در بازارهای جهانی خرید و فروش می شوند قیمت گذاری شان به دلار انجام می گیرد و بخش عمده ای از اوراق مالی بین المللی نیز به دلار است. واحد پول بین المللی بودن دلار امکانات نامحدودی در اختیار اقتصاد امریکا قرار می دهد. امروزه دو سوم ذخیره ارزی کشورهای جهان به دلار نگاه داری می شود. ۸۰ درصد معاملاتی که در بازارهای ارز صورت می گیرد و مقدارش را ۱۳۰۰ میلیارد دلار در روز برآورد می کنند با استفاده از دلار انجام می گیرد. نیمی از صادرات جهان با استفاده از دلار تامین مالی می شود و همه‌وامهای صندوق بین المللی پول به دلار پرداخت می شود.^{۱۷} در بازار کالاهای از جمله نفت، وسیله مبادله بین المللی نیز دلار می باشد.
- ارجون مخیجانی عقیده دارد که کشورهای نفت خیز خاورمیانه یعنی ایران و عربستان «راهی غیر از این نداشتند مگر این که هم چنان از دلار برای معاملات

نفت استفاده نمایند چون واحد پولی دیگری نبود^{۱۸۸}. ولی از سال ۱۹۹۹ با ظهور یورو در اروپا این وضعیت اندکی تغییر کرد. اگرچه نظام برتون وودز در ۱۹۷۱ و سرانجام در ۱۹۷۳ بطور کامل فرو ریخت (یعنی رابطه دلار با طلاقطع شد) ولی دلار به صورت واحد پول جهانی باقی ماند. یعنی وسیله اساسی مبادله در مبادلات بین المللی حتی پس از سال ۱۹۷۳ هم چنان به صورت دلار باقی ماند.

و اما از مناقشات اقتصادی بین ایران و امریکا، تا آن جا که من می‌دانم برای اولین بار ایران در پی آمد اشغال سفارت امریکا در تهران در ۱۹۸۰ تهدید کرد که ذخیره‌های دلاری خود را به واحدهای پولی دیگر تبدیل خواهد کرد. عکس العمل امریکا ضبط اموال ایران در بانک‌های امریکا بود که هنوز پس از گذشت بیش از ۳۰ سال بطور کامل حل و فصل نشده است.^{۱۸۹} در آن سال اگرچه مارک آلمان، وین ژاپن واحدهای پولی قابل اعتمادی بودند ولی مقبولیت جهانی شان در مقایسه با مقبولیت دلار رضایت‌بخش نبود و ایران نیز این تهدید خود را در آن زمان اجرا نکرد.

معترضه و به اشاره بگوییم که هرچه میزان تعامل یک اقتصاد با بقیه جهان بیشتر باشد، برای تصفیه حساب‌های مالی و رتق و فقط امور مالی بین المللی خودبه ارزهای معتبر نیاز بیشتری خواهد داشت. لازم به یادآوری است که اکثریت کشورهای جهان برای پرداخت حسابهای بین المللی خودبه یک واحد پولی به غیر از واحد پول ملی خود نیازمندند و دلیل اش هم آن است که در خیلی از این موارد واحد پول ملی در بیرون از کشور قابلیت تبدیل به دیگر ارزها را ندارد و به همین دلیل، عملابی ارزش است. با مقبولیت جهانی دلار، کشورهای دیگر در عمل ناچارند به هر شکل و صورتی که امکان پذیر باشد، دلار به دست بیاورند. دولت امریکا که دلار پول قانونی آن است می‌تواند برای رفع نیازهای خود دلار چاپ کند ولی دیگر کشورها باید با صدور کالا و خدمات به امریکا و یا وام سtantی از بازارهای مالی امریکا دلارهای مورد نیاز خود را به دست بیاورند.

با پیشرفت فرایند ادغام در اتحادیه اروپا در ۱۹۹۹ پول واحد یورو، وارد میدان شد و مدت زمان زیادی نگذشت که به صورت یک واحد پول بین المللی و به صورت یک رقبه جدی برای دلار درآمد. ظهور یورو و به خصوص بالارفتن چشمگیر ارزشش در برابر دلار و واحدهای پولی دیگر مقبولیت یورو را افزایش داد و بسیاری از کشورها بهره گیری از یورو ذخایر ارزی خود را با مخاطرات کمتری مدیریت کنند.

تردیدی نیست که با وضعیتی که بر جهان حاکم است تقاضا برای دلار

بسیار بالاست و همگان در این اقتصاد جهانی کرده باید به هر طریق ممکن به دلار دسترسی پیدا کنند تا بتوانند هم به ذخیره ارزی خود سراسمانی بدهند و هم بهای کالاهای خریداری شده خود را در بازارهای بین المللی پردازند. ولی به غیر از امریکا دیگران به چه طریقی می‌توانند دلار به دست بیاورند؟

طریق سهل و ساده اش این است که بقیه جهان به صدور کالا و خدمات به امریکا دست بزنند و امریکا نیز در ازای آن چه که از جهان می‌گیرد به آنها دلار می‌دهد و این دلارها هم در نظام جهانی به جریان می‌افتد. هر چه تقاضای جهانی برای دلار بیشتر باشد آنها باید کالاها و خدمات بیشتری به امریکا صادر نمایند و امریکا هم در مقابل می‌تواند دلارهای بیشتری چاپ کرده در اقتصاد جهان به جریان بیندازد. این خلاصه جریان است.

گفتیم که ظهور یورو به عنوان پول واحد اروپا، موجب شد تاروء‌سای بانک مرکزی کشورها بتوانند به جای تکیه انحصاری بر روی دلار، بکوشند که ذخایر ارزی خود را به صورت سبدی که دربر گیرنده واحدهای پولی متفاوتی باشد دریاورند و در این میان نقش یورو (تا قبل از ازپرده برونو افتدن بحران یونان) بسیار چشمگیر بود. با همه افت و خیزها، خبر داریم که براساس برآوردها دلار تا پایان سال ۲۰۱۰ بیش از ۶۵ تا ۶۰ درصد و یورو نیز ۲۵ تا ۳۰ درصد حجم ذخایر ارزی بین المللی را تشکیل خواهند داد. پوند انگلیس نیز ۱۵ تا ۱۵ درصد ذخایر ارزی را تشکیل می‌دهد.

واما، جریان این است که دو سال پیش، یعنی در پی آمد بحران مالی بزرگ جهانی، ارزش دلار در بازارهای بین المللی سقوط کرد و کم نبودند کشورهایی که کوشیدند به جای استفاده از دلار از واحد پولی دیگر که ارزش آن ثبات بیشتری دارد، یعنی یورو، استفاده نمایند. از جمله عواملی که باعث بالا رفتن ارزش یورو شد این بود که به این ترتیب، برای پول واحد اروپا تقاضای قابل توجهی در اقتصاد جهان ایجاد شد و بیشتر شدن تقاضا، بیشتر شدن «قیمت» یا ارزش یورو را به دنبال داشت.

برای مثال قیمت یورو در بازار تهران در ۹ مرداد ۱۳۸۵، ۱۱۷۴ در ۱۱ آذر ۱۳۸۸ به ۱۵۰۱ تومان رسید و سرانجام در ۳ تیرماه ۱۳۸۹ به ۱۲۸۹ تومان کاهش یافته است که نشانه ۱۵ درصد کاهش است. در همین روزها، قیمت دلار به ترتیب، ۹۲۱ تومان، ۱۰۰۱ تومان و ۱۰۴۹ تومان شد.^{۱۹} یعنی اگر تغییر در ارزش این دو واحد پولی را در فاصله ۱۱ آذر ۱۳۸۸ تا سوم تیرماه ۱۳۸۹ در نظر بگیریم، در مقابل ۱۵ درصد کاهش ارزش یورو، بهای دلار ۵ درصد بیشتر شده است. تا اوایل دسامبر سال ۲۰۰۹، کاهش ادامه دار ارزش دلار و افزایش

قابل توجه ارزش یورو در بازارهای بین المللی باعث شد تا حفظ ذخایر ارزی به دلار در آن دوره منطق اقتصادی نداشته باشد. بسیاری از کشورها از جمله ایران، به تغییر همه یا بخشی از ذخایر ارزی خود از دلار به یورو دست زدند. از آن زمان نزدیک به ۷ماه گذشته است. باروشن شدن بعد بحران یونان و در کنار آن، ناروشن بودن وضعیت مالی دراسپانیا، پرتغال و ایتالیا و ایرلند، بعد واقعی بحران مالی به صورت بحران یورو علی شد و درنتیجه آن، ارزش یورو یک روند نزولی را آغاز کرد. با کاهش ارزش یورو، یک بار دیگر، شماری از کشورها، از جمله ایران به این صرافت افتادند که ذخایر یوروئی خود را به دلار تبدیل کنند. این که آیا کشوری از این تغییرات سود می برد یا زیان می کند، از قبیل روش نیست و به واقع به نرخ مبادله این واحدهای پولی در زمانهای که این مبادلات انجام می گیرد بستگی دارد و البته که باید هزینه مبادله را هم در نظر داشت.

به گزارش روزنامه «جام جم» قرار است دولت ایران در سه مرحله، ذخایر یوروئی خود را به دلار و طلا تبدیل کند و میزان یورو که در حال حاضر ۵۵۵ درصد ذخایر ارزی ایران است در پایان مرحله، به ۲۰ تا ۲۵ درصد کاهش یابد.^{۱۹۱} بعلاوه، دولت برای کاهش ذخایر یوروئی خود دست به اقدامات دیگری هم زده است. برای نمونه بازترین اقدام در این مسئله، کاهش قابل توجه پذیرش یورو در برابر فروش نفت ایران است. در عین حال بد نیست اشاره کنم که برخلاف آن چه که در نگاه اول به نظر می رسد این کار چندان آسان نیست. چون دولت ایران برای تبدیل ذخایر ارزی خود به دلار باید بتواند اوراق قرضه دولت امریکا را خریداری نماید که با تحریم هایی که وجود دارد برای ایران امکان چنین خریدهای وجود ندارد یا این امکان ناچیز است. و اما از این تحولاتی که در سیاست ارزی ایران پیش آمده، ارزیابی متفاوتی داریم.

به گفته بهمنی ایران از تبدیل ذخایر دلاری خود به یورو ۵ میلیارددلار سود برده است.^{۱۹۲} ولی به ادعای پاشائی فام معاون اقتصادی پیشین بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، «در نتیجه تقویت دلار در پنج ماه اول سال ۸۷ حدود ۴۲۰۰ میلیون دلار از ارزش دارایی های ارزی نزد بانک مرکزی کاسته شده که از این میزان ۲۳۷۷ میلیون دلار آن مربوط به حساب ذخیره ارزی است». او ادامه داد «بیش از ۶۵۰ میلیون دلار نیز از مانده بدھی ارزی کشور کاسته شده است. بنابراین، با استناد به گفته های رامین پاشائی فام، معاون وقت اقتصادی بانک مرکزی، در اثر تقویت دلار نسبت به دیگر ارزها در سال ۸۷، نزدیک به ۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار از دارایی های ارزی کشور کاسته شد».^{۱۹۳} در اینجا می خوانیم که در شهریور ۱۳۸۸ احمدی نژاد دستور جایگزینی

یورو به جای دلار در حسابهای ذخیره ارزی ایران را صادر کرد.^{۱۹۴} بعضی از کارشناسان اعتقاد دارند که کاهش ارزش دلار به واقع نتیجه سیاست پردازی دولت امریکاست، یعنی امریکا برای کاهش واردات و افزایش صادرات خویش عدماً برای کاستن از ارزش دلار سیاست پردازی کرده است. با این همه این روند رو به کاهش متوقف شده است و در ماههای اخیر، همان طور که پیشتر دیدیم ارزش یورو به دست انداز افتاده است.

اگر آن گونه که گفته می‌شود ایران بخواهد ۴۵ میلیارد یورو، و به یک روایت دیگر، معادل ۸۰ میلیارد دلار ذخایر ارزی خود را از یورو به واحد پول دیگری تبدیل کند و اگر این هم درست باشد که سایر کشورهای خلیج فارس نیز رویکردی مشابه ایران درپیش گرفته باشند (ذخایر ارزی عربستان و دیگر کشورهای خلیج فارس را $3\frac{1}{4}$ هزار میلیارد دلار برآورد می‌کنند) عرضه این حجم عظیم از یورو به بازارهای مالی بی‌گمان موجب سقوط باز هم پیشتر ارزش آن خواهد شد.^{۱۹۵}

اما فرض کنیم که دولت ایران بخواهد ۴۵ میلیارد یورو را به دلار تبدیل کند. براساس رابطه ای که بین دلار و یورو در دو مقطع زمانی بقرار بود، یکی زمانی که دولت ایران دلار را به یورو تبدیل کرد و دیگری زمانی که یورو به دلار تبدیل شد می‌توان از میزان منفعت یا زیان ناشی از این مبادله برآوردی به دست آورد.

به عنوان مثال اگر $11\frac{1}{2}$ آذر ۱۳۸۵ را روز مبدأ در نظر بگیریم، می‌دانیم در آن روز ارزش دلار معادل $75\frac{1}{2}$ یورو بود به این ترتیب، برای خریدن این ۴۵ میلیارد یورو، دولت باید $59,22$ میلیارد دلار را برابر خرید 45 میلیارد یورو عرضه می‌کرد. و اما در روز 12 خرداد 1389 که به گزارش جام جم، قرار شد مبادله معکوس انجام بگیرد، یعنی 45 میلیارد یورو براساس نرخ مبادله ای که در آن روز وجود داشت به دلار تبدیل شود - در این روز نرخ مبادله $8,222$ بود - در آن صورت می‌توان معادل دلاری 45 میلیارد یورو را $54,73$ میلیارد دلار برآورد کرد. در آن صورت زیان ناشی از این مبادله‌ها حدوداً $4,6$ میلیارد دلار می‌شود که با ادعای پاشائی فام هم خوانی دارد - اگرچه تاریخ‌ها با هم همسان نیستند. یعنی دولت فخیمه آن چه را که با صرف بیش از 59 میلیارد دلار خریده بود، نزدیک به 4 سال بعد، به حدوداً 55 میلیارد دلار فروخت. البته اگر همین مبادله، چون در آن روز هریورو معادل $1,5$ دلار بود و روشمن است که معادل دلاری 45 میلیارد یورو $67,5$ میلیارد دلار می‌شد که در آن صورت، بانک مرکزی جمهوری اسلامی از این مبادله بیش از 1 میلیارد دلار سود برد. نکته ای که

باید بر آن تاکید کنم این که میزان سود و زیان ناشی از این مبادله‌ها بستگی تام و تمام دارد به این که این مبادله‌ها در چه شرایطی و براساس چه نرخ مبادله ای صورت گرفته باشد. و این عرصه ای است که درباره آن اطلاع آماری قابل وثوق در اختیار نداریم.

تبديل اولیه دلار به یورو (به خصوص تا آذر ۱۳۸۸) که ارزش یورو رو به افزایش داشت) بی گمان برای ایران فایده ارزی داشت. ولی به احتمال زیاد، وقتی بحران یورو آغاز شد و می بايست، برای تبدیل ذخایر ارزی یوروئی به دلار اقدام می شد، احتمالاً به دو دلیل این اقدام به سرعت و به اندازه کافی انجام نگرفت و در نتیجه، آن منافع ارزی پیشین از دست رفت.
اولاً، دلار را «کاغذ پاره بی ارزش» خواندن که متسافانه هنوز هم ادامه دارد.

دوماً، گستردگی ترشدن محدودیت‌های تحریم و بخصوص وخت می‌بیشتر روابط ایران و امریکا به نظر می‌رسد باعث شد تا جمهوری اسلامی نتواند به سرعتی که لازم بود ذخایر یوروئی خود را با دلار مبادله نماید.
در تائید این گمانی زنی، در اینجا می‌خوایم که «در حالی که در مدت روند تضعیف ارزش دلار در جهان، حجم وسیعی از ذخایر ارزی ایران نیز از دلار به یورو تبدیل شده و عایدی خوبی نیز نصیب ایران شد، با تقویت ارزش دلار در جهان و افزایش برابری در مقابل یورو حجم وسیعی از ذخایر ارزی حاصل از تسعیر نرخ ارز از دست رفت»^{۱۹۶}.

در این گزارش، عایدی اولیه ایران از این مبادله ۵,۹ میلیارد دلار برآورد شده است که بعده دلیل بروز بحران‌های اقتصادی و نیز کاهش ارزش یورو و تقویت ارزش دلار بیش از پنج میلیارد دلار از ذخیره حاصل از تسعیر ارز از دست رفت»

مثلث چارگوش: رکود تولید و افزایش صادرات غیر نقطی

ممکن است اقتصاد به شیوه ای که فیزیک «علم» است علم نباشد ولی تردیدی نیست که برای خودش حساب و کتاب دارد. یعنی نمی توان و نباید با چشم پوشی از این خصیصه هردادعای مربوط و نامریوطی را پیش کشید و انتظار داشت که دیگران هم آن را پذیرند. تازگی ها دیده ام که مسئولین دولتی در ایران از دست آوردهای اقتصادی خویش سخن ها گفته و ادعاهای کرده اند. به چند مورد بطور گذر اشاره می کنم:

کاهش چشمگیر مطالبات معوقه بانکها

کاهش قابل توجه تورم

افزایش صادرات غیر نقطی از ایران.

آنچه که مد نظر من است این که در هرسه این موارد باید صغیری و کبرای مباحث با هم جور در بیاید و با یک دیگر هم خوانی داشته باشد تا دادعای قابل قبول باشد. اقتصاد مقوله ای نیست که جائی برای تردستی برای کسی باقی بگذارد. یعنی حتی اگر اقتصاد به شیوه فیزیک «علم» نباشد، مقوله ای بی در و پیکر نیست. به اشاره می گوییم، مطالبات معوقه ای که تا همین یکی دو ماه پیش به شدت رو به افزایش داشت، به یک باره، انگار که معجزه شده باشد، به گفته محمود خاوری به یک سوم تقلیل یافت!^{۹۷} هم افزایش این مطالبات مشروط به شرایطی است که در اقتصاد وجود دارد و هم کاهش احتمالی شان باید نتیجه تحولات دیگری در اقتصاد باشد که با این کاهش هم خوان است. آقای خاوری

ولی مدعی می شوند که «مطالبات معوق را مطالباتی می دانیم که بدھکار عاجز از بازپرداخت آن باشد» و این البته تا جایی که من می دانم تعریف تازه‌ای از مطالبات معوقه است. به این ترتیب، آنچه که اتفاق افتاد این که تعریف مطالبات معوقه را تغییر دادند تا به چنین «نتیجه ای» برسند و چنین کاری - تغییر تعریف مطالبات معوقه - اگرچه زمینه را برای اندکی تبلیغات آماده می کند ولی مشکل نظام بانکداری ایران رفع نمی شود.

سعی می کنم در یادداشت دیگری به این مبحث پردازم. و اما درباره صادرات غیر نفتی ادعا براین است که «دریازده ماهه سال جاری صادرات غیر نفتی بدون احتساب میانات گازی به ۱۸ میلیارد و ۶۰۹ میلیون دلار رسید که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۱۱ درصد افزایش یافته است»^{۱۹۸}.

امیدوارم راست گفته باشند. ولی پرسش اولیه این است که برای این صادرات غیر نفتی افزایش یابد چه مقدماتی لازم است؟

اولین نکته ای که به ذهن می رسد این که وضعیت کلی اقتصاد باید رضایت بخش بوده باشد. یعنی باید بخش مولد این تولیدات از رشد و رونق کافی برخوردار بوده باشد تا چنین نتیجه‌ای به دست آید. در ضمن باید توجه داشت که اقتصاد کشورهای خریدار این محصولات هم باید به گونه‌ای بوده باشند که افزایش واردات آنها از ایران را هم انگاره‌ای قابل قبول باشد. به گفته اداره کل گمرک، عمدۀ ترین خریدار کالاهای ایران، عراق بود و بعد چین و امارات و هندوستان و سرانجام افغانستان در مقامهای بعدی قرار داشتند و عمدۀ ترین کالای صادراتی غیر نفتی ما «سایر گازهای نفتی و هیدروکربورهای گازی» بود. پسته در مقام دوم قرار داشت و بعد «پلی اتیلن گرید فیلم» پر پان مایع شده و «متانول» و سرانجام «بوتان مایع» هم اقلام عمدۀ بعدی بودند. اگرچه اطلاعات تخصصی ندارم ولی از بعضی از این اقلام «بوی نفت» می آید و درنتیجه استفاده از آنها به عنوان صادرات غیر نفتی گمراه کننده است.

از این نکته که بگذردم ولی خبر داریم که در ۲۰ تیرماه ۱۳۸۸ گزارش شده است که «همچنین در زمینه صادرات کالاهای غیرنفتی بدون احتساب میانات گازی نیز طی سه ماهه اول امسال شاهد رشد ۱۴/۷۴ درصدی از نظر وزن و ۵۱/۱۰ درصدی از نظر ارزش صادرات بودیم که در این سه ماهه ۹ میلیون و ۶۶۵ هزار تن کالاهای غیرنفتی به ارزش چهار میلیارد و ۱۵ میلیون دلاری، معادل دو میلیارد و ۹۸۹ میلیون یورو صادر شده است»^{۱۹۹}. این وضعیت ادامه یافت و در ۲۷ مهرماه گزارش شده است که «امسال دیگر نه از جشن صادرات غیرنفتی خبری است، نه از رکورد شکنی. چه آنکه صادرات غیرنفتی که از آن به عنوان محور توسعه اقتصادی نام برده می شود، امسال در رکود به

سر می برد و در مقاسیه با سال گذشته با کاهش ۱۵ درصدی مواجه شده است» از همین منبع خبر داریم که در عماه اول سال جاری با محاسبه میانات گازی ۱۱,۳۷۵ میلیارددلار کالا از ایران صادر شده است که به نسبت ۶ماه اول سال گذشته ۱۵,۱۵ کاهش نشان می دهد. اگر توجه داشته باشیم که در طول همین مدت واردات به ایران هم ۲۰,۷۸ درصد کاهش داشته است این دو کاهش نشان می دهد که اقتصاد ایران حداقل در عماه اول سال جاری حال و روز خوشی نداشته است.^{۲۰۰}

این روند کاهش یابنده ادامه یافت و در آبان با خبر می شویم که «براساس آماری که گمرک جمهوری اسلامی ایران ارائه کرده است؛ در هفت ماهه نخست امسال ارزش صادرات غیرنفتی ایران بدون احتساب میانات گازی ۹/۱۴ درصد کاهش یافت»^{۲۰۱} در آذر ۲۵ اعلام شد که «طی هشت ماهه نخست امسال صادرات نفتی کشور ۳,۴ درصد کاهش پیدا کرد»^{۲۰۲}. و در اینجا می خوانیم که روند نزولی در ماه نهم هم ادامه یافته است.^{۲۰۳} البته هم خوان با کاهش میزان صادرات غیرنفتی، شاهد کاهش واردات به ایران هم بوده ایم که نظر به ترکیب کالائی واردات (یعنی بخش عمده اش واردات مواد اولیه و مواد واسطه ای است) این کاهش هم به نوبه خود نشانه افت و کاهش تولیدات داخلی است که با روند کاهش یابنده صادرات غیر نفتی هم خوان است. بعلاوه با این دیدگاه هم که از سوی یکی از «گزینه های وزارت صنایع برای کابینه فعلی» اعلام شده است، جور در می آید که «وضعیت صنعت کشور بحرانی نیست، بلکه فاجعه آمیز است»^{۲۰۴} سوال این است که چه عامل یا عواملی باعث شد تا نه تنها این روند کاهش یابنده که تا پایان ماه نهم ادامه داشته و این وضعیت «فاجعه آمیز» به ناگهان متوقف شود و حتی به نسبت ۱۱ ماه سال قبل، ۱۱ درصد هم افزایش نشان بدده؟ حتی اگر این نکات را نادیده بگیریم تازه می رسیم به یک مشکل اساسی دیگر و آن هم ادعائی است که احمد توکلی مدتی پیش درسایت «الف» کرده است: «قراردادن میانات گازی در قالب صادرات غیر نفتی باعث شده که روند نزولی رابطه مبادله با کشورهای دیگر از نظرها پنهان بماند و ارزش صادرات نفتی به گونه ای معنا دار بالا نشان داده شود». همان منبع می پرسد «چرا گمرک به عنوان زیر مجموعه دولت اقدام به انتشار آماری تا این اندازه غلط و گمراه کننده نموده است»^{۲۰۵}? گفتن ندارد که آمار «گمراه کننده» گمرک جمهوری اسلامی در واقع صادرات غیر نفتی ایران را دو برابر آنچه که واقعا هست، اعلام می کند و این به گمان من، تقلب کوچکی نیست.

ریشه‌ها و علل گستردگی فساد مالی و اقتصادی در ایران

در خبرها آمده است که «رئیس قوه قضائیه از شناسایی و دستگیری یک باند بزرگ مفاسد اقتصادی در یکی از شرکت‌های دولتی خبر داد و گفت: افراد این باند توانسته‌اند با جعل اسناد دولتی و قضایی، میلیاردها تومنان به حقوق مردم و بیت‌المال خسارت وارد کنند که فقط اختلاس یک نفر از آنان ۶ میلیارد تومنان است».^{۲۰۶} رئیس قوه قضائیه از کشف این مفسدان اظهار خوشحالی و از وجود این مفسدان در ساختار سیاسی و اقتصادی ایران اظهار تاسف کرده است. واقعیت اما این است که موارد فساد مالی و اقتصادی در ایران اندکی زیادی زیاد است. یعنی اگر در صفحات روزنامه‌های معبدودی که باقی مانده‌اند کمی دقیق بشوید روز و هفته‌ای نیست که کشف چنین مواردی گزارش نشود. با توجه به کثرت این نوع گزارشها، به گمان من باید پرسید که علت گستردگی فساد مالی و اقتصادی در ایران کدام است؟

اقتصاد نفتی

کم نیستند کسانی که فساد را بخشنده جدائی ناپذیری از اقتصاد نفتی ایران می‌دانند که به گمان من، بیشتر نشانه وجود یک همبستگی بی معنا بین این دو است تا این که به واقع، یکی معلول دیگری باشد. حجت قدی در یک نوشتۀ کوتاه نشان داد که بسیاری از مصائبی که در ایران به نفت و صل می‌شود، مبنای منطقی ندارد.^{۲۰۷} اگر بخواهیم از شیوه استدلال جناب قدی استفاده بکنم، در پاسخ کسانی که فساد مالی و اقتصادی ایران را به پول نفت نسبت می‌دهند،

باید بگوییم که اگر این رابطه معنی دار باشد، که به گمان من نیست، در آن صورت، در نروژ که درآمدهای نفت در آن به نسبت ایران اهمیت بیشتری دارد، باید شاهد فساد مالی و اقتصادی بیشتری باشیم که نیستیم.

باری، آن چه در ایران شاهدیم نه فقط گستردگی فساد اقتصادی بلکه عدم برخورد قاطع و دقیق مقامات مسئول با نمودها و ریشه‌های فساد مالی و اقتصادی در ایران است. در همین رابطه بد نیست اشاره کنم که حدوداً ۹ سال پیش، آقای خامنه‌ای فرمان مفصلی درباره مبارزه با مفاسد اقتصادی صادر کرد. این ۹ سال مصادف بود با دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی و در چند سال گذشته هم آقای احمدی نژاد را داشتیم که درباره مضار فساد مالی و اقتصادی کم سخن‌رانی نکرده است. همین طور مجلس ششم و هفتم هم سرآمده‌اند و در تمام این مدت نیز رئیس قوه قضائیه، در این باره زیاد سخن‌رانی کرده است. ولی اگر با خودمان صادق باشیم، براساس همه شواهد موجود مفاسد اقتصادی به احتمال زیاد افزایش یافته که با آن مبارزه نشده است. و اما برگردان به ریشه‌ها و عمل گستردگی فساد مالی در ایران.

ساختار اقتصادی

البته درست است که ساختار اقتصادی ایران، پیشامدرون و عقب مانده است. این هم درست است که به درآمدهای نفتی وابسته است و نقش دولت هم در اقتصاد بر جسته است. به گمان من هیچ کدام از اینها، احتمالاً به غیر از پیشامدرون بودن و عقب ماندگی بخودی خود نمی‌تواند زمینه فساد بیشتر باشد. درخصوص شرکت‌های دولتی، واقعیت این است که به دلایل گوناگون دولت فخیمه از تعداد این شرکت‌ها خبر ندارد و بعد سازمان بازرگانی و یا حسابرسی کارآمد هم نداریم و الان اگرچه بیش از سی سال از سقوط سلطنت گذشته است ولی هنوز از تعداد واقعی شرکت‌های دولتی خبر نداریم. و آن چه که هست، حداقل شماره قابل توجهی از آنها نه به کسی حساب پس می‌دهند و نه نظارتی بر کارهای شان صورت می‌گیرد.

البته این معضل با ابداع «بنگاههای عمومی غیر دولتی» بسیار بیشتر شده است و همان طور که مدتها پیش حتی در سخنان رئیس سابق دیوان محاسبات هم آمد، بطور برنامه ریزی شده می‌کوشند سهم دولت را در بنگاه‌ها به کمتر از ۰۵درصد برسانند تا بعد بطور «قانونی» بتوانند از زیر بار این نظارت رقیق هم دربروند. به نظر من، مشکل اصلی فقدان یک نظام نظارتی موثر و کارآمد در ایران است نه این که صرف دولتی بودن به واقع علت اصلی گستردگی فساد باشد. یعنی می‌خواهم بگوییم اگر این مشکل فقدان نظام نظارتی رفع نشود، حتی اگر «اصل ۴۴» بطور کلی اجرائی شود یعنی همه آن چههایی که قرار است به

بخش خصوصی واگذار شود، به واقع به بخش خصوصی واگذار شود (نه این که جیب به جیب بشود و «غیر دولتی‌ها» آن را به کنترل خویش دریاورند) در نبود این نظام نظارتی فساد مالی و اقتصادی ادامه خواهد یافت. البته در همه این سالها، از سوئی از شماره شرکت‌های دولتی خبر نداشتم، بعد تعداد قابل توجهی موسسات «نه دولتی- نه خصوصی» ایجاد کردیم و از آن گذشته، بسیاری از این شرکت‌ها هم در درون خود زاد و ولد کردند و احتمالاً رسیده ایم به این بزرخی که در آن هستیم.

مشکل قانون مداری

در کنار و همراه با مقوله ساختار اقتصادی فساد دوست، البته مشکل «عدم تقاض قانون» را هم در ایران داریم. یعنی در ایران عزیز، نه مقامات دولتی به قانون رفتار می‌کنند و نه مردم عادی، یعنی می‌خواهم بگوییم مشکل ما در ایران تنها «بدی» قوانین نیست، بلکه مشکل اصلی و اساسی، اصولاً عدم توجه به قانون است که در ما و در جامعه ما قدمتی طولانی دارد و به یک زبان بومی شده است. می‌خواستم بگویم قدمتی به قد تاریخ خودما دارد بعد یادم آمد که ما در قبل از ۱۹۰۶ قانون مدونی نداشتم که کسی یا قدرتی به نادیده گرفتن اش متهم باشد. ولی از ۱۹۰۶ به این سود که به اصطلاح قانون دارشده‌یم، نه مای «شهر و ندان» یا «رعيت» ایرانی برای این قوانین تره خورد می‌کنیم و نه دولتمردان ما وقتی در جامعه و فرهنگی، «قانون گریزی» و «قانون سنتیزی» قانون اساسی اش باشد، در این چنین جامعه‌ای آجر روی آجر بند نمی‌شود.

جدائی دولت، ملت در ایران

باری، در کنار، این مشکل ریشه دار، این راهم داریم که دولت از نظر تامین مالی هزینه‌هایی که دارد به مردم نیازی ندارد، و به همین خاطر، حتی به ذهن اش هم خطور نمی‌کند که باید به این مردم پاسخ‌گو باشد. مردم نیز که در هیچ دوره‌ای حق و حقوق تعریف شده‌ای نداشته‌اند و ندارند. انتخابات معنی داری هم که هیچ گاه نداشته‌ایم و از آن گذشته ساختار سیاست در این جامعه طوری است که انتخابات، حتی اگر بدون دخالت دست هم انجام بگیرد، تغییری جدی ایجاد نخواهد کرد. در گذشته، یعنی قبل از ۱۳۵۷، شاه بر تارک این نظام نشسته بود و اکنون هم، ولایت مطلقه فقیه را داریم و در کنارش شورای مصلحت نظام و شورای نگهبان را، یعنی مهم نیست حسن رئیس جمهوری شود یا حسین، سیاست مملکت در وجوده عمدۀ در حوزه‌های دیگری تعیین می‌شود که اتفاقاً با انتخابات این دو رابطه زیادی ندارد. در کنار غلبۀ دولت بر امورات اقتصادی، در ایران بخش خصوصی نه مدعی دولت بلکه زائدۀ دولت است و می‌کوشد از

این رابطه ناسالم استفاده کرده و تا می‌تواند رانت به جیب زده و در سرزمین‌های دیگر که احساس امنیت بیشتری می‌کند، به کار بیندازد.

علاقه‌مال اندوزان ایرانی به سرمایه‌گذاری گسترشده در دویی و قطر و حتی در اروپا و کانادا و تازگی‌ها در مالزی و چین نه تصادف است و نه دروغ، از این نیاز به امنیت ریشه می‌گیرد که متأسفانه نه در ایران به قدر کفایت هست و نه این که عواقب نبودنش را صاجبان قدرت به رسمیت می‌شناسند و برای رفع اش می‌کوشند. نتیجه این که اقتصاد ایران به صورت کنونی اش اقتصادی می‌شود که اگرچه فقر در آن گسترش می‌یابد، و اگرچه مزدی که به کارگرگش می‌پردازد با مزدهای پرداختی در بسیاری از جوامع مشابه قابل مقایسه نیست ولی در عنین حال، تولید کننده‌اش، قادر به رقابت نیست. چون به هزینه‌های فساد مالی و اقتصادی توجه نمی‌کنند، درنتیجه، به این بی‌راه می‌افتد که لابد مزدها در این مملکت بالاست و یا قانون کارش دست و پاگیر است و به خصوص طبالان بخش خصوصی رانت خوارش مدعی می‌شوند که مثلاً، قانون کار نمی‌گذارد ما تخم‌های دو زرده بگذاریم و درنهایت، شرایط را به صورتی در می‌آورند که حتی دادخودشان هم درآمده است که بخش چشمگیری از جمعیت زیر خط فقر قرار دارند و از سوی دیگر، یکی از بالاترین تورمهای دنیا را هم دارد و در عین حال، اغلب تولید کنندگان و بانکهایش نزدیک به ورشکستگی اند. یعنی آن چه در ایران به گمان من ریشه بسیاری از مصائب ماست، این گسیختگی تاریخی بین دولت و ملت است که هرچه که بیشتر می‌گذرد عمیق‌تر هم می‌شود.

وقتی می‌گوییم قانون گریزی و قانون سستیزی در این جامعه ما قانون شده است، اغراق نمی‌کنم. مجسم کنید، آقای خامنه‌ای در همان فرمان ۸ ماده‌ای اش حتی از وزارت اطلاعات می‌خواهد که به دولت کمک کند و این وزارت خانه فخیمه اطلاعات که خوب می‌داند چگونه فلاں فعل زنان یا مسایل دانشجوئی و یا کارگری را به غل و زنجیر بکشد ولی از این همه قانون شکنی علني و فاچاق از جان آدم تا شیر مرغ و این همه ارتباطات به شدت مشکوک و ناسالم اقتصادي بی‌خبر است و یا خودش را به کوچه علی چپ می‌زند و یا باستاندن رشوه و شراکت در غارت، خودش در واقع شریک دزد می‌شود و برای فرمان «رهبر معظم انقلاب» هم تره خورد نمی‌کند.

ساختار غیر دموکراتیک سیاست در ایران و بی‌حق و حقوقی ما به عنوان «شهر و ندان» بهترین زمینه برای تولید گریزی مای ایرانی و تداوم همین ساختار مخدوش اقتصادی می‌شود. یعنی حتی وقته مازادی هم داریم، ترجیح می‌دهیم مازاد را در تجارت (عمده‌واردات)، چون به غیر از نفت چیزی برای صادرات

نداریم) و دلالی و یا زمین و مسکن هزینه کنیم که هم گرددش کار سریع تر است و هم نتایج اش قابل دفینه سازی است (در قدیم در باعچه خانه‌مان چال می‌کردیم و حالا در بانک‌های فرنگ چال می‌کنیم). بی آمد هردو بر اقتصاد ایران یک سان است. وقتی چرخه اصلی فعالیت‌های اقتصادی در عرصه توزیع متمن‌کر بشود، بخصوص با غفلت از تولید و از ارزش افزایی، همین، بخودی خود برای ایجاد زمینه‌های گسترشده رانت خواری کفایت می‌کند.

پیشتر به دولتی بودن اقتصاد اشاره کردم، ولی اضافه کنم که وقتی دولت و ساختار دولت غیر کارآمد می‌شود، مصائب این اقتصاد دولتی دو صد چندان خواهد شد. نه فقط در شرایط امروز، بلکه تقریباً در سراسر تاریخ مان، نهاد دولت در ایران غیر کارآمد بوده و در آن کار به کارдан سپرده نمی‌شد و در همه سطوح آن رابطه سalarی حاکم بود. یعنی وقتی کسی به مقامی می‌رسید، رسیدن به آن مقام تقریباً هیچ رابطه‌ای با قابلیت‌های فردی نداشت، اگر در گذشته «هزار فامیل» را داشتیم، امروزهم «آقازاده‌ها» را داریم و یا دیگر نورچشمی‌ها را که معلوم نیست چه صلاحیتی برای رسیدن به مقامات دارند به غیر از رابطه‌های سببی و نسبی که با قدرتمندان دارند.

خوب در این شرایط، اگر عدم پاسخگویی دولت را هم اضافه کنید، تصویر تکمیل می‌شود. یعنی نه فقط بوروکراسی گسترشده داریم بلکه این بوروکراسی تما مغز استخوانش فاسد است و مشوق فساد. پیشتر به پیدایش موسسات «نه خصوصی و نه دولتی» اشاره کردم ولی درباره این موسسات (به عنوان نمونه آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد ۱۵ خداد، و تازگی‌ها هم شماره روزافروزی بنگاه‌های وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی) باید گفت که به واقع ارگان‌های هستند که بخش عمده‌ای از اقتصاد ایران را در کنترل خویش دارند. وضعیت این موسسات به واقع منحصر به فرد است یعنی وقتی به دریافت بودجه می‌رسیم، این موسسات «دولتی» می‌شوند و ردیف بودجه‌های دارند ولی وقتی صحبت از حسابرسی می‌شود، این موسسات «خصوصی» اند. جالب این که گذشته از حیف و میل‌ها گسترشده ای که در این موسسات شده است، در عین حال، در سیاری از حوزه‌ها راه را برای ورود بنگاه‌های خصوصی تنگ کرده‌اند.

فقدان آزادی و مطبوعات آزاد

یکی دیگر از عوامل مشوق فساد، فقدان مطبوعات آزاد و بطور کلی عدم شفافیت جریان اطلاعاتی در ایران است. نه فقط روزنامه و نشریه چالشگر نداریم، یعنی نمی‌گذارند داشته باشیم، بلکه حتی ارگان‌های دولتی هم در پوشش «امنیت ملی» بربسیاری از آمارها و گزارشها در باره عملکرد اقتصادی

دولت مهر محرمانه می‌زنند و آنها را از دسترس مردم به دور نگاه می‌دارند. این مسئله بخصوص در جریان مناقصه‌های دولتی اهمیت خاصی پیدا می‌کند و به همان میزان مهم، در جریان واگذاری‌های گسترده‌ای که در برنامه است، اهمیت اش دو چندان می‌شود. البته از آمار دادنهای دروغین که اخیراً از سوی پورمحمدی افشا شد، می‌گذرد.

بی ثباتی سیاست‌های اقتصادی و مالی

بی ثباتی سیاست‌ها یکی از عواملی است که به زمینه‌های فساد دامن می‌زنند. به عنوان مثال، افزایش و یا کاهش یک باره تعرفه‌های صادراتی یا وارداتی، وام‌های بانکی، و یا اعلام ناگهانی سهمیه بندی بنزین زمینه رانت اطلاعاتی ایجاد می‌کند. البته عوامل دیگری هم هست که فعلاً از وارسیدن‌شان می‌گذرم و در فرصت دیگری به آنها خواهم پرداخت.

سرمایه‌گذاری خارجی: بازی با آمار

سایت نه چندان راست‌گوی «فارس» در تازه‌ترین مطلبی که منتشر کرده تیتر زده است که «ایران رتبه ششم دنیا را در رشد جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کسب کرد»^{۲۸}. اندکی کنجدکاو شدم تا سر از رمز و راز این ادعا در بی‌اورد. تا جایی که من می‌دانم اگرچه تحریم‌های تازه، زندگی اقتصادی ایران را از همیشه دشوار تر کرده و حتی سرمایه‌گذاران احتمالی را از ایران فراری داده است، ولی جذاب نبودن اقتصاد ایران برای سرمایه‌گذاری خارجی در کنار تحریم‌ها دلایل و عوامل عمدتاً داخلی دارد که موجب بالارفتن ریسک سیاسی در این اقتصاد می‌شود. خودسرانه بودن ساختار حکومت، عدم استقلال قوه قضائیه، فقدان مطبوعات مستقل و آزاد، قانون شکنی‌های پنهان و آشکار گسترشده، رابطه سالاری، مداخلات بی‌رویه شورای نگهبان در انتخابات و در قانون گزاری از جمله این عوامل بازدارنده است.

با این سابقه، این ادعا نه فقط جذاب که بیشتر از آن، عجیب بود. با این همه، وقتی مطلب فارس را می‌خوانید می‌بینید که به راستی چهالم شنگاه‌ای به راه اندخته‌اند در تهران برای تشریح گزارش سرمایه‌گذاری سال ۲۰۱۰ سازمان UNCTAD (انکتاد) یکی از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد است و هرساله هم گزارش سرمایه‌گذاری جهانی را منتشر می‌کند^{۲۹}) علاوه بر رئیس سازمان سرمایه‌گذاری‌های خارجی، علی‌شیری، هم معاون اول رئیس جمهور در این مراسم شرکت داشت و هم وزیر اقتصاد. از بیان بدیهیات در پیوند با تفاوت سرمایه‌گذاری و وام‌ستانی می‌گذردم که درخصوص وام‌ستانی

ریسک با وامستان است و در حوزه اول با سرمایه گذار و بعد آقای علی شیری اشاره می کند که از میان ۱۴۰ کشور «یش از ۲۰ کشور» با رشد روبه رو بودند و «ایران در این سال ششمین رتبه دنیا را با رشد ۸۶ درصدی جذب سرمایه داشته است». کمی بعد اضافه می کند که «ایران، قطر و قبرس تنها کشورهایی بودند که تو انسنتد در این سال رشد را حفظ کنند» که براساس گزارش البته ادعای نادرستی است.

وقتی اصل گزارش را می خوانید مشاهده می کنید که ۳۰ کشور با رشد میان سرمایه گذاری روبرو بوده اند. البته براساس اطلاعات آمده در این گزارش این صحت دارد که میزان سرمایه گذاری خارجی در ایران که در ۲۰۰۸ معادل ۱۶۱۵ میلیون دلار بود در ۲۰۰۹ به ۳۰۱۶ میلیون دلار رسید که درصد رشد نشان می دهد. اگرچه حتی همین رشد را هم باید به فال نیک گرفت ولی نکته ای که نباید از آن غافل ماند این که میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ایران هم چنان در سطح سیار نازلی است. به عبارت دیگر اگر ادعای رئیس اتاق بازرگانی ایران راست باشد در ۵ سال آینده برای رسیدن به اهداف دورنمای ایران باید ۱۰۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کند.^{۲۱۰}

متوسط سالیانه ۲۰۰ میلیارد دلار (یعنی نیاز اقتصاد ایران به گفته رئیس اتاق بازرگانی) کجا و این رقم ناچیز اند کی بیشتر از ۳ میلیارد دلار، آن هم پس از یک رشد ۸۷ درصدی، کجا! آن چه که به واقع نگران کننده است این که این میزان، با همه جشن و سوروری که در تهران به خاطر آن بر پا کرده اند، حتی با دیگر کشورهای منطقه هم قابل مقایسه نیست.

برای نمونه اگر کل سرمایه گذاری در طول ۲۰۰۷-۲۰۰۹ را در نظر بگیریم، در میان ۲۰ کشور منطقه، ایران با ۶۳۰ میلیون دلار سرمایه خارجی در مقام آخر قرار دارد. وقتی به این سه سال و به حجم سرمایه گذاری خارجی نگاه می کنیم مشاهده می کنیم که عربستان سعودی با جذب ۹۶۴۸۶ میلیون دلار سرمایه خارجی در مقام اول قرار دارد. ترکیه با ۴۷۷۸۲ میلیون دلار در مقام دوم و امارات و مصر هم با جذب ۳۱۸۹۰ و ۲۷۷۸۵ میلیون دلار در مقام سوم و چهارم قرار دارند. آن وقت جالب است که مسئولان کشوری که بیشتر از همه این کشورها جمعیت دارد و به غیر از عربستان، میزان ذخایر نفتی و گازی اش هم از دیگران بیشتر است، با این میزان ناچیز سرمایه گذاری خارجی این بازی تبلیغاتی و عوام فریبانه را راه می اندازد (همه این آمارها را از گزارش انکتاد گرفته ام).

در همین گزارش از میزان سرمایه گذاری در طول ۱۹۹۰-۲۰۰۹ هم اطلاعات جالبی به دست داده است. در اینجا نیز وضع ایران با اغلب کشورهای

منطقه قابل مقایسه نیست. در طول این ۱۹ سال کل سرمایه‌ای که وارد اقتصاد ایران شد، اندکی کمتر از ۲۲ میلیارد دلار بود در حالی که در طول همین مدت، مصروف نزدیک به ۵۶ میلیارد دلار، و لبنان، بیش از ۳۲ میلیارد دلار و عربستان نیز بیش از ۱۲۵ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کردند. ترکیه و امارات نیز در این سالها به ترتیب ۶۶,۵ میلیارد دلار و نزدیک به ۷۳ میلیارد سرمایه مستقیم خارجی داشته‌اند.

همان طور که پیشتر هم گفته بودیم، اگرچه تحریم‌ها به خصوص تازه‌ترین قطعه نامه‌ای که تصویب شد، می‌توانند در راستای رماندن سرمایه گذاران خارجی موثر باشند، ولی من هم چنان برآن باورم که عامل اصلی رماندن سرمایه و حتی فراری دادن سرمایه ایرانی‌ها عوامل داخلی و ساختار ضد دموکراتیک سیاست بطور کلی و عدم امنیت اجتماعی و حقوقی در ایران است و تازمانی که تغییرات اساسی در این عرصه ایجاد نشود، اقتصاد ایران نمی‌تواند سرمایه خارجی را در مقادیر قابل توجه جلب نماید.

یادش بخیر، در جوانی من، یکی از بستگان ما که حاجی هم بود در ولایت ما بزاری داشت هر وقت که می‌خواست پارچه ناخالصی داری را به جای پارچه پشم خالص به مشتری قالب کند، در حالی که به ریش اش دست می‌کشید به همان مکه‌ای که مشرف شده بود، سوگند می‌خورد که «پشم خالص است» و دلش خوش بود که سوگند دروغ نخورد است.

حالا شده کار زعمما و مسئولان اداره اقتصاد در ایران، این درست که در یک سال گذشته میزان سرمایه گذاری خارجی در ایران ۸۷ درصد رشد داشته است ولی به قول معروف، مورچه خودش چیست که کله و پاچه اش اهمیت داشته باشد!

معضل مالیات در جمهوری اسلامی

بد نیست با یک تعریف ساده از مالیات آغاز بکنم.

وجوهی که دولت برای تامین هزینه‌های خود از اشخاص اخذ می‌نماید مالیات نامیده می‌شود مانند مالیات بر ارث - حق تمیر - مالیات بر درآمد املاک - مالیات بر حقوق - مالیات بر درآمد مشاغل - مالیات بر درآمد اشخاص حقوقی - مالیات بر درآمد اتفاقی. وقتی مالیات پرداخت می‌شود طبیعتاً انتظار هم این است که دولت‌ها در برابر و در پیوند با این که با این منابع مالیاتی چه کرده‌اند به مردم مالیات دهنده پاسخگو باشند.

در ایران ولی با چند معضل اساسی در این عرصه روپرتو هستیم.

اگرچه تمايلی به پرداخت مالیات نداریم ولی با دیدگاهی قیم نگرانه به دولت بدeman نمی‌آید که همین دولتی که به آن مالیات نمی‌دهیم، خلی از خدمات را برای ما عرضه نماید و هر وقت هم که فرستی به دست آید از «عدم مرغوبیت» کیفیت خدماتی که می‌گیریم شکوه می‌کنیم.

دولت هم به خصوص از زمان پیدا کردن نفت در ایران منع درآمدی مستقل از مردم پیدا کرده است و خود را به مردمی که مالیات زیادی نمی‌دهند، اصولاً پاسخگو نمی‌داند و حتی اگر اصرار هم بورزیم، پاسخ نمی‌دهد.

در هفته‌های اخیر برای دومین بار در همین چند سال اخیر وقتی دولت خواست تا از اصناف مالیات ارزش افزوده بگیرد، کار به اعتصاب و درگیری کشید و سرانجام هم وزیر اقتصاد دستور توقف اخذ مالیات ارزش افزوده از تشکل‌ها را صادر کرد.^{۲۱}

اگرچه این نکته‌ها می‌تواند به تفصیل مورد بررسی قرار بگیرد، ولی به گمان من، معضل اساسی مالیات در ایران در جای دیگری است. برای وارسیدن این معضل، باید مالیات‌های مختلف و مراحل گوناگون حیات جامعه را از یک دیگر تفکیک کرد. در این راستا، ما با وضعیت ویژه‌ای روبرو هستیم. یعنی تا بهمن ۱۳۵۷ که حکومت سلطنتی در ایران سرنگون می‌شود، اگرچه روحانیون بطور مستقیم در قدرت نیستند ولی قانون اساسی برآمده از انقلاب مشروطه موقعیت و قدرت زیادی به آنها می‌دهد. با این وصف، به غیر شیخ فضل الله نوری که معتقد به «ولایت‌دوگانه» بود، اغلب رهبران مذهبی دیگر، در شرایط غیبت، سلطان را «غاصب» دانسته و بر همین اساس، مشوق پرداخت مالیات به حکومتی که بر اساس این باورها، «غاصب» بوده است، نبوده‌اند. گذشته از آن در کنار برداشت‌های عرفی از مالیات (یعنی آن چه که در دنیای مدنی به دولت‌ها پرداخت می‌شود) ما در ایران، چند و چندین نوع مالیات مذهبی هم داریم که به خصوص در دوره غیبت، که «غاصبین» با زور می‌کوشند مالیات ستانی بکنند - که «حرام است» - چون مالیات باید به میل و رغبت پرداخت شود، عمدتاً باید به مجتهدین پرداخت شود.

به عبارت دیگر، دارم برای نکته تأکید می‌ورزم که تا بهمن ۱۳۵۷ بخش عده ای از روحانیت نه فقط مشوق پرداخت مالیات به دولت نبود بلکه به واقع بدیلی هم برای آن ایجاد کرده بود. می‌خواهد اسمش را «سهم امام» بگذراند یا هر چه دیگر ولی اکثریت روحانیونی که دریافت کننده این مالیات‌های مذهبی بودند، در ساختاری که در مراکز مذهبی وجود داشت باید به نوبه، به قول خودشان «شهریه» تعداد قابل توجهی طلا بر این می‌پردازند. به این ترتیب، از سوئی، همان گونه که ادعای شد «حوزه علمیه» از دولت وقت مستقل بود و از سوی دیگر، مسلمین هم با پرداخت مالیات مذهبی به فرایض دینی خود عمل می‌کرده‌اند و «سهم امام» هم گذشته از «شهریه» به مصارف عام المنفعه دیگر می‌رسید. دولت هم که به درآمدهای نفتی دسترسی داشت، هیچ گاه بطور جدی به این مقوله نپرداخت و به یک معنا، اجازه داد که همین نظام دو گانه ادامه یابد. شاید می‌دانستند که وابستگی هزینه‌های دولت به درآمدهای مالیاتی، خواه ناخواه سراز ضرورت پاسخگوئی به همان مردم در می‌آورد و احتمالاً این «بهائی» بود که حاضر به پرداخت اش نبودند.

در بهمن ۱۳۵۷، حکومت سلطنتی سقوط کرد و روحانیون به قدرت رسیدند. بدون این که به جزئیات پردازم، ولی ساختار عرفی دولت هم حفظ شد. البته که نفت هم چنان بود و هنوز هست و حتی یکی دو سال پیش به بشکه‌ای نزدیک به ۱۵۰ دلار هم رسید. ولی این تضاد بین مالیات‌های عرفی و مذهبی

تداوم یافت و به یک معنا تشدید شد. احتمالاً به غیر از آقای خمینی، دیگر روحانیونی که در ساختار عرفی حکومت مشارکت داشتند و دارند از دریافت کنندگان از «سهم امام» نیستند ولی آن‌چه که در هم‌جواری و به تازگی در حاشیه این دولت عرفی وجود دارد شبکه گستره‌های از «مراجع تقیل» است که طبق تعریف لابد مقلدانی دارند و این مقلدان هم طبیعتاً ترجیح می‌دهند تا مالیات مذهبی خود را به مرتع تقیل خود بپردازنند.

بدون این که به جزئیات بپردازم، به اشاره می‌گذرم که میزان زکات را بین ۲,۵ تا ۱۰ متغیر می‌دانند و مالیات مذهبی دیگر هم خمس است که عبارتست از پرداخت ۲۰ درصد (یک پنجم) از مازاد عایدات سالانه. به این حساب، اگریک عامل اقتصادی این دو مالیات (از مالیات‌های مذهبی دیگر می‌گذرم^{۱۳}) را پردازد، آیا می‌تواند و یا آیا منصفانه است که به دولت عرفی هم مالیات پردازد؟ و اگر نظام مالیاتی و نظام نظارتی به همان بدی باشد که در ایران است، در آن صورت، روشن است مالیاتی که پرداخت نمی‌شود به واقع مالیات دولتی است - چون مالیات‌های مذهبی نه از سر اکراه و اجاره، بلکه به عنوان یک تکلیف دینی از سوی دین داران پرداخت می‌شود.

مشکل از آنجاییش می‌آید که مالیات‌های مذهبی اگرچه از سوی مردم - به خصوص مومنان - پرداخت می‌شود ولی به جیب دولت نمی‌رود. به گفته آیت‌الله خمینی خمس دو قسمت دارد «یک قسمت آن سهم سادات است» و «نصف دیگر سهم امام علیه‌الاسلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد بر سانند». ^{۱۴} اگرچه به گفته منذر حفظ زکات «باید توسط دولت جمع آوری شده و به منظورهای خاصی که عمده‌تاً انواع متعددی از بیمه‌های اجتماعی است به مصرف برسد»^{۱۵} ولی فتاوی آیت‌الله خمینی برای زکات همانند خمس مصارف دیگری را مطرح می‌کند که از دسترس دولت به دور است.^{۱۶}

آیت‌الله بهشتی دریک سخن‌رانی در اردیبهشت ۱۳۶۰ در سمیناری در وزارت اقتصاد به مسئله مالیات در اسلام پرداخت و نکات جالبی را مطرح کرد. در این سخن‌رانی، بهشتی از «عبدت‌های مالی» سخن می‌گوید که همانند دیگر عبادتها برای خدادست. یعنی همان گونه که یک مسلمان برای «خداروزه می‌گیرد» برای «خدا زکات نیز می‌دهد» و با پرداخت آن و بعد هزینه کردن آن در راه خدا «او را عبادت می‌کند». ^{۱۷} و بعد این پرسش اساسی را پیش می‌کشد که دریک جامعه مسلمان آیا به غیر از خمس و زکات، افراد مسئولیت بیشتری هم دارند یا خیر؟ و خود جواب می‌دهد که «بسیاری از فقهاء نظرشان این است که همین است و بیش از آن نیست و اگر همه کسانی که موظف به پرداخت

هستند، این مالیاتها را پیردازند «کافی است و جای خالی باقی نمی‌ماند». و اما عده‌ای دیگر از فقهاء معتقدند که «ممکن است در جامعه اسلامی نیازهای مالی و هزینه‌هایی پیش آید که با این مالیاتها تأمین شود»، در این حالت، همه مردم موظف‌اند در حد امکانات خویش در تأمین مالی هزینه‌ها مشارکت نمایند. و سرانجام می‌رسد به این جا که اگر در جامعه اسلامی نیازهای پیش بیاید که نیاز به پول بیشتر دارد «بر هر مسلمانی واجب است که در حد توافقی» ولی «با آن چه اضافه دارد» به میدان برود و بطور کلی «هر مسلمانی و همه مسلمانها متعهد هستند که کل هزینه‌های یک جامعه اسلامی را تأمین کنند». و در دنباله بحث می‌رسد به این که اگر شراکت داوطلبانه برای تأمین هزینه‌های اضافی کافی نباشد، ولايت ققيه می‌تواند «مالیات‌های مشخصی» وضع کرده و دریافت نماید.

به گفته بهشتی، نظر غالب این است که مالیات‌های ۴ گانه اسلامی و بعد، در خواست کمک داوطلبانه و اگر جمع این دو کافی نبود در آن صورت، می‌توان مالیات وضع کرد. و اما خودش این گونه پاسخ می‌دهد که «دولت باید برنامه داشته باشد» و ضروری است که برای اداره ثمربخش جامعه و اقتصاد «برنامه ریزی‌های چند ساله کند» و آن گاه هردوی این نکات را به «تعالیم قرآنی» وصل می‌کند. آن چه جالب است این که به گفته آیت الله بهشتی، مالیات غیر مستقیم- مالیات بر هزینه، «مطابق با زیر بنای تفکر اسلامی نیست» و دلیلی هم که می‌آورد این است که «توان پرداخت» مالیات دهنده در آن در نظر گرفته نشده است.

در بخش پرسش و پاسخ نیز بعضی از جوابهای آیت الله بهشتی قبل توجه‌اند. در خصوص خمس از او سؤال می‌شود که آیا باید به دولت پرداخت شود و جواب می‌دهد «در شرایط کنونی، خمس و زکات اگر با همان کیفیت گذشته مصرف شود و بارگرفتن و خرج کردن دولت سبکتر باشد با مصالح عمومی انقلاب ما و جامعه ماساز گارتر است» و ادامه می‌دهد که حتی از آیت الله خمینی در این باره اسفتاء شد، او هم جواب داد که «این گونه مالیاتها در همان مسیری که تا کنون بوده است مصرف شود». البته این سخن رانی نکات قابل توجه دیگری هم دارد که برای اجتناب از اطالة کلام از آنها می‌گذردم و می‌گذارم این برای فرصتی دیگر.

با توجه به آن چه که در بالا آمد، روشن است که تقریباً همه آن چه که به عنوان مالیات (مشخصاً منظورم در اینجا مالیات‌های مذهبی است) پرداخت می‌شود از دسترس دولت به دور است و بوسیله مجتهدین و مراجع تقیید هزینه می‌شود. اگرچه آیت الله بهشتی با توجه به وظایفی که دولت‌های مدرن دارند

معتقد است که «اداره جامعه جمهوری اسلامی، بدون یک نظام مالیاتی که قطعاً مشتمل بر وضع مالیات‌های نوی است که در آیات و روایات به آنها تصریح شده و بخصوص نام برد نشده است، ممکن نیست» ولی با «غیر شرعی» خواندن مالیات‌های غیر مستقیم (برای نمونه در انگلیس یکی از منابع عمدۀ درآمدهای دولتی هستند) روشن نیست که معطل مالیات در این جوامع چگونه باید حل بشود؟

گذشته از مشکلات عملی و اداشتن مردم به پرداخت این مالیات‌ها که باید تصاعدی هم باشد، پرسش این است که آیا رواست که علاوه بر پرداختن ۲۰ درصد خمس و تا سقف ۱۰ درصد زکات، باز هم مردم را به پرداخت مالیات‌های دیگر مجبور کرد؟ و اگر چنین بشود، این فشار مالیاتی چه پی‌آمدهای بروی شیوه کار عوامل اقتصادی خواهد داشت؟ و اگر این مالیات‌ها وضع نشود، در آن صورت، تکلیف بودجه دولت چه می‌شود؟

مصيبت نشر در ايران و هدفمند کردن يارانهها

به نظر می‌رسد که در ایران «داروی» جدیدی کشف شده است که حلال همه مشکلات است. در این نگرش تازه که متأسفانه دارد همه گیر می‌شود نه لازم است که زمینه‌های پیدایش بیماری وارسی شود و نه نهادهای زیربنائی و روینائی لازم است تا این گونه مصائب تخفیف یابند. فقط کافی است شما «یارانه‌ها را هدفمند کنید»، در آن صورت، مشکلات خود بخود حل می‌شوند. در تازه‌ترین مطلبی که دیده‌ام یکی به «هدفمند کردن یارانه‌ها در عرصه نشر» اشاره کرده و آن را «خدمتی» به اهل قلم و اهل کتاب دانسته است ولی درخصوص این خدمت توضیح بیشتری ارایه نکرده است.^{۲۸} در مطلبی که سایت ایرنا منتشر و اکنون حذف کرده است، ولی شماری از دست اندکاران حوزه نشر با رقم و عدد از این کار نالیده‌اند. کی راست می‌گوید و کی ناراست؟ حق به جانب کیست؟

اولاً لازم است یادآوری کنم که از دید اقتصاددانان جریان اصلی عمدۀ ترین مسئله‌ای که درباره یارانه‌ها موجب اختلاف در عملکرد بازار می‌شود این است که با پرداخت یارانه‌ها، کالای یارانه‌ای به قیمتی کمتر از قیمت واقعی عرضه می‌شود و همین قیمت مصنوعاً پائین موجب می‌شود تا مصرف آن کالا بهینه نباشد و بازار نتواند بطور معقول و مطلوبی علامت دهی کند. بنگرید به مباحثی که در ایران درباره بنزین و حتی نان و کالاهای مشابه ارایه می‌شود. من فعلاً به درستی و یا نادرستی این ادعای می‌پردازم ولی اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این که آیا مدافعان هدفمند کردن یارانه‌های نشر براین باورند که

در نتیجه این یارانه‌ها، کتاب در ایران بطور مصنوعی ارزان است و لازم است تا با حذف این یارانه‌ها، قیمت آن واقعی شود تا بازار بهتر بتواند علامت دهی بکند! یا اگر با چنین نگرشی موافق نیستند در آن صورت دلیل اصلی شان برای دفاع از هدفمند کردن یارانه نشر کدام است؟

در این که در ایران هم بحران نشر داریم و هم بحران کتاب خوانی تردیدی نیست. تیراز چاپ کتاب دریک کشوری که بیش از هفتاد میلیون جمعیت دارد به واقع خجالت آور است. تازه همین تیراز پائین هم مشکل فروش دارد و به فروش نمی‌رود. هرچه که علل اصلی این ناهنجاری باشد تردیدی نیست که بهای کتاب در این معادله یک عامل مهم است به این ترتیب، در پیوند با هدفمند کردن یارانه‌های شتر اگر هدف مدافعان این سیاست در عمل به صورت حذف این یارانه‌ها در بیاید، تردیدی نیست که همان طور که ناشران مختلف هم شکوه کرده‌اند، پی‌آمدش افزایش بهای تمام شده کتاب و در نتیجه مختل تر شدن چرخه اقتصادی کار نشر در ایران است.

آخر در نمایشگاه کتاب مشهد، بازدید کنندگان مدعی شده‌اند که برای نمونه کتب دانشگاهی نسبت به یک یا دو سال گذشته حداقل ۸۰ درصد افزایش داشته و استدلال ناشران هم این بود که با حذف کمک‌های دولتی و حذف یارانه‌های کاغذ آنها هم چاره‌ای به غیر از انتقال افزایش هزینه‌ها به خریداران ندارند. نظر به این که قدرت خرید کتاب خوانان به این میزان افزایش نیافته است، بدیهی است که پی‌آمد ملموس این ناهم خوانی نزول فروش کتاب است و متأسفانه در وضعیتی که وجود دارد از این سرانجام گزینی هم نیست. البته مدتی پیشتر در نمایشگاه کتاب تهران شاهد بودیم که بسیاری از ناشران دقیقاً برای بهبود چرخه اقتصادی کار خویش به نشر تقویم، سررسید و پوستر رو کرده‌اند و آن گونه که روزنامه همشهری نوشت، «نمایشگاه کتاب مایش از آنکه محلی برای تبادل فرهنگی باشد، ویترینی برای نمایش این تلاش رنج آورد».^{۲۹}

اگرچه مصیبت کتاب‌خوانی یا کم کتاب خوانی در ایران علل متعدد و متفاوتی دارد ولی بطور کلی می‌توان گفت در جوامعی چون ایران، به خصوص با توجه به نقشی که دولت برای خویش در عرصه نشر قائل است نمی‌توان و نباید براساس الگوی «بازار آزاد» سیاست پردازی کرد. منظورم از این نقش هم به واقع جریان پر رمز و راز ممیزی در ایران است. این که دقیقاً از کی شروع شد خبر ندارم ولی می‌دانیم که حتی قبل از بهمن ۱۳۵۷ نیز ناشران نمی‌توانسته اند در آزادی به چاپ و نشر کتاب پردازند. منظورم از ضرورت ممیزی هم این است که اگر بخواهیم الگوی «بازار آزاد» را بکار بگیریم، متأسفانه از همان ابتدای امر

کارمان زار می‌شود. چون تصمیماتی که باید عمدتاً بر مبنای زمینه‌های اقتصادی نشر یک کتاب گرفته شد، در ایران در همه این سالهای یک بعد شدیداً سیاسی هم داشته است و همین بعد سیاسی جریان است که چرخه اقتصادی را خراب می‌کند. در این راستا می‌توان حداقل به دو مشکل اشاره کرد.

اولاً وقت کشی‌های آزاده‌های ممیزان و اداره ممیزی (وزارت فرهنگ و هنر در گذشته و وزارت ارشاد از سال ۱۳۵۷ به این سو) باعث می‌شود که هزینه‌های پنهانی نشر در ایران زیاد باشد.^{۲۰} کار نشر مثل هر کار دیگری در یک اقتصاد سرمایه‌داری، در گیر تولید کالائی است. یعنی تولید کننده یک اثر—به عنوان مثال یک رمان نویس—رمانی می‌نویسد و بعد این رمان در اختیار ناشری قرار می‌گیرد تا آن را برای استفاده عموم منتشر کند. هر چه که هزینه چاپ این رمان باشد، برای مدتی که این رمان در محاکم ماند تا توزیع شود، سرمایه ناشر در گرداب مانده است و نه فقط به ناشر باز نگشته بلکه برایش هزینه هم داشته است.

برای مثال اگر ناشری برای چاپ یک رمان یک میلیون تومان سرمایه گذاشته باشد ولی آن رمان یک سال دروزارت ارشاد بماند و اگر نرخ بهره بانکی هم مثال ۱۵٪ باشد، روشن است که هزینه ناشر از معطل ماندن رمان—بقیه هزینه‌های کتاب—برای یک سال، حداقل ۱۵۰ هزار تومان بیشتر می‌شود. یعنی اگر ناشر آن سرمایه را به جای هزینه کردن در کار نشر به بانکی می‌سپرد این میزان درآمد داشت و حالا با هزینه کردن آن برای آن رمان این مبلغ «درآمد» را نخواهد داشت. می‌دانیم که کتابهای زیادی هست که اگرچه برای ناشران مقادیر قابل توجهی هزینه داشته است ولی هم چنان در گیر کاغذ بازی‌های وزارت ارشاد هستند و به خوانندگان احتمالی عرضه نشده‌اند.^{۲۱}

هزینه دیگر ضرورت ممیزی این است که ریسک سرمایه‌گذاری در کار نشر را بالامیرد و به همین روال، کیفیت کار نشر را تنزل می‌دهد. یعنی اولین مسئله‌ای که مورد توجه یک ناشر قرار می‌گیرد، نه کیفیت فرهنگی و خلاقانه یک اثر بلکه میزان «مقبولیت سیاسی» آن اثر برای ممیزان است. و این هم بدیهی است که یک ناشر به عنوان یک سرمایه‌گذار، باید دل نگران سرمایه‌گذاری خود باشد و طبیعتاً از هر اقدامی که بازگشت سرمایه به اضافه سود او را مختل می‌کند احتزار نماید. این هم بطور کلی درست است که هر جا که ریسک سرمایه‌گذاری بالا باشد، یا سرمایه‌گذاری به میزان کافی صورت نمی‌گیرد و یا آنها که دست به سرمایه‌گذاری می‌زنند نرخ بازگشت بالائی طلب خواهند کرد.

وقتی این دو عامل را در کنار عوامل اقتصادی—یعنی ناهنجاری وضع

معیشت بخش عمدہ ای از مردم - در نظر می گیریم، به مقدار زیادی علل اصلی پائین بودن تیاراً کتاب و حتی بحران مالی نشر در ایران روشن می شود. و اما از این وجود که بگذرد، اگر دولت در کتاب در دسرهای که بر سر راه نشر ایجاد می کند، برای خویش در ترویج فرهنگ هم وظایفی به رسمیت بشناسد و بخواهد به آن عمل کند، معمولاً می تواند به دو صورت این کار را انجام بدهد.

۱- رویکرد خریدار محور

در این رویکرد دولت می تواند با پرداخت یارانه به اقشار کم درآمد دست به اقدام بزند. همین جا باید اضافه کنم که اگر پرداخت یارانه‌ها نقدی باشد، دلیلی ندارد که یارانه نقدی صرف خرید کتاب بشود. در نتیجه، مشکلی که در عمل پیش خواهد آمد این که با حذف یارانه‌های کاغذ و دیگر مساعدت‌ها هزینه نشر و قیمت کتاب بالا می رود ولی مصرف کنندگان احتمالی هم با یارانه نقدی که دریافت می کنند، احتمالاً به زیارت مشهد می روند یا این که یارانه نقدی را صرف خریدهای دیگر می کنند. به عبارت دیگر، برای نظرم که این رویکرد، به احتمال زیاد بحران نشر را از آن چه که هست بسیار بدتر خواهد کرد.

۲- رویکرد فروشنده محور

این رویکردی است که در اغلب این سالها از سوی دولت در ایران دنبال شد - پرداخت یارانه کاغذ و یا خرید کتاب که با روی کار آمدن دولت نهم این یارانه‌ها حذف شد و به تبع آن هم بهای کتاب هم در ایران افزایش یافت.

با این همه گمان می کنم که اگر دولت به راستی می خواهد به وضع نشر در ایران مساعدت بکند، موثرترین کاری که باید بکند، اگر نه بر چیدن وزرات ارشاد، حداقل محدود کردن دامنه فعالیت آن است تا ناشران بتوانند در فضای که در آن احساس امنیت می کنند، براساس کیفیت آثاری که به آنها برای چاپ ارایه می شود و براساس مبانی ابتدائی اقتصاد فعالیت نمایند.

«معمای» رشد اقتصادی ایران

به گفته معاون اقتصادی بانک مرکزی رشد اقتصادی ایران در سال ۸۷ بدون نفت^۵، درصد و با نفت^۶، درصد بوده است.^{۷۷} اگرچه او از اختلاف با وزرات صنایع سخن گفت ولی توضیح بیشتری نداد. به گمان او دلیل رشد پائین اقتصاد علاوه بر رشد منفی بخش نفت، کمبود بارندگی در سالهای ۸۶ و ۸۷ بود که موجب شد تا بخش نفت و کشاورزی در ایران با کاهش رشد رو به رو شده و رشد اقتصاد را کاهش بدنه. در همین راستا او از کاهش هزینه مصرف خانوارها و هم چین کاهش سرمایه گذاری بخش خصوصی در بخش مسکن خبر داد. اگرچه رشد سرمایه گذاری در بخش مسکن در سالهای ۸۶ و ۸۷ همه نشانه های یک رشد بادکنکی را نشان می دهد - به ترتیب ۷۵ درصد و ۶۴ درصد ولی در^۹ ماه اول سال ۸۸ این سرمایه گذاری با کاهش ۱۷ درصد رو به رو شده است. یک نکته جالب دیگر در سخنان معاون اقتصادی بانک مرکزی این است که در شرایطی که هزینه مصرفی کاهش داشته و در بازار اربا کاهش تقاضا رو برو بوده ایم ولی ۲۲ شرکت فعال در بورس تولیدات خود را^{۱۰} درصد افزایش داده اند که به گفته ایشان «کالاهای ساخته شده به جای فروش در بازار به انبار رفته است». یک نکته دیگر هم که به گمان من نشانه نزول فعالیت های تولیدی در ایران است این که قیمت واحد صادرات غیر نفتی ایران با ۱۴۳ دلار کاهش به کمتر از ۴۴۰ دلار برای هر تن رسیده است.

این که رشد اقتصاد ایران در این سالها به واقع به چه میزان بود معنایی است که راه حل ساده و سرراستی ندارد. در بالا رقم رشد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۷ را

خوانده اید. مدتی پیش آقای احمدی نژاد ادعا کرده بود که رشد اقتصادی ایران در ۱۳۸۷ بیش از ۶,۹ درصد بود و بعد وقتی خبرنگاران از آقای حسینی- وزیر اقتصاد- درباره ادعای آقای احمدی نژاد که با ارقام بانک مرکزی نمی خواند، پرسیدند. وی با بیان اینکه «هیچ کس آمار تولید نمی کند» در توضیح رقم اعلام شده از سوی رییس دولت به آمار رسمی بانک مرکزی درباره شش ماهه نخست سال ۸۷ و نه کل سال استناد کرد. وزیر اقتصاد گفت: «در شش ماهه اول سال ۸۷ رشد بخش صنعت ۱۴/۶ درصد و رشد بخش خدمات ۹/۵ درصد بوده است که این دو رشد نزد در دنیا کم نظیر است».^{۲۲۳}

ممکن است این گونه بوده باشد ولی نمی دانم وزیر اقتصاد از کدام منبع آماری حرف می زند چون آمارهای رسمی بانک مرکزی ادعای وزیر اقتصاد را تائید نمی کند. تولید ناخالص داخلی ایران در ۶ ماهه اول سال ۱۳۸۷ معادل ۲۰۰۰۲ میلیارد ریال بود که در مقایسه با ۶ ماهه اول سال ۱۳۸۶ نشان دهنده رشد ۷ درصدی است نه رقمی که آقای احمدی نژاد به دست داده و بوسیله آقای حسینی هم تائید شده است.^{۲۲۴} و اما برای این که سر از رمز و راز این معما در بیاوریم بد نیست یک تصویر کلی از اقتصاد از سال ۱۳۸۴ به این سو به دست بدhem.

ابتدا به ساکن چند نکته آماری:

در نشریه رسمی بانک مرکزی که مشخصاتش را به دست داده ام مشاهده می کنیم که در ۴,۵ سال گذشته یعنی از سال ۱۳۸۴ تا پایان نیم سال اول سال ۱۳۸۸ ایران از صادرات نفت و گاز ۳۱۰,۵ میلیارد دلار درآمدداشت که میانگین سالیانه ۶۹ میلیارد دلار می شود. در طول همین مدت اندکی کمتر از ۲۵۰ میلیارد دلار کالا وارد ایران شده است. در همین جدول مشاهده می کنیم که تراز خدمات هم برای این مدت نزدیک به ۳۵ میلیارد دلار منفی بوده است. کل صادرات غیر نفتی ما در این دوره نیز نزدیک به ۶۹ میلیارد دلار بود. به عبارت دیگر برای هر دلار صادرات غیر نفتی ایران بیش از ۴ دلار واردات دارد.

به سخن دیگر برای کل دوره، تراز منفی تجارتی ایران در کل نزدیک به ۱۸۱ میلیارد دلار بود که میانگین سالیانه اندکی از ۴۰ میلیارد دلار بیشتر می شود. اگر تراز منفی بخش خدمات را اضافه کنیم میانگین سالانه تراز منفی تجارتی ایران اندکی کمتر از ۴۸ میلیارد دلار خواهد شد. برای سال ۱۳۸۴ تراز منفی تجارتی ایران- یعنی واردات منهای صادرات غیر نفتی- نزدیک به ۳۳ میلیارد دلار بود. برای این سال تراز منفی بخش خدمات هم ۶,۲ میلیارد دلار بود. ولی برای سال ۱۳۸۷ این تراز منفی نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار شد و اگر در نظر داشته باشیم که تراز منفی بخش خدمات هم در این سال بیش از ۸,۱ میلیارد

دلار بود، کل تراز منفی برای همین یک سال ۵۸,۸ میلیارد دلار می‌شود که رقم چشمگیر و نگران کننده‌ای است. به سخن دیگر، شاهد افزایشی معادل ۱۷ میلیارد دلار (بادرنظر گرفتن بخش خدمات، ۱۹,۶ میلیارد دلار) در کسری تراز پرداختهای کشور هستیم. جالب این که تراز منفی تجارتی ایران در همه این سال‌ها افزایش داشته است. از بخش خدمات چشم پوشیده ام.

وارادات منهای صادرات غیر نفتی - ارقام به میلیون دلار

۱۳۸۴	۳۲۶۷۶
۱۳۸۵	۳۵۸۰۸
۱۳۸۶	۴۲۱۳۹
۱۳۸۷	۴۹۸۱۶

البته افزایش این تراز منفی نباید تعجب آور باشد چون در همه این سال‌ها میزان رشد صادرات غیر نفتی از رشد واردات به ایران بسیار کمتر بوده است.

ارقام به میلیون دلار (بخش خدمات را در نظر نگرفته ام) - رشد به نسبت سال قبل

سال	صادرات غیر نفتی	وارادات
۱۳۸۵	۳۴۷۴	۶۶۰۶
۱۳۸۶	۱۹۲۲	۸۲۵۳
۱۳۸۷	۲۶۱۶	۱۰۲۹۳

حتی برای ۶ماه اول سال ۱۳۸۸ کسری تراز تجارتی ایران برای سه ماه اول ۹۷۲۶ میلیون دلار و برای سه ماه دوم نیز با ۱۰,۵ میلیون دلار صد افزایش به ۱۰۷۴۹ دلار رسید. برای این که اهمیت این آمارها روشن تر شود باید به وضعیت تولید هم در اقتصاد ایران توجه کنیم.

برای این منظور توجه شما را به آمارهایی که در نشریه دیگر بانک مرکزی جمهوری اسلامی - Annual Review ۱۳۸۷ آمد - آمد است جلب می‌کنم. از بخش کشاورزی آغاز می‌کنم. این که در سال ۱۳۸۷ میزان کسری تراز پرداختهای کشور به ۵۰ میلیارد دلار می‌رسد نباید تعجب برانگیز باشد چون از سیزده قلم تولیدات کشاورزی به غیر از سیب زمینی، تولید دیگر اقلام به شدت کاهش یافته است. بیشترین کاهش در تولید چای بود که از ۱۶۵,۶ تن در ۱۳۸۶ به ۲۷ تن در ۱۳۸۷ رسید و بعد از آن شاهد کاهش ۶۶ درصدی در تولید

چغدر بودیم. در این جدول میزان کاهش را به درصد به دست داده ام^{۲۲۵}

	درصد کاهش در تولید	درصد کاهش در سطح زیر تولید
گندم	۴۹,۹	۲۷,۳
جو	۵۰,۱	۳۴,۸
برنج	۱۸	۱۴,۴
ذرت	۲۵,۳	۲۱,۹
پنبه	۶	۰,۵
چغدر	۶۶,۲	۶۶,۲
نیشکر	۴۱,۷	۰,۶
چای	۸۳,۷	.n.a
دانه های روغنی	۱۷,۸	۱۶,۴
حبوبات	۴۵,۵	۲۷,۳
سیب زمینی	۱۵,۲ (درصد افزایش)	۱۷,۸ (درصد افزایش)
پیاز	۸,۲	۱۴,۸
پسته	۵۱,۲	.n.a

دراکثریت مطلق این موارد هم چنین شاهد کاهش میزان تولید به هکتار هم بوده ایم. چون همان طور که مشاهده می کنیم درصد کاهش تولید از درصد کاهش سطح زیر کشت بیشتر است. ولی آن چه که به گمان من نگران کننده است کاهش در سطح زیر کشت است.

در حال حاضر پاسخ این پرسش را نمی دانم که دلیل این کاهش چشمگیر سطح زیر کشت گندم، جو و برنج و از این سه مهم تر چغدر آیا خشکسالی و بلاحای طبیعی است - یعنی آیا این کاهش موقعی است - یا این که واردات بی رویه این محصولات موجب شده که عاملان اقتصادی در گیر این تولیدات عطا یاش را به لقایش بخشیده و به شهرها مهاجرت کرده باشند. با آن چه از مقوله واردات شکر و برنج می دانیم بعيد نیست که این کاهش دائمی بوده باشد. البته در همین نظریه از سرمایه گذاری برآسas جواز واحد های صنعتی هم آمارهای

به دست داده اند که از ۲۴ رشته در ۲۰ رشته با کاهش چشمگیر سرمایه‌گذاری روبرو بوده ایم. بیشترین کاهش در صنایع سازنده رادیو، تلویزیون و ابزارهای ارتباطی بود که در سال ۱۳۸۷ به نسبت سال ۱۳۸۶ شاهد کاهشی معادل ۸,۸ درصد بوده‌ایم. در جدول زیر فقط از چند نمونه چشمگیر اطلاعاتی به دست می‌دهم.

کاهش جواز سرمایه‌گذاری در ۱۳۸۶ به نسبت سال ۱۳۸۷ به درصد ^{۲۲۶}

مواد غذائی و آشامیدنی	۳۵,۲
محصولات دخانی	۵۷
نساجی	۵۴,۱
البسه	۴۸,۷
کفش و دیگر محصولات چرمی	۳۷,۹
محصولات چوبی	۳۳
صنایع چاپ و نشر	۶۳,۳
محصولات پالایشی پتروشیمی	۳۸,۴
محصولات شیمیائی	۲۵,۳
لاستیک و محصولات پلاستیکی	۳۲,۳
محصولات کانی غیرفلزی	۳۲,۶
فلزات	۳۸,۶
رادیو، تلویزیون و ابزارهای ارتباطی	۸۰,۸
ماشین آلات	۴۸,۴
اتوموبیل	۱۷,۳
ماشین آلات الکتریکی	۲۲,۵

وضعیت بخش کشاورزی و صنعت را به اختصار مشاهده کردیم. و اما از بخش نفت، اگرچه با تداوم بحران جهانی بعید است که شاهد تحولات چشمگیری در بازارهای نفتی باشیم ولی بد نیست یادآوری نمایم که کل درآمد ایران از گاز و نفت در سال ۱۳۸۶ نزدیک به ۸۲ میلیارد دلار بود ولی برای نیم

سال اول سال ۱۳۸۸ می دانیم که کل درآمد ایران از گاز و نفت اندکی بیشتر از ۳۱ میلیارددلار بوده است.^{۲۷}

به دلایلی که من از آن بی خبرم درآمد ایران از صادرات نفت و گاز به تساوی در فضول مختلف سال تقسیم نمی شود. مثلاً برای سال ۱۳۸۶ از آمارهای بانک مرکزی می دانیم که ۷۰درصد درآمدها در نیم سال اول به دست آمده است (یعنی کل درآمد ایران از صدور نفت و گاز در ۶ماه اول سال ۱۳۸۶ حدوداً ۵۷,۵ میلیارددلار بود) حال اگر فرض کنیم که درآمد ایران در سال ۱۳۸۸ هم از همان الگوی سال قبل تبعیت می کند، به نظرم پیش بینی درآمد ایران از نفت و گاز در سال ۱۳۸۸ بین ۴۴ تا ۴۵ میلیارددلار خواهد بود. اگرچه این را هم می دانیم که میزان واردات به ایران در نیم سال اول ۱۳۸۸ به نسبت نیم سال اول سال ۱۳۸۷ معادل ۹,۵ میلیارددلار کاهش یافته است ولی با این وصف، اگر این پیش بینی من درباره درآمدهای نفتی سال ۱۳۸۸ درست در بحث زیاد ایران برای تامین مالی واردات خود با یک مشکل جدی مالی رو برو خواهد شد. چون اگر همان الگوی وارداتی سال قبل تکرار شود (با وجود کاهشی که در تولیدات صنعتی و کشاورزی مشاهده کرده ایم، محتمل است) در آن صورت کل واردات به ایران اندکی از ۵۷ میلیارد دلار بیشتر خواهد بود که ۱۲ تا ۱۳ میلیارد دلار از کل درآمدهای ایران از صدور نفت و گاز بیشتر است.

به عنوان جمع بندی باید اشاره کنم که از سال ۱۳۸۴ تا پایان نیم سال اول سال ۱۳۸۸ ایران از صدور نفت و گاز و صادرات غیر نفتی خود نزدیک به ۳۸۰ میلیارددلار درآمد و برای واردات کالا و خدمات نیز معادل ۲۸۵ میلیارددلار هزینه داشته است. به عبارت دیگر، باید برای این دوره ۹۵ میلیارددلار مازاد ارزی در «صندوقدخیره ارزی» موجود باشد. اگرچه درباره این صندوق اطلاعات قابل وثوق نداریم ولی به ظن قاطع می توان ادعا کرد که چنین ذخیره ای وجود ندارد.

می خواهم براین نکته تأکید کنم، در این دوره که درآمد ایران از صدور نفت و گاز از کل واردات به ایران بیشتر بود، در ته دیگر ذخیره ارزی ما چیزی باقی نمانده است در حالی متوسط سالیانه مازاد با درنظر گرفتن همه این اقلام سالی بیش از ۲۱ میلیارد دلار بود. با این حساب، وای به روزگار اقتصاد ایران اگر درآمدها از صدور نفت و گاز از میزان وارداتش کمتر باشد! دیگر از بی آمدهای اقتصادی مخرب تحریم هائی که به قرار در دست نهائی شدن است دیگر چیزی نمی گوییم.

عمده ترین مشکل اقتصادی ما راه حل اقتصادی ندارد

در این نوشتار سعی می کنم یک تصویر خیلی کلی از اقتصاد ایران به دست بدهم. از همین ابتدا بگوییم که هر آن کسی که درد ایران داشته باشد، مشکلات اقتصادی ایران را می شناسد. پس تکرار این مشکلات، مسئله ای را حل نمی کند. گمان نمی کنم بر سر مشکلات اقتصادی ایران اختلاف نظری وجود داشته باشد. آنچه که بر سرش اختلاف نظر وجود دارد، ارجحیت‌ها و راه‌های برونوں رفت از وضعیت فعلی است. و در این جاست که تساهل و مدارا لازم می شود. چون اگر قرار باشد که جامعه ایرانی در جد و جهد برای یافتن راه برونوں رفت، تک صدای - و مهم نیست کدام صدا - باقی بماند، نه فقط راههای برونوں رفتن به دست نخواهد آمد بلکه ای بسا، زمینه برای تامین این مشکلات فراهم خواهد گشت. پس دو نکته به هم پیوسته، توافق بر سر ارجحیت‌ها و پس آن گاه، بر سر راه‌های برونوں رفت از این وضعیت فعلی است.

این نکته را نیز بگوییم که اگرچه مشکل اقتصاد ما بسیار جدی و مزمن است ولی لاعلاج نیست. علاوه بر کار و باز هم کار، لازم و ضروری است که همهی امکانات مملکتی برای تخفیف این مشکلات بسیج شود و بسیج همگانی، بدون امنیت اجتماعی و فردی و احترام به حقوق و آزادی‌های فردی، همراهی و همگامی سراسری و تساهل و مدارا، غیر ممکن است.

سؤال اساسی، این است که اولویت‌های ما در عرصه‌های اقتصادی چه باید باشد؟ تعیین اولویت اقتصادی اگر با تدوین سیاست اقتصادی مناسب و موثر همراه نباشد، به بیان درد خلاصه می شود که کارساز نیست. و همین جا، بد نیست

به اشاره بگویم که سیاست اقتصادی، فی نفسه درست و غلط ندارد و نمی توان با مباحث اقتصادی و استدلال درستی و یا نادرستی یک سیاست اقتصادی را نشان داد. اگر از یک مثال بدیهی شروع بکنم، برای نمونه، نمی توان اثبات کرد که به عنوان یک معضل اقتصادی، "تورم" مهم تر است یا "بیکاری"؟ برای بیکاران که در آمدی ندارند، تورم مسئله اساسی نیست و به همین نحو، برای شاغلین که در آمدشان ثابت است و یا این که ثابت مانده است، بیکاری معضل قابل توجه و مهمی نیست. البته می توان مباحثت درس نامه‌ای بر له یا علیه یک سیاست اقتصادی ارایه داد ولی شیوه‌ی برخورد درس نامه‌ها به مشکلات عملی و واقعی اگر مصر نباشد، که اغلب چنین است، مفید فایده هم نیست.

پس چه باید کرد یا چه می توان کرد؟

وقتی صحبت از تدوین سیاست اقتصادی می کنیم، اولین قدم بررسی مشکلاتی است که رفع کردنشان باید هدف و انگیزه تدوین سیاست اقتصادی باشد. ممکن است در نگاه اول، برای ما شیوه‌ی رفع یک مشکل چنان مهم باشد ولی رفع مشکل اساسی است.

و اما در مورد ایران، مشکلات اساسی اقتصادی ما کدام اند؟ برای سادگی کار خودم، من فقط به یک مشکل اساسی اشاره می کنم: ضعف بنیه تولیدی در اقتصاد یا به عبارت دیگر، شکافی که بین تولید و مصرف در این اقتصاد وجود دارد.

آغاز می کنم از چند نکته کلی، به دلایل گوناگون، اقتصاد ایران اقتصاد مولدی نیست. اگریشتربه عقب بر نگردم حداقل در ۱۵۰ سال گذشته این خصیصه اصلی اقتصاد ماست و به همین خاطر، تقریباً همیشه بین تولید و مصرف در آن شکاف وجود داشته است. در مقطعی در قرون نوزدهم این شکاف را با صدور طلا و نقره از ایران پر کرده بودیم و بعد از پیدایش نفت، که همه چیزمان نفتی شد. یکی از شیوه‌های اندازه‌گیری این شکاف، این است که به تراز پرداختهای بین المللی مان نگاه بکنیم. البته همین جا بگوییم که لازم است که به این تراز بدون توجه به دلارهای نفتی توجه کنیم. هدف در این مقایسه این است که بینیم برسر این شکاف بین تولید و مصرف در اقتصاد چه آمده است! گفتم و باید تکرار کنم که این مشکلی نیست که در ۴ یا ۵ سال گذشته آغاز شده باشد ولی واقعیت این است که در این ۴ یا ۵ سال، شاهد رشد چشمگیر این شکاف بوده ایم. برای مقایسه توجه شما را به این آمارها جلب می کنم.

در دوره ۱۹۰۱-۰۶ ارزش کل واردات ایران $38,4$ میلیون لیره و ارزش کل صادرات ما هم $27,3$ میلیون لیره بود. در این تاریخ نفت هم نداشتیم یعنی هنوز

قرارداد کذائی دارسی «نقد» نشده بود. یعنی این شکاف برای این دوره معادل ۱۱,۱ میلیون لیره بود که برای آن دوران با توجه به اندازه اقتصاد ایران در آن سالها، میزان قابل توجهی است.

برای سال ۱۳۵۶ یعنی آخرین سالی که از رژیم پیشین آمار داریم، کل واردات ۱۳,۵ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی هم ۰,۵ میلیارددلار بود، یعنی این شکاف برای این سال، ۱۳ میلیارددلار بود.

در طول ۱۳۷۳-۷۶ یعنی سه سال پایانی ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، کل واردات به ایران ۵۳ میلیارددلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم تنها ۱۴ میلیارددلار بود، یعنی اندازه این شکاف برای این سه سال به ۳۹ میلیارددلار رسید.

در طول ۱۳۸۰-۸۳ یعنی سه سال پایانی ریاست جمهوری آقای خاتمی، کل واردات به ایران ۱۰۶ میلیارددلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۲۳ میلیارددلار بود، که میزان شکاف بین تولید و مصرف برای این سه سال می‌شود ۸۳ میلیارددلار.

در طول ۱۳۸۳-۸۷ یعنی سه سال اول ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد کل واردات به ایران ۱۹۴,۶ میلیارددلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۱۴۰ میلیارددلار بود یعنی کسری تراز پرداختهای اقتصاد غیر نفتی ما ۵۵ میلیارددلار می‌شود. یعنی برای این سه سال، ۱۴۰ میلیارددلار از کالاهای و خدماتی که در اقتصاد ایران مصرف شد، در اقتصاد ایران تولید نشده بود. البته به اشاره بگوییم که از آقای جهرمی وزیر کار آقای احمدی‌نژاد نقل شده است که ایشان گفته‌اند ۸۰ درصد آمارهای صادرات غیر نفتی ایران را قبول ندارند. البته اگر بخواهیم این روایت را در نظر بگیریم البته که میزان شکاف ۱۸۳,۶ میلیارددلار می‌شود که از آن می‌گذرد.

در همینجا باید توجه شما را به دو نکته دیگر هم جلب بکنم.

در طول ۱۳۸۳ اگرچه کل صادرات غیر نفتی ما ۷ میلیارددلار بود، ولی خبر داریم که دولت آقای خاتمی ۸ میلیارد دلار برای تشویش صادرات پرداخت. من در نوشته‌ای همان موقع، از این کار تحت عنوان «اقتصاد ملأنصرالدینی» نام برده بودم که عملاً ۸ دلار هزینه می‌کنیم تا ۷ دلار درآمد داشته باشیم. از سوی دیگر این را بگوییم که در ۱۳۸۷ براساس تازه‌ترین آماری که بانک مرکزی منتشر کرده است، کل واردات به ایران برای ۶ ماه اول سال ۳۵,۵ میلیارددلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۹,۸ میلیارددلار بود. حتی اگر از «تصحیح» آقای جهرمی هم چشم پوشی کنیم، برای تمام سال اگر همین روای ادامه یابد، کسری

تراز پرداختهای بین المللی (غیر نفتی) ما یا همان شکافی که پیشتر از آن سخن گفته‌ام ۵۲ میلیارد دلار می‌شود. برای اقتصاد لاجونی مثل اقتصاد ایران این رقم بسیار هم قابل توجه است.

این ضعف بینه تولیدی، به گمان من، عمدۀ ترین و پیچیده ترین معضل اقتصادی ماست و به نظر من هم دلایل عمدۀ اش، غیر اقتصادی است. از طرف دیگر، باید براین نکته تاکید بکنم که تداوم تاریخی آن هم تصادفی نیست و تا موقعی که به ریشه نپردازیم این مشکل برطرف نخواهد شد. واما، پی آمدهای این ضعف توان تولیدی و عواملی توضیح دهنده آن، خودش را به صورت‌های مختلفی نشان می‌دهد.
بیکاری آشکار و پنهان.
توزیع نابرابر درآمد و ثروت.
گسترده‌گی فقر.
تورم مزمن.

عدم موقفیت در بازارهای بین المللی.
بدھی خارجی که از مقدار واقعی و شرایطش خبر نداریم.
فرار سرمایه از ایران و کاهش ادامه دار و حیرت انگیز ارزش ریال.
ساختمار مخدوش بازار و به ویژه وجود شرکت‌های عظیم نه دولتی - نه خصوصی (رنده از ایران به من می‌گفت که این شرکتها را «خصوصیت» می‌نامند که به واقع نه خصوصی اند و نه دولتی!).

و اما چرا این گونه است؟

پاسخ من این است که حدائق در صدسال گذشته می‌خواستیم در ایران اقتصاد سرمایه‌داری داشته باشیم ولی برای ایجاد نهادهایی که برای اداره ثمر بخش این نظام اقتصادی لازم است کاری نکردیم. به عبارت دیگر، پوسته نظام اقتصادی ما سرمایه‌داری است ولی وقتی این پوسته را کنار می‌زنیم، چنان معجونی سر بر می‌زند که با هیچ الگوی شناخته شده‌ای جور در نمی‌آید.
تا ۱۹۰۶ که در ایران هیچ گونه قانون مدونی نداشتیم. اگرچه به نظر این گونه نمی‌آمد ولی اقتصادی داشتیم سرشار از هرج و مرچ و هر کی به هر کی. مالکیت جان و مال هم درنتیجه همین آثارشیسمی که حاکم بود، بلا تکلیف بود. یعنی شمای ایرانی امروز همه کاره بودید و فردا بر سردار. پی آمد اقتصادی این ساختار هم این می‌شود که اقتصاد با قحطی سرمایه‌گذاری در آن روبرو می‌شود و نتیجه اش هم ناپایداری تولید و ضعف بینه تولیدی در اقتصاد است. پس از ۱۹۰۶ به ظاهر قانون دارشدمیم ولی هنوز نهادهای دیگر را نداریم، ولی در

ضممن، هر کس که تتمه قدرتی دارد، به قانون رفتار نمی‌کند و نتیجه این که، با بیش و کم تفاوتی همان الگوی قرن نوزدهمی ادامه پیدا می‌کند(با این تفاوت، که یواش یواش دلارهای نفتی را هم داریم که می‌تواند به عنوان سرپوشی برای کتمان شکافی که بین تولید و مصرف وجود دارد بکار گرفته شود).

از آن زمان به بعد، نه فقط اقتصاد ما که بخش عمده‌ای از مصرف ما هم نفتی می‌شود. نه این که مالکیت خصوصی نداشته باشیم. داریم همان گونه که در قرن نوزدهم هم داشتیم، ولی امنیت مالکیت و به طور کلی امنیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و البته که اقتصادی نداریم. یعنی مهم نیست که در قوانین مدون من و شما ایرانی چه میزان حق و حقوق داریم و به اصطلاح بر روی کاغذ چه‌ها امکان پذیر است و چه‌ها نباید بکنند، در عمل، تجربه زندگی مان این است که اکثریت مطلق مان حق و حقوقی نداریم(البته می‌گوییم اکثریت مطلق، چون همیشه بوده اند اقلیت بسیار کوچکی که برای هر کاری انگار جواز داشته اند!). خوب در این فضا، یکی این که تصمیمات اقتصادی به شدت سیاسی می‌شود(یعنی شمای نوعی، به حاطر رابطه ای که با یک مقام صاحب قدرت دارید یک تصمیم اقتصادی می‌گیرید نه این که به اصطلاح ضرب و تقسیم اقتصادی اش را کرده باشید) و چون این گونه است، رانت خواری در این نظام به صورت «فضیلت» در می‌آید و ذهنیت اقتصادی آدمها را به تباہی بیشتر می‌کشد. رانت خواری هم اول و آخر مصیبت اقتصادی در همه جاست. وقتی امنیت نیست و وقتی که تکلیف خیلی چیزها، حق و حقوق فردی، مالکیت، قرارداد، مشخص نیست، سرمایه‌گذاری در تولید غیر عقلائی می‌شود. در این مجموعه وقتی مازاد دارید یا آن را در جایی دفن می‌کنید(سابق در باعچه منزل دفن می‌کردید و حالا در بانک فرنگ - اگر در لندن و زوریخ نشود این کار را کرد خوب مازاد را به دویی می‌فرستید، مالزی هم بد نیست) یا برای این که به دست قدرتمندان نیفتند، بخش عمده اش را هزینه می‌کنید. هر کدام که بشود، اقتصاد از این مازادها جان نمی‌گیرد و توامندتر نمی‌شود. جالب این که رانت خواری در ایران، برخلاف ادعائی که شماری از اقتصاددانان می‌کنند در احصار بخش دولتی نیست. تجار محترمی که در بخش خصوصی احتکار می‌کنند تا قیمت‌ها بالا بروند، به جز رانت خواری مگر چه می‌کنند؟

متاسفانه این وضعیت کلی با اندک تغییر - آنهم عمدتاً در سطح قضایا - شیوه غالب زندگی اقتصادی در ایران است. و بنده عرضم این است که تا زمانی که کار بر این مدار می‌چرخد، مشکلات اقتصادی ایران رفع نمی‌شود. پس به گمان من، برای برون رفت و یا حداقل تخفیف این مشکلات ما به اصلاحات اساسی سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی نیازمندیم. بدون تحول

سیاست‌های اقتصادی نمی‌تواند مددکار باشد و بدون تحول اقتصادی، تحول سیاسی پایدار نخواهد بود. به تجربهٔ تلخ و شیرین بشریت، این دو اگر قرار است موفق باشند، باید با هم و با پشتیبانی و حمایت یکدیگر اجرا شوند. بدون تحول فرهنگی هم این سیاست‌ها به بار نمی‌نشینند. پیشایش به این نکته نیز اشاره بکنم که باید از تمایلی که می‌کوشد با وعده‌های غیر واقعی و سریع السیر این مصائب را بر طرف نماید، مقابله شود. چون این مشکلات راه حل ساده و بی درد و حتی کم درد ندارند. آگاهی به این واقعیت‌ها اما تحمل درد را امکان پذیر می‌نماید.

نگاهی به این لیست مشکلات و مصائب اقتصادی نشان می‌دهد که ما به کار و برنامه ریزی هم زمان در چند حوزه نیازمندیم، به عنوان مثال، به گمان من، علت اصلی تورم در جوامعی چون ایران کمی تولید و کاهش ادامه دار ارزش ریال و افزایش خارج از کنترل عرضه‌ی پول در اقتصاد است. کمی تولید اگر چه ریشه ساختاری و تاریخی دارد، ولی کاهش ادامه دار ارزش ریال به سیاست‌های دولت و فرار سرمایه از ایران مربوط می‌شود. فرار سرمایه، اگر چه دلایل اقتصادی هم دارد ولی علت اصلی آن سیاسی - فرهنگی است. کاهش ادامه دار ارزش ریال به بیانی یکی از علل فرار سرمایه است و هم یکی از پی‌آمدهای آن. قانونمند شدن امور و به ویژه تعیین تکلیف مالکیت خصوصی و بی تعارف، تقدس آن در یک نظام سرمایه‌داری، مقابله با مراکز چند گانه‌ی قدرت، مقابله جدی و قابل رویت و لمس با موارد عدیده‌ی قانون شکنی، کوشش عملی برای افزودن بر امنیت در جامعه بی‌گمان برای کاستن از تمایل به فرار سرمایه مفید خواهد بود. نه تنها این، بلکه اگر بتوانیم ایرانی‌ها را به وجود امنیت لازم و احترام به حق و حقوق اجتماعی شان متقدعاً بکنیم، در آن صورت، سرمایه‌گذاری تولیدی هم در اینجا تشویق می‌شود و انجام می‌گیرد. حرکت در این راستا می‌تواند بستری باشد برای تخفیف و حتی حذف این شکاف و اما کمبود تولید، برنامه ریزی می‌خواهد. در برابر تمایلی که می‌کوشد فشارهای تورمی را با تشویق واردات تخفیف دهد باید مقاومت کرده، مضار این سیاست را نشان داد - فکر می‌کنم الان می‌دانیم که این سیاست در عمل به چه صورتی در خواهد آمد! برای کشوری چون ایران که منابع ارزی قبل اطمینان و قابل توجه و پایدار ندارد، خطر این سیاست افزودن بر بدھی خارجی و بی اعتباری بین المللی است که به صورت بحران ارزش ریال در می‌آید و ضمن تشویق فرار سرمایه بر بحران تورمی می‌افزاید.

البته در این سالها بودند اقتصاددانانی که بدون توجه به این وجوه «غیر اقتصادی» خواهان حذف دولت از زندگی اقتصادی و سپردن کارها به دست

«بازار آزاد» هستند. در موارد مکرر در این باره نوشتہ‌ام که من با این سیاست، موافق نیستم. آن هم به این دلیل ساده که وقتی تکلیف حق و حقوق فردی نامشخص باشد و دولت هم کارآمد نباشد، اقتصاد بازار هم نتیجه نخواهد داد. به همین خاطر، معتقدم که با تمایلی که می‌کوشد در جوامعی چون ایران دولت را از زندگی اقتصادی حذف کند نیز باید مقابله شود. آن چه باید بشود تصحیح عملکرد دولت است نه حذف آن.

اولاً، هیچ نمونه تاریخی وجود ندارد که اقتصادی بدون نقش کارساز و موثر دولت در اداره‌ی امور توسعه یافته باشد.

ثانیاً، بخش خصوصی در ایران به دلایل گوناگون- از جمله به دلایل عدم امنیتی که وجود دارد- فاقد خصلت کارآفرینی است و در وجوده عمدۀ، تمایل زیادی به باج طلبی (Rent seeking) دارد و این خصلت نیز، خصلت تازه‌ای نیست. با حذف دولت از زندگی اقتصادی و بدون آن چه‌هائی که باید انجام بگیرد، این بخش به جای کوشش در راستای افزودن بر تولید ارزش افزوده در اقتصاد، همه‌ی توان خود را صرف بخش توزیع نموده و می‌کوشد بدون دردسر به درآمدهای کلان‌تر دست یابد و این خصلتی است که چه در رژیم گذشته و چه در سالهای اخیر عیان‌تر از آن بود که کتمان کردنی باشد. با همه‌ی کمبودهایی که در اقتصاد وجود داشت و دارد این بخش به سرمایه‌گذاری برای افزودن بر تولید نه در گذشته علاقه داشت و در این راه پشتکار قابل توجهی نشان داد و نه در دوره‌ی حکومت کنونی و نه در آینده نزدیک نشان خواهد داد. البته شاید عامل اصلی، نبودن امنیت اجتماعی و بلا تکلیفی گسترده باشد ولی تن پروری و عادت به داشتن درآمدهای بادآورده هم در تداوم این مصیبت دخیل است که باید به طور جدی با آن مقابله شود.

به نظر من اگر قرار باشد بدون اصلاحاتی که لازم است- آن گونه که از قرائی پیداست، بخش‌های بیشتری در اختیار این بخش مسئولیت گریز و دلال مسلک قرار بگیرد، اقتصاد مملکت یا گرفتار بحران بی اعتباری بین المللی خواهد شد (به خاطر وارداتی که توانایی تامین مالی شان را نداریم) و یا تورم سیر صعودی خواهد گرفت. دلیل افزودن بر تورم هم این است که فعالیت‌های دلالی یکی از عمدۀ ترین عوامل افزایش قیمت است چون هر دلالی بدون این که ارزش افزوده‌ای تولید کرده باشد، بسته به موقعیت، مقداری بر قیمت‌ها افزوده است. پس، قبل از هر چیز، راهی جز این نداریم تا همه‌ی امکانات را برای افزودن بر تولید ارزش و ارزش افزوده در اقتصاد بسیج کنیم. و همین جاست که بر می‌گردیم به ضرورت کنترل و محدود کردن قدرت سیاست پردازان و ایجاد شرایطی که امنیت اجتماعی از حرف فراتر فته و با نهادهای

لازم حمایت گردد.

پس، در این که در ایران با مشکلات و مصائب فراوانی روبرو هستیم و در این که ساختار اقتصادی و سیاسی مخدوش و غیر کارآئی داریم حرفی نیست. ولی به نظر من، راه مقابله با این قدرت‌های اقتصادی و راه تصحیح این ناهنجاری‌ها این نیست که سیاست‌هایی در پیش بگیریم که موجات تقویت همین مافیای اقتصادی را فراهم بکنیم.

همین جا پس این نکته را هم بگوییم که بازاری که شماری از اقتصاددانان در ایران از آن حرف می‌زنند و از آن دفاع می‌کنند، یعنی بازاری مستقل از مداخلات گسترده و هر روزه‌ی دولت، وجود خارجی ندارد. و اگر هم رگه‌های کم رنگی از چیزی شیوه به این نوع بازار در خاطره‌های گرد گرفته تاریخی بشر باشد، آن‌هم به مراحل اولیه‌ی نظام فنودالی و در مرحله‌ی ظهور و پیدایش مبادلات کالائی مربوط می‌شود که حتی در آن موقع نیز، پول در جریان به وسیله فنودال منطقه و یا سلطان ضرب می‌شد و از آن گذشته، نه حجم مبادلات قابل توجه بود و نه دائمی و ادامه دار.

تولید، تولید کالائی - تولید برای بازار - بود و تنها تولید مازاد بر مصرف بود که به صورت کالا در آمده وارد مبادله می‌شد. و این مازاد اگر در یک سال بود، ممکن بود در سال دیگر نباشد. ولی سرمایه سalarی در گوهر نظام متفاوتی است که با کالائی شدن تولید و نیروی کار خصلت بندی می‌شود و به همین خاطر نیز هست که مداخلات هر روزه‌ی دولت در بازار به شکل‌های مختلف، نه فقط موثر که ضروری می‌شود.

حتی در جوامعی که همین برنامه‌ی تعدیل را به جوامع پیرامونی صادر می‌کنند، گذشته از نقش چشمگیر و مستقیم دولت در اقتصاد(چه به صورت عرضه کننده کالا و خدمات و یا خریدار آنها) روز و هفتة ای نیست که دولت برای ثبات آفرینی در بازار ارز مداخله نکند. از آن گذشته، کشوری وجود ندارد که در آن نرخ بهره‌ی بانکی از سوی دولت - از طریق بانک مرکزی - تعیین نشود و نرخ بهره‌ی به عنوان «قیمت پول» در نظام سرمایه سalarی اگر مهمنترین «قیمت» در این نظام بازار سalar نباشد، یکی از مهمنترین قیمت‌هast. با این حساب، این روایت «غیر اقتصادی» بودن مداخلات دولت در وجه عده نه در نتیجه‌ی یک استدلال مشخص و معلوم اقتصادی که دقیقاً یک موضع گیری روشن سیاسی است. با این همه، آن چه که باید بشود دموکراتیزه کردن و تصحیح خودسری‌های نهاد دولت است نه کوشش برای حذف آن از زندگی اقتصادی.

بحث اصلی برخلاف آنچه که از سوی این دوستان عرضه می‌شود، بر

سر نقش داشتن و یا نداشتن دولت در امور اقتصادی نیست. یعنی، آتشی ترین مدافعان «بازار آزاد» نیز از «حذف کامل» دولت به واقع حذف کامل را منظور ندارند. یعنی، منظور این جماعت نیز بر چیده شدن پول ملی، بانک مرکزی، ابزارهای دولت برای دفاع از مالکیت خصوصی، نظام گسترش نظامی و پلیس و نهادهای واضح و مجری قانون نیست. مجادله‌ی اصلی، در واقع، بر سر چگونگی این نقش و گسترانی آن و در اصل بر سر ارجحیت‌های دولت است.

واما، درمورد ایران، چه باید کرد؟

اگرچه در پیش گرفتن سیاست‌های ضربتی و کوتاه مدت گاه لازم می‌شود ولی من بر آن سرم که برای کاستن از این مصائب باید در وجه عمدہ‌ای بکوشیم که نه فقط ساختار اقتصاد ایران که ساختار ذهن اقتصادی ایرانی ما هم متتحول شود.

در این حوزه و در کوتاه مدت، باید پذیریم که:

- ۱- دموکراسی و جامعه‌ی باز، در بطن خویش رسیدن به یک حداقلی از رفاه مادی برای همه‌ی شهروندان را نهفته دارد. یعنی در جامعه‌ی با فقر و نابرابری روزافرون یکی از اساسی‌ترین مختصات یک جامعه‌ی باز وجود نخواهد داشت [تحفیف مشکل فقر].
- ۲- دموکراسی و جامعه‌ی باز با نابرابری روزافرون و بی عدالتی گستردۀ جمع شدنی نیست. تخفیف نابرابری و بی عدالتی به سیاست‌های و یزه نیاز دارد و با حاکمیت بازار آزاد به دست نمی‌آید.

نهاد دولت در ایران باید در عمل پذیرد که شهروندان نه موضوع توسعه که عامل توسعه اند و به همین سبب لازم است که نه فقط در زیان‌ها که در منافع احتمالی آن نیز سهیم باشند. یعنی، رفاه و آزادی غیر قابل تفکیک اند یا اگر به طور دیگر گفته باشم، نه بدون آزادی، رفاه به دست آمدنی است و نه بدون رفاه، آزادی معنی داراست. این حداقل رفاه برای رسیدن به اهداف جامعه ضروری است [کوشش برای باز توزیع ثروت و درآمد]. انگیزه‌ی شهروندی که حقوق ماهیانه اش برای پرداخت اجاره منزل مسکونی اش کفایت نمی‌کند، برای سخت کوشی و ابداع و کار به نفع جامعه و برای فاسد نشدن، چیست؟

با این حساب برگردیم به پرسشی که مطرح کردیم.

به نظر من، خطوط کلی این سیاست اقتصادی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد. من بر آنم که این سیاست‌ها برای رفع و یا حداقل تخفیف دو دسته مشکلی که پیشتر بر شمردم، مفید خواهند بود:

مشخص کردن نقش و وظایف دولت
 اصلاح ساختار دولت - دموکراتیزه کردن این ساختار
 مقابله با فساد مالی گسترشده و مزمن (دولتی، نهادی، شخصی)
 تصحیح نظام مالیاتی
 مدیریت ثمر بخش تجارت خارجی
 توجه به مسائل کارگری و اتحادیه‌ها
 نهادسازی
 آزادی مطبوعات و رهاسازی صدا و سیما از انحصار دولتی - احترام به حق
 و حقوق فردی.

باید یک بار دیگر تاکید بکنم که بدون تضمین آزادی یان و عقیده و
 امنیت همه جانبه‌ی شهروندان و کوشش وقفه ناپذیر برای گسترش و تعمیق
 این آزادی‌ها و امنیت، این مصائب و مشکلات هم باقی می‌مانند. اگر به استفاده
 از استعاره‌ای مجاز باشم، اقتصاد ایران دروضعیتی است که به نظرم به یک
 «جراحی قلب باز» نیاز حتمی دارد پرداختن به دیگر وجوده بدون برخورد جدی
 به مقوله حق و حقوق فردی و امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آن، به
 این می‌ماند که درباره جراحی پلاستیک درپیوند با بزرگی یا کوچکی بینی و یا
 برطرف کردن چین‌های صورت با یک دیگر مجادله کنیم.

فقدان سیاست ضد تورمی

در فروردین ۱۳۸۸ پایگاه خبری تحلیلی فرارو^{۲۲۸} با من درباره اقتصاد ایران مصاحبه کرده است که متن اش را در اینجا می‌آورم. به غیر از تصحیح اشتباهات خودم، در پاسخ‌ها تغییری نداده‌ام.

به طور کلی عملکرد اقتصادی احمدی نژاد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
 بهتراز من خبر دارید که ارزیابی این عملکرد چندان ساده و آسان نیست.
 چون اگر به ادعاهای دولت تکیه کنید تصویری که می‌دهند با آن چه که
 دیگر موسسات وابسته به همین حاکمیت- برای نمونه بانک مرکزی یا مرکز
 پژوهش‌های مجلس- به دست می‌دهند تفاوت دارد. از سوی دیگر، تا جایی که
 من خبر دارم ما آمارهایی که موردن توافق همگانی باشد- می‌خواهد در باره
 میزان بیکاری باشد یا حتی میزان تورم- در اختیار نداریم. با این همه، آن چه
 که می‌توانم بگویم این که آقای رئیس جمهور از همان ابتدا شعارهای بسیار
 جذابی می‌داد و هنوز هم می‌دهد ولی با آنچه که می‌شنویم به گمان من،
 دررسیدن به اغلب این اهداف موفق نبوده است. از آن داستان بردن پول نفت
 به روی سفره‌ها می‌گذرم ولی از چند منبع خبر داریم که تعداد کسانی که زیر
 خط فقر زندگی می‌کنند افزایش چشمگیری داشته است. خود شما مدتی پیشتر
 گزارش کرده بودید که از ۶۳ میلیون نفری که در طرح جمع آوری اطلاعات
 اقتصادی خانوار‌شمرکت کرده بودند، به گفته آقای رئیس جمهور به ۵۳ یا
 ۵۴ میلیون نفر یارانه باید اختصاص داده شود. به این حساب، حتی به گفته آقای

رئیس جمهور در صد کسانی که وضع شان طوری است که باید به آنها «یارانه نقدي» داد، می‌شود، بین ۸۶ تا ۸۴ درصد و این رقم به واقع وحشتناک است. این که بعد، این ارقام را مشتمل دادند و کمتر کردند- چون به واقع دیده بودند که امکان تامین مالی اش را نداریم نه این که وضعیت تغییر کرده باشد تغییری در این واقعیت نمی‌دهد. وضعیت تجارت خارجی- یا اگر دقیق تر سخن گفته باشم، کسری تراز پرداختهای ایران- یعنی واردات منهای صادرات غیر نفتی- به شدت افزایش یافته و به اعتقاد من به مرحله بحرانی رسیده است. در ۶ ماه اول سالی که گذشت، واردات به ایران ۳۵,۵ میلیارد دلار و صادرات غیر نفتی ما هم ۹,۸ میلیارد دلار بود یعنی برای همین ۶ ماه ما ۲۵,۷ میلیارد دلار کسری تراز داریم. در این رابطه، نه فقط مشکل تامین مالی این واردات هست بلکه این واردات افسار گسیخته مشکلات بسیار اساسی برای تولیدات داخلی فراهم کرده است. شماره قابل توجهی از صنایع داخلی در شرایط دشوار بحرانی هستند. واردات قابل توجه شکر، ورنج و منسوجات که مستند شده است و این وضعیت به خصوص در شرایط کنونی که بهای نفت به نسبت بهای بسیار زیاد نفت در تابستان سقوط چشمگیری کرده بخصوص مستله آفرین است. واقعیت این است که برای تامین مالی این همه واردات دلارهای نفتی نداریم و دیر یازود باید این واردات افسار گسیخته کنترل شود- یعنی غیر از این چاره ای نداریم- و در آن صورت، به احتمال بسیار زیاد تورم بسیار بیشتر خواهد شد و حتی بعید نیست با کمبود در بازارها روپرتو بشویم. البته آقای رئیس جمهور و مدافعان ایشان خودشان را از تک و تانمی اندازند ولی می‌دانیم که منابع زیادی صرف پروژه‌های زودبازه شده است که به واقع بازده چندانی نداشته است. بطور کلی، با همه وعده‌هایی که داده شد، به گمان من این عملکرد به شدت منفی است. دقت کرده اید که به جزئیات سیاست پردازی نپرداخته‌ام- یعنی در این چند سال گذشته، در بسیاری از موارد، بگونه ای سیاست پردازی کرده اند که هیچ دولت مسئولیت شناسی این گونه رفتار نمی‌کند یا نباید بکند. بطور کلی شاهد انتشار اندیشه اقتصادی فراوانی بودیم- همین طور سردستی می‌توانم اشاره کنم به اختلافات وزارت کار و بانک مرکزی، به برچیدن سازمان برنامه سابق، به انحلال شورای پول و اعتبار- آن هم به این خاطر که با کاهش دستوری نرخ بهره موافق نبوده است. ما در این سالها نه یک سیاست باثبات ضد تورمی داشته ایم و نه معلوم بود که برای مقابله با بیکاری چه برنامه درازمدتی داریم. حتی به مقوله فساد مالی و اقتصادی با همه اشاراتی که آقای رئیس جمهور در موارد مکرر به آن کرد، توجه کافی و موثری نشده است. از یک طرف دولت آمارهای صادرات غیر نفتی اعلام می‌کند و درست چند روز بعد

وزیر کار همین دولت در تبریز اعلام می‌کند که ۸۰درصد آن اصولاً صادرات غیر نفتی نیست. یعنی اگر به این وجه هم پردازیم، متوجه می‌شوید که مشکل خیلی جدی تر است.

فکر می‌کنید بحران جهانی اقتصاد تا چه حد در وضعیت ایران اثر گذار بوده است؟

این حرف درست است که این بحران جهانی بر اقتصادهای مختلف به خاطر میزان تعامل شان با اقتصاد جهانی پی آمدهای متفاوتی داشته است. ولی این ادعا که اقتصاد ایران از این پی آمدها بر کنار مانده و حتی از «برکت بحران» سخن گفتن، به گمان من مسئولیت گریزانه است. این بحران از دو سو بر اقتصاد ایران تاثیر می‌گذارد. هرچه میزان صادرات غیر نفتی ما باشد، میزانش و یا رشدش با این وضعیت به دست انداز می‌افتد. از سوی دیگر، وضعیت بازار نفت – یعنی در تابستان که بهای نفت بشکه‌ای ۱۴۷ دلار بود و الان که به زیر ۴۰ دلار رسیده است بر اقتصادهای شدیداً وابسته به نفتی مثل اقتصاد ما، تاثیرات مخربی خواهد داشت. یکی از خطاهایی که از زمان آقای هاشمی شروع شد و به دوره آقای خاتمی ادامه یافت و در دوره آقای احمدی‌نژاد تشدید شد، وابسته تر شدن بودجه ریالی دولت به درآمدهای نفتی است. یعنی خبر دارید که هر ساله میزان قابل توجهی ارز را در بازار آزاد می‌فروشیم و درآمدهای ریالی اش صرف تامین مالی هزینه‌های مالی دولت می‌شود. خوب این امکانات به شدت کاهش یافته است و چون امکان افزایش درآمدهای مالیاتی زیاد نیست، راهی به غیر از این باقی نمی‌ماند که هزینه‌های دولتی را کاهش بدھیم. اجرای این سیاست، اگر به چنین سرانجامی برسیم، برای ایران بسیار مشکل آفرین خواهد شد.

بخی ب این عقیده اند علت اینکه ایران چندان از بحران جهانی آسیب ندید به خاطر این بود که جهانی شدن را پذیرفته است. آیا اینکه ایران وارد سازوکار معادلات جهانی شدن نشده است خوب است یا بد؟

بینید، مشکل ما در جای دیگری است. یعنی ما در ایران متأثر از این نگرش دو گانه نگر خودمان، معمولاً براین گمانیم که یا باید بطور کامل جهانی شدن را پذیریم و یا باید دور خودمان دیوار بکشیم. به نظر من هر دوی این دیدگاهها اشتباه است. به نظر من، باید با وارسی جنبه‌های مختلف برای تعامل بیشتر با اقتصاد جهانی کوشش کنیم ولی در عین حال، معتقدم که باید کنترل همه چیز را به دست نیروهای کور بازار جهانی بسپاریم. مدلی که همین طور سردستی به ذهنم می‌رسد، مدل توسعه چینی است. یعنی بطور کنترل شده با اقتصاد جهان تعامل دارند. یعنی بازارهای خود را تا جایی باز می‌کنند که به نفع اقتصاد ملی

باشد. ولی ما در ایران، یک روز ۱۵۰ درصد تعریفه بر روی شکر می‌بندیم و بعد آن را به صفر می‌رسانیم و بعد دوباره وقتی کار خراب می‌شود، آن را به ۱۵۰ درصد می‌رسانیم. خوب این گونه سیاست پردازی در عمل سرازارت خواری گستردۀ در می‌آورد که به واقع یک بله حیلی جدی تاریخی اقتصاد ماست.

نظرتان در مورد طرح تحول اقتصادی که دولت می‌خواست آنرا عملیاتی کند چیست؟

در اینجا هم ناچارم به این نکته اشاره بکنم که تا جائی که من دنبال کرده ام، وجه عمدۀ این «طرح تحول» این بود که یارانه‌ها را نقدی بکنند و به تعدادی پردازند و به تعدادی هم نپردازنند. اگرچه برای ایران با وضعیتی که داریم، این سیاست خطرناک است ولی این اسمش «تحول اقتصادی» نیست. تحول اقتصادی باید خیلی حوزه‌های دیگر را هم در بر بگیرد. قانون قرارداد، مقوله سرمایه‌گذاری خارجی، عدم مداخله خودسرانه دولت در امورات اقتصادی، و سیاست پردازی اقتصادی بر مبنای شناخته شده اقتصاد، مقوله مالکیت خصوصی، و خیلی حوزه‌های دیگر. و اما در خصوص این طرح، به صورتی که مطرح شد، در اقتصادی چون ایران که فرهنگ اقتصادی مخصوصی داریم و هنوز از عصر مرکانتیلیست‌ها این سوت‌نیامده ایم، برای اجرای ثمر بخش این نوع برنامه‌ها خیلی کارهای دیگر باید کرد والی همین که به دنبال سیاست صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برویم و گمان کنیم که می‌توانیم مشکلات عمده‌تا ساختاری اقتصادمان را حل کنیم، به وضعیتی فراخوانده روید که نه از تاک نشانی بماند و نه از تاک نشان. خوانده‌ام که می‌خواهند بنزین را بکنند لیتری ۴۰۰ تومان، و یا پول برق و گاز و آب قرار است چندین برابر بشود. در کنارش، اول قرار بود به گفته آقای رئیس جمهور که پیشتر به آن اشاره کرده‌ام، به ۵۳ یا ۵۴ میلیون نفر بین ۵۰ تا ۷۰ هزار تومان یارانه بدهند. البته دیگر مدافعان این طرح از ارقام بیشتر سخن گفته‌اند. در اینجا باید به چند نکته اشاره بکنم: قیمت بنزین و برق و آب و پریق با این همه افزایش رویرو نبودند و یکی از بالاترین نرخ‌های تورمی جهان را داریم. وقتی که قیمت‌ها این گونه افزایش یابد علوم است چه می‌شود. نکته دوم، هم به نظر من بر می‌گردد به فرهنگ و ذهنیت اقتصادی ما. امیدوارم خدمت مردم عزیز ایران جسارت نکرده باشم ولی ذهنیت اقتصادی ما خیلی مسئله دار است. یعنی اکثریت ما، با تولید و با تولید ارزش افزوده میانه خوبی نداریم و اگر امکان پذیر باشد بدمان نمی‌آید همه دلال بشویم. حالا شما مجسم بکنید که بیانید و به ۵۳ یا ۵۴ میلیون نفر، نفری مثل ۷۰ هزار تومان در ماه بدهید. و بعد یک خانواده ۵ نفره کارگر را در نظر بگیرید که اگر کار بکند میزان مزد ماهانه اش کمتر از ۳۰۰ هزار تومان

می شود - رقم دقیق اش را الان به خاطر ندارم ولی چند روز اعلام شد - ولی اگر کار نکند در آمدشان ماهی ۳۵۰ هزار تومان می شود. طبیعی است که این تتمه علاقه به کار کردن و تولید هم از بین برود. از طرف دیگر، من نظرم این است که اصولاً این گونه طرحها از محدوده کتاب درسی فراتر نمی رود - یعنی ضمانت اجرایی ندارد و اگر هم اثری داشته باشد به احتمال خیلی زیاد تاثیراتش مخرب خواهد بود. به گمان من، برای اقتصادی به شکنندگی اقتصاد ما، سیاست‌های شوک درمانی به واقع خطرناک است. شوک اگر پی آمد های مثبت درمانی داشته باشد در حوزه روان شناختی است نه اقتصاد و به همین خاطر من همیشه گفته‌ام که با سیاست‌های شوک درمانی اقتصادی مخالفم. اقتصاد ایران به بیماری می ماند که در بدنش چند و چندین حوزه عفونی دارد. شوک درمانی در اینجا بیشتر به این می ماند که به جای این که این مراکز عفونی را مشخص بکنید و بعد با دقت معلوم کنید که مثلاً روزی فلان مقدار آنتی بیوتیک باید مصرف شود تا پس از مدتی این مراکز عفونی خشک شده و بدن سالم بشود، بیائید و آنتی بیوتیک یک ماهه را یک روزه به مریض بخورانید. من طبیب نیستم و درباره طبابت مثل هزار و یک حوزه دیگر هیچ دانشی ندارم ولی تردید ندارم که این کار مریض را خواهد کشت. به نظرم به جای پیش گرفتن این سیاست‌ها، باید تا سرحد امکان از وارد آوردن شوک به اقتصاد خودداری کرده و به عوض با تنظیم سیاست‌های مالیاتی، کسب درآمد کرد. تقریباً در هیچ دوره‌ای از تاریخ ما، ثروتمندان مالیات زیادی نپرداخته اند و این باید اصلاح شود. گاز و آب و نفت و برق را به یک قیمت متعادل به همگان ارایه کنید، ولی از آنها که امکان مالی اش را دارند مالیات بگیرید. لازمه این کار البته تحول در عرصه‌های دیگری است. قبل از هر چیز، نه فقط باید نهادهای لازم برای اجرای موثر و ثمربخش این سیاست ایجاد شوند بلکه از همه مهم تر نهاد دولت باید کارآمد شود. موثر ترین شیوه برای کارآمد کردن دولت، هم باز گذاشتن دست مطبوعات و رسانه‌ها و بطور کلی تأمین آزادی‌های مطروحه در قانون اساسی برای آحاد ایرانی است.

با توجه به سازو کار اقتصادی - اجتماعی ایران از نظر شما چه مدل اقتصادی ای برای ایران مناسب تو است؟

همان طور که بارها نوشته ام، من نظرم بريک اقتصاد مختلط است. یعنی هم با دولتی کردن همه چیز مخالفم و هم با واگذاری گسترشده و دليل ام هم این است که هیچ نمونه تاریخی نمی شناسم که هیچ کدام از این دو الگو عمل کرده باشد. ولی گفتم، لازمه این کار تصحیح ساختار دولت و بطور کلی، شیوه تصمیم گیری اقتصادی و اجتماعی در ایران است. اگر بتوان از تکثر مراکز

قدرت در ایران جلوگیری کرد، خوب این کار به نفع اقتصاد است. حوزه‌ای که باید خیلی رویش کار بکنیم در برخورد مان به بخش نفت است. تازگی‌ها خواندم که یکی از نامزدهای ریاست جمهوری می‌خواهد پول نفت را مستقیماً به مردم پردازد یعنی اگرچه آقای احمدی‌نژاد وعده داده بود پول نفت را روی سفره‌های برد حالا ایشان می‌خواهند این کار را بکنند. می‌دانم که بعضی از همکاران اقتصادی هم با این طرح موافق اند و گمان می‌کنند که این کار باعث کوچکی اندازه دولت می‌شود و بعد چون فقدان دموکراسی را هم به اندازه دولت وصل می‌کنند، در نتیجه این سیاست هم اقتصادش مطلوب می‌شود و هم پی آمده‌های سیاسی اش. من خوب با هیچ کدام از این دیدگاهها موافق نیستم. من نظرم این است که در ایران قانونی بگذرانیم که در آمدهای نفتی فقط می‌تواند در پروژه‌هایی که به نفع حال و آینده اقتصاد است سرمایه‌گذاری شود و هیچ دولتی نمی‌تواند به آن به چشم بی‌تعارف پول‌های بادآورده بنگرد که بعد صرف واردات سبب زیمنی و چلوار شود. پول نفت به خاطر محدود بودنش، به واقع بخشی از سرمایه‌ملک است و باید برای افزودن بر توان تولیدی اقتصاد سرمایه‌گذاری شود. چون تردید نیست که دیر یا زود این نفت تمام می‌شود و اگر اقدامات کافی برای ایجاد امکانات تولیدی دیگر صورت نگیرد، اقتصاد مملکت بد جوری به زمین خواهد خورد. ممکن است در زندگی من این اتفاق نیفت ولی تردید ندارم که این گونه خواهد شد. یعنی نفت به پایان می‌رسد. باید بابرname برای قطع وابستگی کشیده اقتصاد ایران به دلالهای نفتی برنامه ریزی کرد.

آیا می‌شود به طریقی عمل کرد که کشور هم به یک توسعه دست پیدا کند و هم در این مسیر توسعه فشار کمتری به اقتدار پائین وارد شود؟
البته که می‌شود. ولی قبل از هر چیز، باید اراده سیاسی برای این کار وجود داشته باشد. باید پذیریم که مردم ایران نه موضوع توسعه یا تنها داده‌ای در این فرایند بلکه عمدۀ ترین فاعلان برنامه‌های توسعه اند. به حداقل رساندن همین فشارهایی که به آن اشاره کرده‌اید، باید یکی از اهداف توسعه باشد. البته توسعه اقتصادی بدون رشد اقتصادی به دست نمی‌آید. در نتیجه باید این نکته را در ذهنیت‌ها جا انداخت که بدون کار و با زهم کار و بدون تولید و باز هم تولید ارزش و ارزش افزوده به جایی نمی‌توان رسید. و البته که باید نهادهای لازم را برای این کارها آماده کرد. به سخن دیگر، باید در چند و چندین حوزه فعالیت بکنیم تا بتوانیم به اهدافی که داریم برسیم. یک بیماری تاریخی اقتصاد ما، امکانات گستره‌دار رانت خواری در آن است. باید پذیرفت که اولاً، رانت خواری اگرچه در بخش دولتی بیشتر است ولی بخش خصوصی هم به این

ویروس آلوده است و ثانیا، تا زمانی که این منافذ متعددو گستردۀ رانت خواری را مسدود نکنیم، تولید و تولید ارزش افزوده در این اقتصاد به جریان نمی‌افتد و تا زمانی که تولید را سامان ندهیم، البته که مشکلات ما فقط می‌تواند بیشتر بشوند.

درباره یارانه‌ها: مصاحبه با رادیو زمانه

متن این مصاحبه درباره طرح هدفمندی یارانه‌ها در اردیبهشت ۱۳۸۹ در سایت رادیو زمانه^{۲۲۹} منتشر شد. به غیر از تصحیح اشتباهات خودم پاسخ‌ها را به همان صورتی که در آن موقع داده بودم، بازنویسی کرده‌ام.

«بحث هدفمند کردن یارانه‌ها این روزها در بین صاحب نظران با واکنش‌های متفاوتی روبرو شده. از یکسو تبعات تورمی این طرح موجب تگرانی شهروندان شده و از سویی حمایت‌هایی از جانب طرفداران اقتصاد غیر دولتی مطرح شده. طرفداران قطعی یارانه‌ها اشاره می‌کنند که تداوم پرداخت یارانه‌ها در سال‌های آتی ناممکن است و یارانه‌ها به گونه عادلانه ایی در بین خانوارها توزیع نمی‌شود. نظر شما در مورد این طرح چیست؟»

احمدسیف: به سوال شما می‌توانم در دو سطح جواب بدهم. یکی این که در عرصه نظری می‌توان به این سوال پرداخت که آیا پرداخت یارانه‌ها درست است یا این که موجب اختشاش در عملکرد نیروهای بازار می‌شود؟ این تازه خودش پرسش دیگری را پیش می‌کشد که آیا شما موافق سپردن همه چیز به دست نیروهای بازار هستید یا خیر؟ اگر این الگو را قبول داشته باشید البته که باید یارانه‌ها حذف شود تا نیروهای بازار بدون این مداخلات عمل بکنند. البته همین جا بگوییم که مقوله حذف یارانه‌ها بخشی از یک مجموعه سیاست‌هاست که در این ۲۵ سال گذشته سازمان‌های بین‌المللی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرایی کردن‌شان را از کشورهای در حال توسعه طلب می‌کرده‌اند. یعنی دارم برای نکته تأکید می‌کنم که اجرای همین بخش از این مجموعه

سیاست‌ها اگر با غفلت از دیگر سیاست‌ها همراه باشد، به هیچ یک از آن اهداف ادعائی نخواهد رسید. سیاست‌های دیگر خصوصی سازی اموال دولتی، رها سازی‌ها بازارها و آزاد سازی تجارت خارجی است. و اما پاسخ منطقی تر به سوال شما به اعتقاد من این است که باید با توجه به مختصات اقتصاد و سیاست ایران به آن پرداخت. یعنی می‌خواهیم بگوییم که برخلاف بعضی از همکاران که دیده‌ام در ایران عمدتاً یحث را در عرصه نظری مطرح می‌کنند من نظرم این است که باید با توجه به مختصات اقتصاد ایران به آن پرداخت. وقتی شما این مختصات را در نظر می‌گیرید، به اعتقاد من پایه‌های استدلال کسانی که حتی در عرصه نظری خواهان اجرای آن در ایران هستند فرو می‌ریزد. اگر قرار است توزیع فرآورده‌ها و تخصیص منابع در اقتصاد به دست نیروهای بازار سپرده شود، در آن صورت برای این که اجرای این سیاست به اهداف خود برسد باید خیلی کارهای دیگر هم انجام بگیرد. قانون قرارداد، قانون انحصار، و رفع موانع موجود بر سر سرمایه‌گذاری و خصوصی سازی از جمله کارهایی است که باید قبل از اجرای این قانون انجام بگیرد تا اجرای این سیاست در اقتصاد بتوان به اهداف ادعائی دست یافت. و چون این زمینه سازی‌ها انجام نگرفته است من با اجرای آن در شرایط کنونی ایران موافق نیستم. مثلاً فرض کنید که حتی در صورت اجرای آن، شرایط برای سرمایه‌گذاری فراهم شود. خوب بازار پول و سرمایه که در ایران از مداخلات نه همیشه مفید دولت رها نیست. ترخ بهره در این اقتصاد از بالا تعیین می‌شود و حتی کم اتفاق نمی‌افتد که اعطای تسهیلات بانکی هم به فرموده صورت می‌گیرد. همین طور است و ضعیت ترخ ارز و قیمت در خیلی از بازارهای دیگر. خصوصی سازی یا آن چه که تحت این عنوان در ایران صورت می‌گیرد یک فریب کاری اقتصادی بیشتر نیست که واحدها را از انحصار دولتی به دست انحصارات نه دولتی و نه خصوصی واگذار می‌کنند (بنگرید به نمونه مخابرات). البته این ادعا که یارانه‌ها بطور عادلانه توزیع نمی‌شوند، هیچ گونه مبنای نظری استواری ندارد یا اگر به طور دیگری بگوییم برفرضیاتی استوار است که قابل اثبات نیستند. مثل شما یارانه نان و یا بنزین را در نظر بگیرید. اصلاً معلوم نیست که با چه شیوه‌ای اندازه گرفته اند که یارانه نان یا بنزین بطور غیر عادلانه ای توزیع می‌شود؟ در ایران شما ۷ میلیون اتومبیل دارید که حدوداً ۹۰ درصد آن پیکان و پراید هستند که گمان نمی‌کنم اتومبیل مورد علاقه ثروتمنان باشند! یا همین طور در خصوص نان، من به واقع نمی‌دانم برچه اساسی ادعا می‌شود که توزیع یارانه نان غیر عادلانه است! یعنی روش نیست چگونه محاسبه کرده اند که اغنياء از یارانه بیشتری برخوردار می‌شوند؟

چرا دولت احمدی نژاد بر اجرای این طرح چنین تاکیدی دارد؟

احمدسیف: به نظر من علت اصلی کوشش دولت برای اجرای این قانون به احتمال زیاد آن مسایلی نیست که برای عموم مطرح می‌شود! بعضی از ادعاهایی که می‌شود به واقع مسخره اند. فقط مانده که سردرد و کمردرد مردم هم با هدفمند کردن یارانه‌ها رفع شود (برای نمونه بنگرید به تازه‌ترین ادعاهای آقای رضائی در طرحی که برای هدفمند کردن یارانه‌ها به دولت داده اند که قرار است در طول ۵ سال هم بهداشت مجانی شود و هم بیکاری و تورم حل شودو هم مردم دیگر مشکل مسکن نداشته باشند!). باری عمدۀ ترین دلیلی که ارایه می‌شود تصحیح عملکرد بازار است. ولی من قبول ندارم که این دولت معتقد و یا نگران ایجاد یک اقتصاد بازار گرا در ایران باشد - چون واقعیت این است که هر بار که آقای احمدی نژاد فرصتی پیدا می‌کند چند تا بدو بیراه به اقتصاد بازار می‌دهد. از آن گذشته، در همین ۵-۴ سال گذشته شواهد متعددی داریم که سیاست‌های دولت به روشنی برای کردن دایره فعالیت بخش خصوصی در ایران عمل کرده است (برای مثال بنگرید به سهام عدالت - که اگرچه آن را بخشی از فرایند «خصوصی سازی» حساب می‌کنند ولی مدیریت آن واحدها قرار است هم چنان در دست دولت باقی بماند). یا مثلاً نگاه کنید به «خصوصی سازی»‌هایی که می‌کنند که همه چیز هست غیر از کوششی برای کوچک کردن بخش دولت و رها کردن مدیریت واحدها از مداخلات دولت (نمونه و آنکه از مخابرات و یا شرکت صدرا). با این حساب، من فکر می‌کنم دلیل اصلی دولت این است که با خاصه خرجی‌هایی که کرده و می‌کند کسری بودجه قابل توجهی پیدا کرده است و طبیعتاً در این شرایط که بدھی دولت به بانکها افزایش چشمگیری داشته و همین طور به شرکت‌های داروسازی بدھی کلان دارد و همین طور به سازمان بیمه اجتماعی و از سوی دیگر، با همه شعارهایی که می‌دهند خودشان هم می‌دانند که وضع بخش نفت در اقتصاد ایران چنان رضایت‌بخش نیست. از آن گذشته، اوضاع بین‌المللی نفت هم قرار نیست دستخوش تحولات اساسی بشود و آن گونه که در مقاطعی ادعا می‌شد نفت به بشکه‌ای ۲۰۰ دلار بر سد. در آن صورت، لازم است دولت برای خودش یک منبع درآمدی پیدا بکند که به تمام واسطه به نفت نباشد تا کسری بودجه آن از کنترل خارج نشود. از سوی دیگر، من فکر می‌کنم که دولت هم چنان می‌خواهد علاوه بر کنترل سیاسی بزرزندگی مردم یک کنترل غیر مستقیم اقتصادی هم داشته باشد. به عبارت دیگر، همان طور که آقای عبدی هم گفته‌اند دولت می‌کوشد «مادر خرج» بشود و نظامی ایجاد بکند که طبق قانون «همگان» از نظر مالی به دولت وابسته بشوند. چون خبر دارید که

طبق قانون قرار است به همه ایرانی یارانه نقدی پرداخت شود ولی تبصره‌هایی گذاشته اند که دولت بتواند-اگر ضروری دید- به بعضی‌ها بیشتر یارانه نقدی بدهد. ناگفته روشن است که همان طور که از عنوان این قانون هم روشن است اگر مراد به واقع «هدفمند» کردن باشد خوب طبیعتاً، یک عدد ای از دریافت یارانه‌های نقدی حذف خواهد شد. به نظر من این بازی خطرناکی است که این دولت شروع کرده است. چون خودشان هم می‌دانند که با حذف یارانه‌های تورم کارخانجات تولیدی در ایران صورت نگرفته است و بطور کلی هزینه تولید در ایران به خاطر کهنه‌گی ماشین آلات و هزار و یک عامل دیگر- از جمله سوء مدیریت دولت- بالاست و در نتیجه تورم چشمگیر به یک معنا اجتناب ناپذیر خواهد بود. به نظر من دولت یا مشاوران این دولت براین باورند که اگر بتوانند با هرمیزان درآمدی که ایجاد می‌کنند، به دویا سه میلیون نفر یارانه نقدی قابل توجه بدهنند، این دویاسه میلیون می‌توانند برای کنترل تقیه جمیعت خیلی مفید باشند- به عبارتی همان کاری که از زمان انتخابات گذائی اخیر تا کنون کرده اند. ولی این بازی به گمان من بازی خطرناکی است. چون حذف یارانه‌ها و به خصوص گران کردن بزرگ و برق و گاز و ضعیت ناهنجار تولیدات داخلی را به مراتب ناهنجارتر می‌کند و بیکاری که همین الان هم مشکل بسیار جدی است با تعمیق و گسترش بحران بخش تولیدی اقتصاد بسیار جدی تر خواهد شد. بعد می‌دانم که پرداخت یارانه نقدی مدد کار باشد.

و آیا پرداخت نقدی یارانه‌ها در میان مدت قابل اجرا است؟

احمد سیف: پاسخ پرسش شما بستگی دارد به این که چه میزان یارانه نقدی بدهند و به چه تعداد از جمیعت ایران. اگر بخواهند براساس نص صريح قانون به همگان بدهند یا به آن ارقامی نزدیک شوند که آفای احمدی نژاد در موارد مکرر و عدد داده است، من فکر می‌کنم این قابلیت اجرائی ندارد. چون در نظر دارید که هر چه که میزان توافق نهایی دولت و مجلس باشد، دولت تها می‌تواند ۵۰ درصد از درآمدهای حاصله را به صورت یارانه نقدی به مردم برگرداند و آن ۵۰ درصد باقی مانده هم قرار است ۲۰ درصد سهم دولت باشد و ۳۰ درصد به تولید کنندگان داخلی پرداخت شود. روشن است که اگر با حذف یارانه‌ها قرار باشد شما مثلاً ۱۰۰ تومان درآمد ایجاد کنید که بعد بتوانید ۵۰ تومانش را به مصرف کنندگان بطور نقدی برگردانید، خوب، این جا شکافی پیش می‌آید. یعنی شما مصرف کننده که هزینه تان در کل ۱۰۰ تومان بیشتر شده است حالا برای جبران آن فقط ۵۰ تومان اضافه دارید. مدافعان دولت و مدافعان این قانون که وعده «بهبود سطح زندگی» مردم می-

دهند تا جائی که من خبر دارم تا کنون توضیح نداده اند که در کوتاه مدت چگونه قرار است سطح زندگی مردم بهتر بشود؟ اگر هم منظورشان این باشد که با «تصحیح» عملکرد نظام بازار، اقتصاد رونق خواهد گرفت، همان طور که پیشتر هم گفته ام برای این که این گونه بشود کارهای متعدد دیگری هم ضروری است که قرار نیست انجام بگیرد و بعلاوه، این تناقض بین مشکلات حتمی کوتاه مدت و منافع احتمالی درازمدت را چگونه مدیریت خواهد کرد خبر ندارم. این که قربان و صدقه مردم برویم که پولی که به حساب شما واریز شد را پس انداز کنید و خرج نکنید، که در عمل به جائی نمی رسد. اگر قرار بود این جور مسایل با قربان و صدقه رفن حل بشود که کار به این جانمی رسید.

مدت‌ها تحلیل گران مسایل اقتصادی و سیاسی ایران معتقد بودند دولت احمدی نژاد در بین اقسام فرو دست پایگاه دارد و روستاییان و حاشیه نشینان و همینطور طبقه کارگر از دولت او حمایت می کنند؟ این حرف تا چه حد درست است؟

احمدسیف: من برای پاسخگوئی به این پرسش شما آدم مناسبی نیستم. چون من سالهاست که از ایران به دورم و بار آخربی هم که چند هفتۀ ای ایران بودم ۷ سال پیش بود. در نتیجه، هیچ شاهدی ندارم که نتیجه مشاهدات خود من باشد. با این همه بعد نمی دانم که در این ادعا رگه‌های از حقیقت باشد. البته درباره حمایت طبقه کارگر از دولت و سیاست‌هایش چندان مطمئن نیستم. ولی از سوی دیگر، به یادداشته باشیم که آقای احمدی نژاد یک پوپولیست تمام عیار است که کم اتفاق نمی افتد که حرفهای زیبا می زند ولی ایرادی که به دولت ایشان دارم این است که اغلب این وعده‌هایی که می دهد با یک بسته سیاستی مناسب برای اجرائی شدن همراه نیست. به یادداریم که در ۴ سال اول بارها وعده خود کفایی در تولید فرآورده‌های گوناگون داده اند که تقریباً هیچ کدام به وقوع نپیوست. به عوض - برای مثال - الان شالی کار مازندرانی هم برخی هندی و تایلندی مصرف می کند. البته فراموش نکنیم که در چند دوره گذشته - یعنی در ۸ سالی که آقای رفسنجانی رئیس جمهور بود و حتی در ۸ سال دوره آقای خاتمی مشاوران و سیاست پردازان دولت از وارسیدن وضع معیشت مردم عادی به شدت غفلت کرده بودند. متأسفانه در همه این ۱۶ سال مفاسد اقتصادی هم کم نبود. واگذاری‌ها در دوره آقای رفسنجانی - قبل از آنکه فتیله این سیاست‌ها را پائین بکشند - به بدترین شکل ممکن اختصاصی سازی بود. همین برنامه‌ها در دوره آقای خاتمی هم ادامه یافت و اگرچه یادداشته باشید در دوره اول که آقای احمدی نژاد برای ریاست جمهوری نامزد شده بود همه نامزدها درباره گستردگی مفاسد اقتصادی کم شعار نداده بودند. تنها کسی که از مفاسد اقتصادی سخن نمی گفت، آقای رفسنجانی بود. یعنی می خواهم بگویم که

زمینه ذهنی برای نفوذ ادعاهای پوپولیستی منحظر آقای احمدی نژاد در این سالها آمده شد. اگرچه ادعا می‌شود که در آن انتخابات هم تقلب هم شده بود ولی من به جد بعید می‌دانم که در دوره دوم که آقای رفسنجانی و آقای احمدی نژاد در برابریک دیگر قرار گرفته بودند، تقلب عامل عتمده ای بوده باشد. از سوئی گفته می‌شود که شهردار وقت تهران - یعنی همان آقای احمدی نژاد - ۳۰۰ میلیارددلار از بودجه شهرداری را برای انتخابات هزینه کرد و از سوی دیگر درباره مبارزه با فساد هم کم شعار نمی‌داد. در برابریش هم آقای رفسنجانی قرارداشت که هرچه که نگاه مردم به او در شرایط کنونی باشد در آن موقع، رفسنجانی سمبول همه چیزهای بود که در جمهوری اسلامی بدیود و ناخواستنی. در این ۴ سال اول هم احمدی نژاد کم درباره فساد مالی و اقتصادی و مافیا و قطع دست رانت خواران سخن نگفته است. این که در هیچ یک از این عرصه‌ها کار دنдан گیری انجام نگرفته است با کترنلی که در مطبوعات و ابزارهای دیگر ارتباط جمعی اعمال می‌شود البته که تا حدودی پنهان می‌ماند تا در آینده ای هنوز نیامده افشا شود. البته این روزها هم با خبر شده ایم که برای تقطیع مردم در طول همین انتخابات کذائی اخیر پولهای زیادی هزینه کرده اند. حتی گفته می‌شود بخشی از بدھی‌های معوقه بانکها هم پولهایی است که برای این منظور گرفته شده و در اختیار آدمهای مشخصی برای تقطیع مردم قرار گرفته است. در کنار این مسایل این نکته را هم باید در نظر داشته باشیم که در ایران ما نه مطبوعات پرسشگرداریم و نه آزادی بیان و عقیده - یعنی آقای احمدی نژاد یا هر مقام دیگری تقریباً می‌تواند هر وعده ای بدهد و از سوی هیچ نهادی هم به پرسش گرفته نشود. حزب و سازمان سیاسی و حتی سازمان‌های غیر دولتی فعال هم نداریم. مجلس هم که قرار است نهاد نظارت گری باشد با همت شورای نگهبان به صورت محلی برای تجمع و کیل الدوله‌ها در آمده است که اگر هم با وظایف خویش در قانون اساسی جمهوری اسلامی آشنا باشد، به آنها عمل نمی‌کند. در این این اقسام آقای احمدی نژاد حامی و طرفدار دارد من یکی تردیدی ندارم ولی این که میزانش به واقع به چه میزان است، اطلاع ندارم. ادعاهای رسمی هم در این میانه اند که زیادی خنده دار است. یعنی وقتی از میزان چشمگیر حمایت از خویش سخن می‌گویند حتی برای یک لحظه هم از خود نمی‌پرسند که اگر نیمی از آن چه که ادعا می‌کنند درست بوده باشد، دولتی که این همه طرفدارداشته باشد دیگر چرا این همه بساط بگیر و بیند راه انداخته است و روز و هفته ای هم نیست که نشریه ای را تعطیل نکند و زن و مرد و پیرو جوان و کارگر و دانشجو را به زندان نیندازد و برایشان مجازات‌های شرم آور تعیین نکند. این‌ها که با یک دیگر جمع شدنی نیستند.

تمامی کشورها در اقدامی جهانی قصد دارند تا به هشت هدف در سال ۲۰۱۵ دست یابند. این اهداف شامل املاحی فقر، مبارزه با پیسوادی، برابری جنسی، بهبود وضعیت سلامت کودکان، سلامت مادران، کنترل اپیدمیک بیماری ایدز، توسعه پایدار و نهایتاً مشارکت جهانی در راه توسعه است. تا پایان این طرح پنج سال باقی مانده است. از نظر شما آیا ایران قادر خواهد بود که به این اهداف دست پیدا کند؟

احمدسیف: این پرسش شما را جدی نمی‌گیرم. چون هر معیاری که بکار بگیرید یک توافق تقریباً همگانی وجود دارد که در این سالها فقر و فلاکت در ایران به شدت افزایش یافته است. حتی اگر آمارهای خانواررا که مرکز آمار مدتی پیشتر منتشر کرده بود در نظر بگیرید براساس معیارهای دولتی دو سوم جمعیت ایران زیر خط فقر قرار دارند - یعنی ۴۷ میلیون نفر - اگر به حاطر تان مانده باشد کسانی که در خوشیک و دوزندگی می‌کنند. بعد هم خبر دارید که با دستپاچگی مباحث مربوط به خوش بندی را جمع کردند و رئیس مرکز آمار را هم کنار گذاشتند تا از این شکرهای زیادی خوردن. با اجرای کردن قانون هدفمند کردن یارانه‌ها تردید ندارم که میزان فقر باز هم بیشتر خواهد شد. برابری جنسی هم که با قوانین جمهوری اسلامی تنافض دارد و تا موقعی که این محدودیت‌های قانونی وجود داشته باشد، دست نیافتنی است. اگر جمهوری اسلامی به چنین برابری اعتقاد داشت که دیگر لازم نبود زنان فعل در کمیین یک میلیون امضا را چپ و راست به زندان بیندازد و برایشان اتهامات شرم آور ابداع کند. از این نکات که بگذرم رسیدن به این اهداف برنامه ریزی می‌خواهد و این دولت کنونی هر حسنی که داشته باشد یک «عیب» عمده را ندارد و این که برنامه پذیر نیست. اصلاً به برنامه ریزی اعتقاد ندارد. متأسفانه اخباری که درباره مسایل بهداشتی و سلامت در ایران داریم تصویر بسیار نگران کننده ای را نشان می‌دهد. تازگی‌ها در خبری از تهران می‌خواندم که سن سکته قلبی در ایران به اندکی بیشتر از سی سال رسیده است. آن وقت شما انتظار دارید چنین حکومتی برای سلامت مادران و کودکان برنامه داشته باشد! تازگی‌ها که حتماً از ایران خبردارید از کوشش برای افزایش جمعیت تا ۱۵۰ میلیون نفر سخن می‌گویند و از مخالفت علی آقای احمدی نژاد برای کنترل جمعیت. من البته امیدوارم که برای اجرائی کردن این نظریه منحط و منحرف و مسئولیت گریزانه دست به اقدام نزنند ولی اگر منابع ناچیز دولت برای این کار صرف شود تردید نداشته باشید که وضع از آن چه که هست بسی بدترو ناهنجارتر خواهد شد. آقای احمدی نژاد و شماری از مدافعان دو آتشه ایشان طوری سخن می‌گویند که ما انگار در زمان و زمانه جنگ احده زندگی می‌کنیم که اگر تعداد جمعیت بیشتر باشد خوب ما آدمهای بیشتری داریم که در رکاب معمصومین برای پیشبرد امور شمشیربزنند. نه آقای احمدی نژاد در نظر می‌گیرد و نه این آدمهایی که

در مقامات مختلف به قربان گوئی می کنند که زادوولد بیشتر هم کودکستان بیشتر لازم دارد و هم دستان و هم دیرستان و هم دانشگاه و هم بعد کار می خواهد و هم خانه و مسکن و سرپناه و این در حالی است که هنوز هم جامعه ایرانی ما دارد برای افزایش جمعیت سالهای اول جمهوری اسلامی هزینه های بیشماری می پردازد و به واقع که کودنی زاید الوصفی می خواهد که آدم آزموده را دو باره بیازماید. ولی چه می شود کرد این جا ایران است و ایران هم فعلا همین است که مشاهده می کنید.

پانوشت‌ها

- (۱) کیهان ۸ فروردین ۱۳۵۷ نوشت «در مقابل ۱۳،۵ میلیارددلار واردات، صادرات غیر نفتی کشور حتی به ۵۰۰ میلیون دلار نرسید» ص ۸
- (۲) سرمایه ۷ مهر ۱۳۸۸ ص ۲. از شبهات و تردیدهایی که درباره صحت ارقام صادرات غیر نفتی ایران در این سالها وجود دارد می‌گذرم
- (۳) مشاهده کنید رستاخیر ۱۱ خرداد ۱۳۵۷ در این پاره چه نوشتند بود: «بحث برسراین نیست که واردات بی حد و حساب و فزاینده چه به روز و روزگار کشاورزی و دامپروری می‌آورد و یا چرا پاره ای از اقلام وارداتی نظیر تخم مرغ و غیره که با پول و دارائی ملت ولی بدون در نظر گرفتن جوانب امر اخیر از خارج خریداری شده اینک معده می‌شود و یا چگونه بسیاری از لاشه‌ها گوسفندان وارداتی به علت فساد روانه چاهها شده و یا چه تعداد گوسفندان زنده خریداری شده از ممالک گوناگون به علت ضعف درین راه یا به محض ورود تلف می‌شوند و یا موارد دیگر در همین زمینه که به قول ایشان باید جداگانه بررسی شود»، سخن رانی دکتر ستاری ص ۲۲
- (۴) روزنامه رستاخیر، ۱۶ بهمن ۱۳۵۶ [ویژه بودجه] این ارقام را به دست داده است. [ارقام به میلیارد ریال].

وزارت خانه	۱۳۵۷	۱۳۵۶
۱-جنگ	۷۰۰	۵۵۶
۲-آموزش و پرورش	۲۱۳	۱۷۰
۳-فرهنگ و هنر	۶,۳	۵,۴
۴-بهداشت	۵۶,۶	۴۵,۴
۵-کشاورزی و عمران	۱۸,۱	۲۱,۳
۶-دانشگاه‌های ایران	۵۷	۴۶
۷-تریتی بدنه	۳,۶	۲,۶
جمع ردیف ۲-۷	۳۵۴,۶	۲۹۰,۷
۵) رسالت ۲ دی ۱۳۷۲ ص ۵		

- (۶) حکومت اسلامی که برایش توطئه پنداری هم استراتژی و هم تاکتیک است. به نشرياتی که از ایران می‌رسد بنگرید. برای دوره پیشین نیز، کتاب «پاسخ به تاریخ» شاه ساقی و حتی کتاب خواندنی «دیروز، امروز، فردا» نوشتۀ داریوش همایون نیز سیار روشنگرند. و هیچ کس نم به این پرسش ساده جواب نمی‌دهد که مگر ایران در معادلات بین المللی چکاره است که این همه توطئه بر علیه اش لازم باشد؟ واقعیت تلخ این بود که در همه‌این سالها، فقط کافی بود یک ماه از ما نفت نخرند. نه از «اقتصاد‌ما» توانی باقی می‌ماند و نه از «سیاست‌ما». حالا تا کی این حضرات می‌خواهند به این نحو، سرشان را در برف فرو کرده، این داستانها را بگویند، نمی‌دانم. کل فروش ایران از نفت در ۴ سال دولت نهم که افزایش چشمگیری یافته بود، ۳۸۰ میلیارددلار بود در حالی که فقط سه کمپانی غربی- رویال داچ شل، اکسون موبیل و بی‌بی

- در سال ۲۰۰۸، در کل ۱۲۶۷ میلیارد دلار درآمد داشته اند. یعنی در آمدسالانه سه کمپانی غربی بیش از سه برابر درآمد نفت ایران در ۴ سال دولت نهم بود. این حضرات طوری سخن می گویند که اگر نفت ایران در مبادلات جهانی نباشد، اقتصاد بین المللی به زمین خواهد خورد و در نظر نمی گیرند که وابستگی خود ما به دلارهای نفتی چندین بار از وابستگی احتمالی اقتصاد دیگران به نفت ما بیشتر است. برای موقعيت مالی این شرکت ها بنگرید به:
http://money.cnn.com/magazines/fortune/global500/2009/full_list/
- ۷) ناصر حق جو: برسی «اقتصادی» خسارات جنگ، (۱۳۵۹-۶۷)، ایران فردا، شماره ۸
 مرداد-شهریور ۱۳۷۱، ص ۲۳
- ۸) رسالت ۲۰ مهر ۱۳۷۱، ص ۱۵
- ۹) برای مثال، تنها به یک نمونه اشاره می کنم. در روزنامه ها خواندم و در تلویزیون دولتی به چشم خویش دیدم که از افتتاح شهری به نام «پردیس» در مجاور رودهن سخن گفته بودند. آنچه در تلویزیون دیده بودم به نظر چشمگیر می آمد. یک هفته بعد از جاده هراز به شمال می رفتم. در آنسوی رودهن غیر از اسکلت چند ساختمان و یک ساختمان تمام شده (ظاهرا همانی که مورد بازدید رئیس جمهور قرار گرفته بود)، اثر و نشانه ای از شهر «پردیس» نبود. این که این شهر را تمام کرده اند یا خیر، خبر ندارم مضافاً که چند سالی است که به ایران سفر نکرده ام.
- ۱۰) رسالت، ۱۳ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۱۱) رسالت ۱۵ آذر ۱۳۷۲ ص ۱۵
- ۱۲) رسالت ۱۶ آذر ۱۳۷۲ ص ۱۵
- ۱۳) صفحه اول، شهریور ۱۳۷۳، ص ۱۹
- ۱۴) پیام امروز، شماره ۶، ص ۱۲۹
- ۱۵) بعید نمی دانم که افشاگری روزنامه نگاران اصلاح طلب از رفسنجانی که در دوره خاتمی اتحاد می گرفت، به این خاطر بوده باشد، یعنی می خواستند این را گفته باشند که ریشه مشکلات دوره خاتمی به دوره قبل از او بر می گردد.
- ۱۶) برای اطلاعات بیشتر بنگرید به « fasad-e-ekonomi.dariran.zmene-ha-and-ye-amdeha » به همین قلم در آرش، شماره ۱۰۱ ژوئیه ۲۰۰۸.
- ۱۷) http://www.asle44.ir/special/_13.php
- ۱۸) این فصل را از کتاب «اقتصاد سیاسی خودمانی»، H&S Media، ۲۰۱۱، نقل کرده ام چون در پیوند با دیگر مقاله های این کتاب روشنگرانه است.
- ۱۹) این مقاله در ۱۳۸۴ چندماهی پس از پیروزی آقای احمدی نژاد در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری ایران نوشته شد.
- ۲۰) باید بگوییم که مدتی بعد تبلیغات زیادی درباره «سهام عدالت» آغاز شد. به درستی نمی دانم به چه تعداد از مردم سهام عدالت داده اند ولی در جانی خواندم که مدتی پیش از انتخابات کذایی ۱۳۸۸ دولت تصمیم گرفت از منابعی که هنوز مشخص نشده «سود سهام عدالت» هم پردازد که این جا هم به تعدادی پرداخته اند. در این یکی دو سال اخیر، یا من ندیده ام یا این که دولت فخیمه فیله سهام عدالت را پائین کشیده است.
- ۲۱) <http://khabaronline.ir/news-127435.aspx>
- ۲۲) سایت تابناک ۱۷ بهمن ۱۳۸۹ کد خبر ۱۴۶۳۶۷
- ۲۳) سایت فردانیوز ۱۶ بهمن ۱۳۸۹ کد خبر ۱۳۶۰۶۵
- ۲۴) <http://www.aftabnews.ir/vdcg3x9y.ak93t4prra.html>
- ۲۵) http://dev.roozonline.com/typo3temp/tx_ncstaticfilecache/dev.roozonline.

com//persian/news/newsitem/article/-7bd6d1881a.html
 ۴۷) http://econews.ir/fa/NewsContent_id_152812.aspx

(۲۷) درباره پی آمدهای عدم پرداخت بارانه نقدي تولید بنگرید به:
<http://www.hezbollahmoezeh.net/?module=reviews&nid=867>

(۲۸) بنگرید به مقدمه من بر کتاب «استعمار سامورن» تهران، نشر دیگر ۱۳۸۲
 ۴۹) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=66211>
 ۵۰) <http://www.sarmayeh.net>ShowNews.php?51579>
 ۵۱) <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=73283>
 ۵۲) <http://www.ilna.ir/newstext.aspx?ID=70996>
 ۵۳) <http://www.autnews.cc/node/1868>

(۳۴) این منبع نسخه ای از این قانون را به دست داده است:
<http://hesabdartabriz.persianblog.ir/page/26>
 ۵۴) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=176423

همانجا (۳۶)

۵۵) <http://www.tehrooz.com/1388/6/4/TehranEmrooz/135/Page/9/Index.htm>
 ۵۶) <http://aftabnews.ir/vdcgnt9y.ak93w4prra.html>
 ۵۷) <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=92784>
 ۵۸) <http://www.makki.ir/node/1484>
 ۵۹) <http://www.baztabonline.mihanblog.com/post/archive/1388/6>
 ۶۰) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=176423
 ۶۱) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=176423
 ۶۲) <http://jahannews.com/vdciwqaq.t1av52bcc.html>
 ۶۳) <http://www.vatanemrooz.ir/1389/5/13/VatanEmrooz/476/Page/5/>
 ۶۴) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=135652>
 ۶۵) <http://www.boursenews.ir/fa/pages/?cid=32927>
 ۶۶) <http://www.ghatreh.com/news/4190370.html>
 ۶۷) <http://www.parset.com/News>ShowNews.aspx?Code=162534>
 ۶۸) <http://sabainfo.ir/newsdetail-9254-fa.html>
 ۶۹) <http://www.hamshahri.org/news-111473.aspx>
 ۷۰) <http://www.gostareshonline.com/top-news/57523-2010-08-30-07-01-55.html>
 ۷۱) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=17171>
 ۷۲) <http://khabaronline.ir/news-80556.aspx>
 ۷۳) http://www.iccim.ir/fa/index.php?option=com_content&view=article&id=9909:1389-01-31-06-08-12&catid=1---&Itemid=81
 ۷۴) <http://www.kaleme.com/1389/03/29/klm-23304/>
 ۷۵) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=139289>
 ۷۶) http://www.armandaily.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=18512:2010-08-04-16-39-21&catid=52:2009-08-14-13-46-21&Itemid=86
 ۷۷) <http://www.khabaronline.ir/news-62330.aspx>
 ۷۸) <http://www.hamshahrionline.ir/news-113087.aspx>
 ۷۹) <http://www.hamshahrionline.ir/news-112836.aspx>
 ۸۰) <http://hamshahrionline.ir/news-86452.aspx>
 ۸۱) <http://hamshahrionline.ir/news-84093.aspx>
 ۸۲) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,4518653,00.html>
 ۸۳) http://www.metalsnews.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=1551&Itemid=64
 ۸۴) <http://www.aftabnews.ir/vdccp1qs12bqx18.ala2.html>

- ۶۷) <http://www.hamshahrionline.ir/news-114130.aspx>
- ۶۸) <http://www.hamshahrionline.ir/news-113769.aspx>
- ۶۹) <http://www.hamshahrionline.ir/news-113694.aspx>
- ۷۰.) <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1167174>
- ۷۱) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=145094>
- ۷۲) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=145094>
- ۷۳) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=27634>
- ۷۴) <http://khabaronline.ir/news-92112.aspx>
- ۷۵) <http://jahannews.com/vdchm6nz-23nxqd.tft2.html>
- ۷۶) <http://jahannews.com/vdcef8zxjh8xni.b9bj.html>
- ۷۷) <http://www.ajtabnews.ir/vdch6vnzz23nvvd.tft2.html>
- ۷۸) http://www.jobportal.ir/S1/?ID=15_3_236
- ۷۹) <http://www.fararu.com/vdcdsz0o.yt0jn6a22y.html>
- ۸۰.) <http://ajtabnews.ir/vdciz3a3.t1a3z2bcct.html>
- ۸۱) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69417>
- ۸۲) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69202>
- ۸۳) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69202>
- ۸۴) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69202>
- ۸۵) <http://ajtabnews.ir/vdciz3a3.t1a3z2bcct.html>
- ۸۶) <http://www.fararu.com/vdcf0tdj.w6dv1agiw.html>
- ۸۷) <http://www.fararu.com/vdccisq0.2bqmo8laa2.html>
- ۸۸) <http://www.jahannews.com/vdcen78o.jh8efi9bbj.html>
- ۸۹) http://www.jobportal.ir/S1/?ID=15_3_236
- ۹۰) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=125507>
- ۹۱) http://www.armandaily.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=12346:-----600---&catid=52:2009-08-14-13-46-21&Itemid=86
- ۹۲) <http://www.eshterak.info/news/2011/01/post-902.html>
- ۹۳) http://www.tehrooz.com/1388/12/1/TehranEmrooz/274/Page/7/TehranEmrooz_274_7.pdf
- ۹۴) <http://khabaronline.ir/news-52604.aspx>
- ۹۵) <http://khabaronline.ir/news-52666.aspx>
- ۹۶) <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1058859>
- ۹۷) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=114042>
- ۹۸) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=201074
- ۹۹) <http://www.mardomsalari.com/TEMPLATE1/News.aspx?NID=66782>
- ۱۰۰) <http://www.khabaronline.ir/news-20777.aspx>
- ۱۰۱) <http://zahedanpress.com/content/view/497/36/>
- ۱۰۲) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=199511
- ۱۰۳) <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=73197>
- ۱۰۴) <http://www.foodna.ir/14924-fa.html>
- ۱۰۵) <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=69477>
- ۱۰۶) <http://rahekargarlinkdooni.wordpress.com/2009/10/25/yaran-3/>
- ۱۰۷) <http://www.hamshahri.org/news-87011.aspx>
- ۱۰۸) <http://www.hamshahri.org/news-85618.aspx>
- ۱۰۹) <http://forum.persiantools.com/t131409-page5.html>
- ۱۱۰) <http://www.hamshahri.org/news-87011.aspx>
- ۱۱۱) <http://www.hamshahri.org/news-87011.aspx>
- ۱۱۲) <http://tondar90.blogfa.com/8805.aspx>
- ۱۱۳) <http://www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1381388>

- ۱۱۴) <http://khabaronline.ir/news-88091.aspx>
 ۱۱۵) <http://banki.ir/akhbar/1-news/3627-miniatir>
 ۱۱۶) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8810021268>
 ۱۱۷) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8810021268>
 ۱۱۸) <http://khabaronline.ir/news-88124.aspx>
 ۱۱۹) <http://www.sarmayeh.net>ShowNews.php?56360>
- من این اطلاعات را از این شماره روزنامه سرمایه گرفته بودم ولی پس از توقیف آن حتی این صفحات هم از انترنت حذف شده اند. خلاصه ای از آن را در این آدرس هم می توان یافت:
<http://www.khabaronline.ir/news-2709.aspx>
- ۱۲۰) http://www.ranenews.com/index.php?option=com_content&view=article&id=1789:-----2500---&catid=19:1389-07-06-20-21-52&Itemid=263
 ۱۲۱) <http://www.khabaronline.ir/news-137201.aspx>
 ۱۲۲) <http://autojournalists.blogfa.com/post-97.aspx>
- (۱۲۳) همانجا
 (۱۲۴) همانجا
- ۱۲۵) http://www.carx1.com/section/full/sub_section/articles/id/419
- (۱۲۵) همانجا
 (۱۲۶) همانجا
 (۱۲۷) همانجا
 (۱۲۸) همانجا
- ۱۲۹) <http://jahannews.com/vdcf1edt.w6dceagiiw.html>
 ۱۳۰) <http://jahannews.com/vdcb8gbs.rhbwwpiuur.html>
 ۱۳۱) <http://jahannews.com/vdcb8gbs.rhbwwpiuur.html>
 ۱۳۲) <http://www.fararu.com/vdchmqni.23n-6dft2.html>
- (۱۳۳) همه آن چه که نقل کرده ام از این مقاله است
<http://www.fararu.com/vdchmqni.23n-6dft2.html>
 ۱۳۴) <http://www.fararu.com/vdcg7n9x.ak9xz4prra.html>
- (۱۳۵) همانجا
 (۱۳۶) همانجا
- ۱۳۸) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=153352>
 ۱۳۹) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=152767>
 ۱۴۰) <http://aftabnews.ir/vdcirqazqt1auq2.cbct.html>
 ۱۴۱) <http://foodna.ir/17527-fa.html>
 ۱۴۲) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/11455/32/>
 ۱۴۳) <http://www.hamshahrionline.ir/news-108274.aspx>
 ۱۴۴) <http://www.hamshahrionline.ir/news-105316.aspx>
 ۱۴۵) <http://www.hamshahrionline.ir/news-108806.aspx>
 ۱۴۶) <http://www.hamshahrionline.ir/news-117376.aspx>
 ۱۴۷) <http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100887823628>
 ۱۴۸) <http://www.hamshahrionline.ir/news-116714.aspx>
 ۱۴۹) <http://khabaronline.ir/news-91547.aspx>
 ۱۵۰) <http://khabaronline.ir/news-91002.aspx>
 ۱۵۱) <http://khabaronline.ir/news-90712.aspx>
 ۱۵۲) <http://www.daneshju.ir/forum/f658/t19578.html>
 ۱۵۳) http://ytc.ir/persian/index.php?option=com_content&task=view&id=173&Itemid=44
 ۱۵۴) <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8806280785>

- ۱۵۵) <http://www.mim.gov.ir/index.php?name=news&file=article&sid=7193>
 ۱۵۶) <http://www.qudsdaily.com/archive/1389/html/2/1389-02-16/page15.html>
 ۱۵۷) <http://www.qudsdaily.com/archive/1389/html/2/1389-02-16/page15.html>
 ۱۵۸) <http://www.qudsdaily.com/archive/1389/html/2/1389-02-16/page15.html>
 ۱۵۹) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/12001/32/>
 ۱۶۰) <http://donyaelebas.com/?gid=E49B2620ACED4f5f9D3F5E5E373E0E65&KGE=170>
 ۱۶۱) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/12001/32/>
 ۱۶۲) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/11970/32/>
 ۱۶۳) <http://www.daneshju.ir/forum/f658/t19578.html>
 ۱۶۴) http://www.mardomak.us/story/Majles_Not_Approved_Ahmadinejad_Demand
 ۱۶۵) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8812210420>
 ۱۶۶) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8812190222>
 ۱۶۷) http://www.tehrooz.com/1388/12/1/TehranEmrooz/274/Page/7/TehranEmrooz_274_7.pdf
 ۱۶۸) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=15061>
 ۱۶۹) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=15067>
 ۱۷۰) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=14861>
 ۱۷۱) <http://www.atabnews.ir/vdcbw9b9.rhbz9piur.html>
 ۱۷۲) <http://www.ilna.ir/printable.aspx?ID=76177>
 ۱۷۳) <http://www.seratnews.ir/fa/pages/?cid=3594>

(۱۷۴) همانجا

(۱۷۵) همانجا

(۱۷۶) همانجا، برای رقم ۵۶۰۰۰ میلیارد تومان بنگرید به سایت الف
<http://alef.ir/1388/content/view/51981/>

(۱۷۷) روزنامه سرمایه، ۷ مهر ماه ۱۳۸۸ ص ۲

- ۱۷۸) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=120418>
 ۱۷۹) <http://www.ilna.ir/printable.aspx?ID=76177> ۱ جدول شماره ۱
 ۱۸۰) <http://www.khabardaan.com/News/104013.htm>
 ۱۸۱) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=125507>
 ۱۸۲) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=126175>
 ۱۸۳) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=125900>
 ۱۸۴) <http://shafaf.ir/fa/pages/?cid=21243>
 ۱۸۵) <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8510010007>
 ۱۸۶) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5643152,00.html>

(۱۸۷) بنگرید به:

Coilin Nunan: "Oil,Currency and the War on Iraq", in,
<http://www.Feasta.org/documents/papers/oil> www.Feasta.org/documents/papers/oil 1.htm

(۱۸۸) به نقل از:

Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34,
 Dec.2002, p. 30.

(۱۸۹) بنگرید به :

W.M.Scammell: The International Economy since 1945, Macmillan Press,
 1983, p. 226

(۱۹۰) ارقام بهای ارز را از آرشیو روزنامه دنیای اقتصاد گرفته ام.

- ۱۹۱) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5643152,00.html>

- ۱۹۲) <http://www.dolat.ir/NSite/FullStory/?id=188931>
 ۱۹۳) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=175464
 ۱۹۴) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=175464
 ۱۹۵) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5643152,00.html>
 ۱۹۶) <http://wwwiranamerica.com/forum/showthread.php?t=1965>
 ۱۹۷) <http://khabaronline.ir/news-43843.aspx>
 ۱۹۸) <http://shabanews.ir/Nsite/FullStory/?Id=3145>
 ۱۹۹) <http://www.khabaronline.ir/news-12346.aspx>
 ۲۰۰) <http://www.khabaronline.ir/news-20709.aspx>
 ۲۰۱) <http://www.khabaronline.ir/news-23752.aspx>
 ۲۰۲) <http://www.khabaronline.ir/news-30834.aspx>
 ۲۰۳) <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=83173>
 ۲۰۴) <http://www.etemaad.ir/Released/88-12-10/133.htm#176276>
 ۲۰۵) http://www.radiofarda.com/content/f4_Export_figures_real_unreal/424512.html
 ۲۰۶) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=111937>
 ۲۰۷) http://eghtesadaneh.blogspot.com/2008/05/blog-post_10.htm
 ۲۰۸) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8904310742>
 ۲۰۹) <http://www.unctad.org/Templates/webflyer.asp?docid=13423&intItemID=2068&lang=1>
 ۲۱۰) <http://aftabnews.ir/vdch-inzm23nv-d.tft2.html>
 ۲۱۱) <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1129825>
- ۲۱۲) علی غفوری: خطوط اصلی در نظام اقتصادی اسلام، تهران ۱۳۵۶ ص ۱۳۲
 ۲۱۳) دو مالیات مذهبی دیگر «جزیه» و «خراج» است که اولی مالیاتی است که از شهروندان غیر مسلمان در یک جامعه اسلامی اخدمی شود و دومی هم مالیاتی است که دولت به ازای اموال دولتی که حق تصرف شان را به مردم واگذار می کند از آنها طلب می کند.
- ۲۱۴) توضیح المسائل - با اضافات مسائل جدید، بی تاریخ، ص ۲۰۰
 ۲۱۵) محمد منذر فحف: مقدمه ای بر اقتصاد اسلامی، ترجمه عباس عرب مازیار، تهران ۱۳۷۶، ص ۷۱
- ۲۱۶) توضیح المسائل، همان، ص ۲۱۱
 ۲۱۷) همه این نقل و قول ها از یک سخن رانی آیت الله بهشتی است که در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۰ در تهران برگزار شد و متن اش در کتاب «اقتصاد اسلامی ۱» تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ منتشر شده است صص ۱۲۹-۹۹
- ۲۱۸) http://www.sarshar.org/archives/notes/post_237.html
 ۲۱۹) <http://www.hamshahri.org/news-107784.aspx>
 ۲۲۰) <http://kabulpress.org/my/spip.php?article7534>
 ۲۲۱) <http://www.ebtekarnews.com/Ebtekar/Article.aspx?AID=14393#66992>
 ۲۲۲) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=124392>
 ۲۲۳) <http://www.iranec.org/persian/RDefault.aspx?nid=36&did=158>
- (۲۲۴) بنگرید به Economic Trends, No. 57, p. 3
- (۲۲۵) بنگرید به Annual Review, 1387, p. 42
- (۲۲۶) همان، ص ۴۹
- (۲۲۷) بنگرید به Economic Trends, No. ۵۷, p. ۱۳
- ۲۲۸) <http://www.fararu.com/vdcewo8w.jh8zzi9bbj.html>

۲۲۹) http://zamaaneh.com/special/2010/04/print_post_1164.html

توضیح ضروری: Economic Trends و Annual Review که از آنها نقل کرده‌ام نشریات ادواری بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اند که به زبان انگلیسی منتشر می‌شوند.

The Economy of Iran under Mr Ahmadinejad
© Ahmad Seyf

Ahmad Seyf is hereby identified as author of this work in accordance with
Section 77 of the Copyright, Design and Patents Act 1988

Cover: Shirin Hesabi
Layout: Fatemeh Farahani

ISBN: 978-1780830483

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the prior permission of the publishers.

This book is sold subject to the condition that it shall not, by way or trade or otherwise, be lent, resold, hired out or otherwise circulated without the publisher's prior consent in any form of binding or cover other than that in which it is published and without a similar condition including his condition being imposed on the subsequent purchaser.



H&S Media Ltd
UK, 2011
info@handsmedia.com

The Economy of Iran under Mr Ahmadinejad

Ahmad Seyf
Regent's College

